

جامع التواريخ

رشیدالدین فضل الله همدانی

به تصحیح و تحشیۀ
محمد روشن - مصطفی موسوی

جلد اول

نشر البرز
تهران، ۱۳۷۳

چاپ اول: ۱۳۷۳
شمار نسخه‌های این چاپ: ۱۴۵۰
حق چاپ برای نشر البرز محفوظ است

لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار
چاپ: چاپخانه کتیبه

فهرست مندرجات

چهار و پنج - چهار و هفت	اشارت
چهار و نه - نود و دو	پیشگفتار
۱ - ۱۴	مقدمه
۱۵ - ۲۰	فهرست
۲۱ - ۳۱	مقدمه مجلد اول
۳۲ - ۳۷	ذکر سبب تألیف این کتاب که موسوم است به تاریخ غازانی
	باب اول از مجلد اول - بیان حکایات ظهور اقوام اتراک و کیفیت
۳۹ - ۴۶	انشعاب ایشان به قبایل مختلفه - دیباچه
۴۱ - ۴۵	فهرست اسامی اقوام اتراک صحرائشین
۴۷ - ۶۴	فصل اول در تاریخ و حکایات اقوام اوغوز و بیست و چهار شعبه مذکور
۵۲ - ۵۳	اوینغور - قنقلی
۵۳ - ۵۴	قیچاق - قارلوق
۵۴ - ۵۵	قلج - آغاچری
۵۸ - ۶۰	اسامی شش پسر اوغوز - اقوام بوزوق
۶۰ - ۶۳	اقوام اوچوق
	فصل دوم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را این زمان مغول
۶۵ - ۱۱۱	می گویند - قوم جلایر
۶۵ - ۷۲	قوم جلایر
۷۳ - ۷۶	قوم سونیت - قبترون
۷۶ - ۹۳	قوم تاتار
۹۳ - ۹۷	قوم میرگیت

۹۷-۹۸	قوم کورلاؤت
۹۹-۱۰۰	قوم ترقوت - قوم اویرات
۱۰۰-۱۰۱	فرزندان بوقاتیمور
۱۰۱-۱۰۳	فرزندان بُرثوا - فرزندان پارس بوقا
۱۰۳-۱۰۴	اقوام برقوت و قوری و ثوالاس
۱۰۵	قوم ثومات - قوم بولغاجین و کرموجین
۱۰۶	قوم اوراسوت، تنلکوت و گوستمی
۱۰۷-۱۰۹	قوم اوریانگقت بیشه
۱۰۹	قوم قورقان - قوم سقائیت
	فصل سوم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان نیز هریک علی حده
۱۱۱-۱۴۴	پادشاهی و مقدمی داشته اند
۱۱۲-۱۱۳	قوم کیزایت
۱۱۴	چرقین - تونکقایت - ساقیات - توباؤوت
۱۱۵-۱۲۴	آلبات
۱۲۴-۱۳۰	قوم نایمان
۱۳۰-۱۳۴	قوم اونگوت
۱۳۴-۱۳۷	قوم تنگقوت
۱۳۸-۱۴۱	قوم اویغور
۱۴۱-۱۴۲	قوم بکرین
۱۴۳-۱۴۴	قوم قیرقیز
۱۴۴	قوم قارلوق - قوم قیچاق
	فصل چهارم در ذکر اقوامی از اتراک که در زمان قدیم لقب ایشان
۱۴۵-۱۴۶	مغول بوده
۱۴۵-۱۴۶	مغول دُرلکین - مغول نیرون
	قسم اول از فصل چهارم در ذکر اقوام اتراک مغول که ایشان را
۱۴۷-۱۸۲	دُرلکین گویند...
۱۴۷-۱۵۲	قوم دُرلکین
۱۵۲-۱۵۷	قوم اوریانگقت
۱۵۸-۱۶۱	قوم قنقرات
۱۵۸-۱۶۱	پسر اول چورلوق مرگان - پسر دوم قبای شیره - پسر سوم توسبوداؤو
۱۶۱-۱۶۲	قوم ایکیراس

۱۶۲	قوم اولقونوت
۱۶۲	پسر سوم توسبوداؤو
۱۶۲ - ۱۶۵	قرانوت - قونکلیؤت
۱۶۶ - ۱۶۸	قوم اورناؤت - پسر اول قونگقتان
۱۶۸ - ۱۷۲	پسر دوم آزلات
۱۷۲	پسر سوم اورناؤت کِلنگفوت
۱۷۲ - ۱۷۳	قوم هوشین
۱۷۳ - ۱۷۸	قوم سولدوس
۱۷۸	قوم ایلدورکین
۱۷۹ - ۱۸۱	قوم بایاؤت
۱۸۱ - ۱۸۲	قوم گنیگیت
۱۸۳ - ۲۱۲	قسم دوم از فصل چهارم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را نیرون گویند
۱۸۳ - ۱۸۴	قوم قتقین
۱۸۴ - ۱۸۶	قوم سالجیؤت
۱۸۶ - ۱۸۸	قوم تایچیؤت
۱۸۸ - ۱۹۰	تودای - آدال خان
۱۹۰ - ۱۹۱	قوریل بهادر - آنکفوهو قوچو
۱۹۲	قوم هرتگان و سیچیؤت
	شعبه اول قوم ارتگان
	شعبه دوم سیچنوت
	قوم چینس
۱۹۳ - ۱۹۷	قوم نویاقین و اورؤت و منگقوت
۱۹۷	قوم دوربان
	قوم بآرین
۲۰۱ - ۲۰۶	قوم برولاس - قوم هدرگین - قوم جوریات
۲۰۶ - ۲۰۷	قوم بودآت - قوم دوقلات
۲۰۷ - ۲۱۱	قوم بیسوت
۲۱۱ - ۲۱۲	قوم سوکان - قوم قینگقیات

باب دوم از مجلد اول. در بیان داستانهای پادشاهان اقوام مغول و اتراک و غیرهم و این باب مشتمل است بر دو فصل

- فصل اول در داستانهای آباء و اجداد چینگگیزخان.
 ۲۱۵-۲۱۷
 دیباچه و تقریر کیفیت احوال پدران چینگگیزخان
- داستان دویون بایان و خاتون او آلان قوا
 ۲۱۸-۲۱۹
 در صفت دویون بایان و خاتون او آلان قوا و تقریر نسب و شعب فرزندان ایشان ۲۲۰
 آغاز داستان آلان قوا و فرزندان او که بعد از وفات شوهرش
 در وجود آمدند ۲۲۱-۲۲۲
 داستان آلان قوا و سه فرزند او که بعد از وفات شوهرش به وجود
 آمدند به تقریر و زعم مغولان ۲۲۲-۲۲۵
 قسم دوم: در تقریر احوال شعب این سه فرزند آلان قوا ۲۲۵-۲۲۶
 داستان بودنچرخان و ذکر خواتین و فرزندان او و کیفیت نسب ایشان ۲۲۷
 قسم اول - در دیباچه احوال فرزندان او ۲۲۷-۲۲۸
 قسم دوم - در صورت بودنچرخان و خاتون او و شعب فرزندان ایشان ۲۲۸-۲۲۹
 داستان دوتوم منن و خاتون او نومولون و شعبه فرزندان او ۲۲۹-۲۳۲
 قسم اول - در دیباچه و شرح حال ایشان ۲۲۹-۲۳۲
 قسم دوم - در صورت دوتوم منن و خاتون او نومولون و شعب فرزندان ایشان ۲۳۲
- آغاز داستان قایدو خان ۲۳۳-۲۴۱
 داستان قایدو خان و فرزندان او ۲۳۴-۲۳۷
 قسم اول - در دیباچه احوال او و فرزندان او ۲۳۴-۲۳۷
 قسم دوم - در صورت قایدو خان و خاتون او و شعب فرزندان ایشان ۲۳۸-۲۴۱
 داستان بای سنکقور و احوال او ۲۴۲
 قسم اول - در دیباچه احوال او و فرزندان او ۲۴۲
 قسم دوم - صورت بای سنکقور و خاتون و شعب فرزندان ۲۴۳-۲۴۴
 آغاز داستان تومبته خان ۲۴۳-۲۴۴
 داستان تومبته خان - قسم اول در مقدمه احوال او و فرزندان و
 ذکر شعب و نسب ایشان ۲۴۴-۲۴۵
 آنانکه مهتراند و از یک مادر وجود آمده‌اند ۲۴۵-۲۴۶
 آنانکه کهتراند و از مادری دیگر آمده ۲۴۶-۲۴۷
 قسم دوم - در صورت تومبته خان و خاتون او و شعب فرزندان او ۲۴۷
 داستان قبل خان - قسم اول در دیباچه احوال او و فرزندان و شعب ایشان ۲۴۸-۲۵۰
 قسم دوم در حکایات قبل خان و فرزندان او و جنگها و مصافها

۲۵۱-۲۵۳	که ایشان کرده‌اند
۲۵۴-۲۶۱	و اما حکایت پسران او
۲۶۲-۲۶۵	حکایت رفتن قوئلۀ قآن به جنگ آلتان خان پادشاه ختای به
۲۶۶-۲۶۷	قصاص خون همبقای قآن...
	حکایت کنگاچ اقوام تایچیوت
	داستان برتان بهادر و آن بر دو قسم است:
۲۶۸-۲۷۱	قسم اول - در دیباچۀ احوال او و فرزندان...
۲۷۲	قسم دوم در صورت برتان بهادر و خاتون او و جدول شعب فرزندان
۲۷۳-۲۸۶	آغاز داستان ییسوگای بهادر
	داستان ییسوگای بهادر، و آن بر دو قسم است:
۲۷۴-۲۸۳	قسم اول در دیباچۀ احوال او و شعب فرزندان او
۲۸۴	و اما حکایت جنگ و مصاف او
	قسم دوم در صورت ییسوگای بهادر و خاتون او و جدول شعب
۲۸۵-۲۸۶	فرزندان ایشان
	فصل دوم از باب دوم از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ در
۲۸۷-۵۴۳	داستانهای چینگگیزخان و اوروغ نامدار او...
	آغاز داستان چینگگیزخان
۲۹۱	داستان چینگگیزخان بن ییسوگای بهادر و آن بر سه قسم است
	قسم اول در تقریر نسب چینگگیزخان و شرح و تفصیل خواتین
۲۹۲-۳۰۵	و پسران و دختران و دامادان او و صورت او و جدول شعب فرزندان او
۲۹۹-۳۰۲	ذکر خواتین چینگگیزخان و فرزندان او - خاتون اول
۳۰۲-۳۰۳	خاتون دوم
۳۰۳-۳۰۵	خاتون سوم - خاتون چهارم - خاتون پنجم
	قسم دوم در تاریخ و حکایات چینگگیزخان از ابتدای ولادت
	او تا زمان خانیّت و پادشاهی و صورت تخت و خواتین و شهزادگان
	و امرا در حالت جلوس او بر سریرخانی و نسب امرا و ذکر
	مصافها که در هر وقت کرده و فتحها که دست داده و مقدار
۳۰۶-۳۰۷	زمان پادشاهی او تا آخر عهد و ذکر وفات او
	تاریخ چینگگیزخان از وقت ولادت او... تا... این مدت (که) پدر
	او ییسوگای بهادر در حیات بوده، و در سال آخر که سیزدهم
	سال است ییسوگای بهادر وفات یافته و چینگگیزخان از او

- سیزده ساله بازمانده است
 تاریخ پادشاهان و خانان... و خلفا و سلاطین... که مدت سیزده
 سال تمام باشد، معاصر چینگیزخان بوده‌اند... - تاریخ پادشاهان
 ختای و قراختای و جورچه
 تاریخ پادشاهان ماچین - تاریخ پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر
 تاریخ خلفا در بغداد - تاریخ سلاطین در خراسان، و عراق عجم،
 و روم، و کرمان، و غزنه، و غور
 تاریخ ملوک و اتابکان در سیستان، و عراق عجم، و دیاربکر
 تاریخ نوادر حوادث که در این مدت مذکور به هر طرفی از
 ممالک واقع شده است
 تاریخ چینگیزخان
 آغاز مخالفت جاموقه ساچان و پیوستن او به قوم تایچیوت و
 اتفاق کردن تایچیوت و قوم ایکیراس و...
 ایل شدن اولوک بهادر و طغای دالو و اقوام جوریات که... به
 بندگی چینگیزخان آمدند... و دیگر بار یاغی شدند
 آمدن چیلارغون بهادر پسر سورقان شیره... به بندگی چینگیزخان
 آمدن شیرگواتو ابوگان، با پسران خود نایا و آلاق به خدمت چینگیزخان
 طوی کردن چینگیزخان و مادر او اولون ایکه و فرزندان و اوروغ اوکین
 برفاق عم زادگان چینگیزخان... و افتادن خصومت میان ایشان...
 خبر یافتن چینگیزخان که موجین سؤلنو از قوم تاتار و اتباع او
 از قوم اونگینگ چینگسانگ گریخته... و بر نشستن چینگیزخان
 به قصد ایشان و کشتن گرفتن او ایشان را و تعظیم کردن چینگسانگ
 چینگیزخان را
 عزم چینگیزخان بر آنکه قوم یورکین را که در جنگ تاتار از او
 تخلف نموده بودند... و یاغی گری بعضی از ایشان... و رفتن
 چینگیزخان بر سر ایشان و اکثر را بکشتن
 متواری شدن جاگمبو برادر اُونگ خان... جنگ کردن چینگیزخان
 با آن قوم و مسخر کردن او ایشان را
 تاریخ پادشاهان ختای و قراختای و چین و ترکستان و خلفا و
 سلاطین و ملوک ایران زمین... مدت بیست و هفت سال، و
 چینگیزخان در سال آخر چهل ساله بوده و ایشان... معاصر او بوده‌اند

- تاریخ پادشاهان ختای و قراختای و جورچه... - تاریخ پادشاهان
ماچین، تاریخ پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر - خلفا در
بغداد، و مصر - تاریخ سلاطین در خوارزم، و عراق عجم، و روم،
و کرمان، و غور و غزنه
۳۴۲-۳۵۲
- تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران، و موصل و دیاربکر، و شام،
و مصر، و مغرب، و فارس، و سیستان
۳۵۳-۳۵۷
- تاریخ نوادر حوادث که در مدّت مذکور اتفاق افتاده، حکایت
چینگیزخان از... سنه احدی و تسعین و خمس مائه تا سنه تسع
و تسعین... مدّت نه سال
۳۵۹-۴۱۳
- اوایل دوستی چینگیزخان و اونگ خان
برنشستن چینگیزخان به قصد توقتا مقدّم قوم مرگیت و زدن او
ایشان را و بخشیدن اولجه‌های جمله را به اونگ خان
۳۶۴
- برنشستن چینگیزخان و اونگ خان باتفاق و رفتن به جنگ
بویروق خان... پادشاه نایمان
۳۶۵-۳۶۶
- برنشستن چینگیزخان به اتفاق اونگ خان به جنگ کؤکسؤ سَبراق
امیر لشکر بویروق خان و گریختن اونگ خان... از پیش چینگیزخان
و رسیدن کؤکسؤ سَبراق به برادران اونگ خان و گله و رمه او را
جمله غارت کردن
۳۶۷-۳۶۸
- مدد خواستن اونگ خان از چینگیزخان به دفع لشکر نایمان...
و فرستادن چینگیزخان چهار امیر بزرگ را...
۳۶۹-۳۷۱
- قوریلتهای بزرگ چینگیزخان با اونگ خان... و برنشستن ایشان
به جنگ تایچیؤت
۳۷۱-۳۷۲
- اتفاق قوم قَتَقین و سالبیؤت و سوگند خوردن ایشان و مصاف دادن
با چینگیزخان و اونگ خان و شکسته شدن ایشان
۳۷۲-۳۷۴
- مخالفت جاگمبو با برادر خویش اونگ خان و کنگاچ کردن با
بعضی امرا و رفتن پیش پادشاه نایمان
۳۷۴-۳۷۵
- برنشستن چینگیزخان به جنگ ألاق اودور... و بعضی امرای
تایچیؤت و تاتار... و شکستن ایشان
۳۷۵-۳۷۷
- رفتن قُنقرات پیش جاموقه ساچان... و او را به گورخانی نشانندن
و عزم جنگ چینگیزخان کردن و آگاه شدن او و ایشان را مقهور کردن
۳۷۷-۳۷۹
- اتفاق بویروق خان... و توقتاییگی پادشاه مرگیت و دیگر اقوام

- تاتار و قتیقین و غیرهم و برنشستن به لشکر بزرگ به جنگ چینگگیزخان
و هلاک شدن ایشان... ۳۷۹-۳۸۱
- رفتن جاموقه پیش سنگون پسر اونگ خان و او را بر مخالفت
چینگگیزخان واداشتن و اتفاق ایشان... و جنگ کردن چینگگیزخان
با ایشان در موضع قلالجیت آلت ۳۸۱-۳۸۶
- پیغام فرستادن چینگگیزخان به ترگه آمیل امیر قنقرات و ایل شدن
او با تمامت اتباع و اشیاع ۳۸۶-۳۸۷
- ایلچی فرستادن چینگگیزخان پیش اونگ خان و به یاد دادن حقوق
که بر وی ثابت گردانیده بود ۳۸۷-۳۹۳
- جواب سنگون با ایلچیان چینگگیزخان ۳۹۳
- ایل شدن معظم قوم قنقرات و پیوستن به خدمت چینگگیزخان... و
جمع آمدن دیگر امرای اقوام بر او و مطیع وی گشتن ۳۹۳-۳۹۴
- برنشستن چینگگیزخان... به عزم جنگ اونگ خان و شکستن
اونگ خان و کشته شدن در ولایت نایمان بر دست قوری سوباجی
از امرای تایانگ خان و کشته شدن سنگون... و بر تخت نشستن
چینگگیزخان ۳۹۵-۳۹۸
- جلوس چینگگیزخان بر سریرخانی بعد از آنکه اونگ خان را...
مقهور گردانیده بود... ۳۹۸-۳۹۹
- تاریخ خواقین ختای و ماچین و قراختای و ترکستان و ماوراءالنهر
و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و
مغرب... مدّت نه سال... معاصر چینگگیزخان... ۴۰۰-۴۱۳
- تاریخ پادشاهان ماچین که در این مدّت مذکور بوده‌اند ۴۰۰
- تاریخ خلفا در بغداد ۴۰۱
- تاریخ سلاطین در خوارزم و بعضی عراق و خراسان ۴۰۲-۴۰۳
- تاریخ سلاطین ادر غور و غزنه و بعضی خراسان و هند و سند، و روم ۴۰۳-۴۰۷
- تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران و در عراق عجم ۴۰۷-۴۰۸
- تاریخ ملوک و... ادر آذربایجان - دیاربکر - در شام و مصر، و مغرب
و در فارس، و کرمان، و سیستان ۴۰۸-۴۱۱
- تاریخ نوادر و عجایب حوادث که در مدّت مذکور واقع شده ۴۱۲-۴۱۳
- تاریخ چینگگیزخان از... سنه ست مائه... تا ست و ست مائه که
مدّت هفت سال باشد ۴۱۳-۴۱۴

- خبر کردن پادشاه اُنگوت چینگگیزخان را از عزم تایانگ خان ۴۱۵-۴۱۴
- برنشستن چینگگیزخان به جنگ تایانگ خان و شکسته شدن تایانگ خان ۴۱۸-۴۱۵
- برنشستن چینگگیزخان به جنگ قوم میرگیت و مقهور و مسخر شدن ایشان ۴۱۹-۴۱۸
- برنشستن چینگگیزخان به قصد ولایت قاشین... و مسخر گردانیدن قوریلتهای بزرگ چینگگیزخان که در آن توق سپید نه پایه نصب فرمود و لقب چینگگیزخانی بر او مقرر گشت و عزیمت او به جنگ بویروق خان... و گرفتن او بویروق خان را ۴۲۱-۴۲۰
- فتح ولایت تنگقوت که مغولان آن را قاشین می گفته اند ۴۲۲-۴۲۱
- حکایت ایل شدن امرای قیرقیز و آن ولایت... ۴۲۲
- گرفتن پادشاه مرگیت توقتایبگی... ۴۲۳-۴۲۲
- ایل شدن قوم اویغور و سیورغامیشی فرمودن چینگگیزخان در حق بیدی قوت پادشاه ایشان ۴۲۶-۴۲۳
- تاریخ خواقین ختای و ماچین و جُورچه و قراختای و ترکستان و ماوراءالنهر و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب و روم که در این مدّت هفت سال از... سنّه ستّ مائه... تا... ستّ و ستّ مائه معاصر چینگگیزخان بوده اند ۴۳۹-۴۲۷
- تاریخ پادشاهان ختای... تاریخ پادشاهان ماچین... ۴۲۷
- تاریخ پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر - تاریخ خلفا در بغداد - تاریخ سلاطین در خوارزم و بعضی خراسان و عراق و در روم ۴۳۰-۴۲۹
- و در غور و غزنه و در بعضی هندوستان ۴۳۴-۴۳۰
- تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران و در عراق عجم ۴۳۴
- و در آذربایجان و در دیاربکر ۴۳۵-۴۳۴
- و در شام و مصر ۴۳۵
- و در مغرب - در قسطنطنیه ۴۳۸-۴۳۶
- و در فارس - و در نیمروز ۴۳۸
- تاریخ نوادر و غرایب حوادث ۴۳۹-۴۳۸
- تاریخ چینگگیزخان از... ماه شعبان سبع و ستّمائه تا... سنّه اربع عشرة و ستّمائه که مدّت هشت سال باشد ۴۸۶-۴۴۰
- ایل شدن پادشاه قارلوق و بیدی قوت ۴۴۱-۴۴۰

- آغاز عزیمت چینگگیزخان به جانب ختای و قراختای و جورچه
و مسخر کردن اکثر ولایات آن... ۴۴۸-۴۴۱
- فرو آمدن چینگگیزخان به حوالی شهر جونگدو و فرستادن آلتان خان
دختر خویش را به راه ایلی و مراجعت نمودن و رفتن آلتان خان
به شهر نانگینگ و محاصره کردن لشکر چینگگیزخان جونگدو را و
فتح آن... ۴۵۴-۴۴۹
- فرستادن چینگگیزخان ساموقه بهادر را با لشکر... به قصد ولایت
ختای و بعد از آن تولون چربی را ۴۵۵-۴۵۴
- یاغی شدن جنک جو از امرای جورچه... و فرستادن چینگگیزخان
موقلی گویانگ را تا دیگر بار او را مسخر گردانیده ۴۵۶-۴۵۵
- مراجعت چینگگیزخان از ولایت ختای و فرود آمدن به حدود اردوهای خویش ۴۵۶
فرستادن چینگگیزخان سوبدای بهادر را با لشکر به جنگ قوم
مرگیت و آخر حال و دولت آن قوم ۴۵۷-۴۵۶
- فرستادن چینگگیزخان بورغول نویان را به جنگ قوم تومات که
مقدم ایشان تایتوقال سوقور بوده و شکستن تومات و کشته شدن بورغول ۴۵۸
حکایت آنکه چینگگیزخان موقلی را لقب گویانگی مقرر فرمود و
سیورغامیشی کرده با لشکر بهم به فتح بلاد ختای فرستاده ۴۶۰-۴۵۹
- پناه بردن کوشلوک به گورخان قراختای و غدر کردن کوشلوک
با گورخان و کشته شدن کوشلوک و انقراض دولت پادشاهان
نایمان بکلی بر دست مغول ۴۶۷-۴۶۰
- تاریخ خواقین ختای و ماچین و پادشاهان قراختای و ترکستان
و ماوراءالنهر و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین
و شام و مصر و روم و مغرب... از... سنه سبع و ست مائه تا...
اربع عشر و ست مائه که مدت هشت سال باشد معاصر چینگگیزخان
بوده اند ۴۸۶-۴۶۸
- تاریخ پادشاهان ختای... - تاریخ پادشاهان ماچین... ۴۶۸
- تاریخ پادشاهان قراختای و ترکستان و ماوراءالنهر... تاریخ خلفا
در بغداد - تاریخ سلاطین در خوارزم و عراق و خراسان و غزنه ۴۷۰-۴۶۹
- حکایت عزیمت او به جانب بغداد ۴۷۱-۴۷۰
- حکایت کشتن خوارزم شاه بی فکر بازرگانان و رسولان چینگگیزخان
را و انگیزختن فتنه بدان سبب ۴۷۵-۴۷۱

۴۷۵-۴۸۰	خبر یافتن سلطان محمد خوارزم شاه از عزم لشکر چینگیزخان به جانب او و جنگ کردن... و بازگردیدن او متدهش
۴۸۰-۴۸۱	تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران، و روم
۴۸۱-۴۸۲	در عراق
۴۸۲-۴۸۴	در آذربایجان - در دیاربکر
۴۸۴-۴۸۵	در شام و مصر
۴۸۵	در مغرب - در فارس - در کرمان
۴۸۶	تاریخ نوادر و غرایب حوادث
۴۸۷-۵۴۳	تاریخ چینگیزخان از... سنه خمس عشر و ست مائه تا... اربع و عشرين و ست مائه که مدت نه سال باشد توجه رایات جهانگشای پادشاه چینگیزخان به جانب ممالک سلطان محمد خوارزم شاه
۴۸۷-۴۸۸	وصول چینگیزخان به شهر اترار و استخلاص آن بر دست لشکر مغول
۴۸۸-۴۹۰	توجه شهزاده جوچی به جند و بارچینلیغ و استخلاص آن
۴۹۰-۴۹۲	استخلاص فناکت و خجند و احوال تیمور ملک
۴۹۲-۴۹۶	وصول چینگیزخان به شهر بخارا و کیفیت استخلاص آن
۴۹۶-۵۰۰	توجه چینگیزخان به جانب سمرقند و استخلاص آن بر دست لشکر او
۵۰۰-۵۰۳	فرستادن چینگیزخان چبه نویان و سوبدای نویان را بر عقب سلطان محمد خوارزم شاه و فتح ممالک ایران زمین
۵۰۴-۵۱۲	فرستادن چینگیزخان پسران خود را جوچی و چغتای و اوگتای به جانب خوارزم و استخلاص آن مملکت بر دست ایشان
۵۱۲-۵۱۷	روانه شدن چینگیزخان از حدود سمرقند با پسر کهنتر خود تولوی خان که او را یکه نویان و آلف نویان خوانده است بر عقب سلطان محمد خوارزم شاه و فتح بلادی که بر رهگذر بود چون نخشب و ترمذ و بلخ و طالقان و آن حدود و فرستادن یکه نویان به جانب خراسان و استخلاص آن ممالک
۵۱۷-۵۲۵	حکایت خان ملک
۵۲۱-۵۲۵	رفتن چینگیزخان بر عقب سلطان جلال الدین و شکسته شدن سلطان به کنار آب سند و گذشتن او از آب سند
۵۲۵-۵۲۷	فرستادن چینگیزخان بلانویان را بر عقب سلطان جلال الدین
۵۲۸	به جانب هندوستان

- مراجعت چینگیزخان از کنار آب سند و مقام کردن در موضع پروان و قتل و تاراج غزنین و آن نواحی
۵۲۸-۵۳۰
- توجه چینگیزخان بعد از فتح ولایت تازیک به جانب مخیم قدیم و احوالی که در آن راه واقع شده
۵۳۰-۵۳۱
- آمدن جبه و سوبدای به ولایت عراق و آذربایجان و اران و قتل و غارت کردن در این بلاد و از راه دربند قیچاق با مغولستان شدن باز رسیدن چینگیزخان از ولایت تازیک به یورت و مقام اصلی و فرود آمدن به اردوهای خویش
۵۳۵-۵۳۶
- رفتن چینگیزخان به ولایت تنگقوت نوبت آخر و مصاف دادن با پادشاه آن جایگاه
۵۳۶-۵۳۸
- خلوت ساختن چینگیزخان با فرزندان که حاضر بودند و وصیت کردن او
۵۳۸-۵۳۹
- توجه چینگیزخان به جانب ننگیاس و آغاز بیماری او و پیش آمدن پادشاه تنگقوت به ایلی و مهلت خواستن به تسلیم شهر وفات چینگیزخان و کشتن پادشاه تنگقوت و اهل آن شهر بیکبار و مراجعت امرا با صندوق او بخفیه و رسانیدن به اوردوها و اظهار واقعه و تعزیت و دفن
۵۴۰-۵۴۳
- تاریخ خواقین ختای و ماچین و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب و غیرهم که در این نه سال آخرین از... سنه خمس عشر و ست مائه تا... سنه اربع و عشرين و ستمائه...
- ۵۴۴-۵۵۹
- تاریخ پادشاهان ختای... تاریخ پادشاهان ماچین... تاریخ خلفا در بغداد
۵۴۴
- تاریخ سلاطین در خوارزم و خراسان و عراق و غزنه و ماوراءالنهر و ترکستان
۵۴۵-۵۵۵
- حکایت سلطان غیاث الدین
۵۵۵
- حکایت سلطان رکن الدین پسر خوارزم شاه
۵۵۶
- در روم
۵۵۶-۵۵۷
- در موصل - تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران - در تبریز - در دیاربکر
۵۵۷-۵۵۸
- در شام - در مصر - در شیراز - در کرمان
۵۵۸
- در سیستان - تاریخ نوادر و غرایب حوادث درین مدت نه سال
مذکور واقع شده
۵۵۹

- تاریخ چینگیزخان بر حسب سالهای عمر او بر سبیل اجمال
 احوال و اختصار ۵۸۰ - ۵۶۰
 آنچه احوال آن مدّت به طریق اجمال سال به سال معلوم است ۵۶۱
 آنچه پدرش ییسوگای بهادر در حیات بوده و او در سن طفلیّت بوده است ۵۶۱
 آنچه بعد از وفات پدرش احوال او در اضطراب و افتان و خیزان بوده ۵۶۳ - ۵۶۱
 آنچه احوال و حکایات آن مدّت سال به سال بر سبیل تفصیل
 معلوم است ۵۶۳
 آنچه پیش از این تقریر لقب چینگیزخان بوده ۵۶۳
 تولی ییل که سال خرگوش باشد واقع در ربیع الاول سنّه احدی
 و تسعین و خمس مائه ۵۶۴ - ۵۶۳
 لوی ییل که سال اژدها باشد واقع در ماه ربیع الاول سنّه اثنین
 و تسعین و خمس مائه ۵۶۵ - ۵۶۴
 موغای ییل سال مار موافق ربیع الاول سنّه ثلث و تسعین و خمس مائه ۵۶۵
 مورین ییل که سال اسب باشد واقع در ربیع الآخر سنّه اربع و
 تسعین و خمس مائه ۵۶۵
 قونین ییل سال گوسفند واقع در ربیع الآخر سنّه خمس و تسعین و
 خمس مائه ۵۶۶ - ۵۶۵
 بیچین ییل سال بوزینه واقع در ربیع الآخر سنّه ستّ و تسعین و
 خمس مائه ۵۶۷ - ۵۶۶
 تاقیغوییل سال مرغ واقع در جمادی الاولی سنّه سبع و تسعین و
 خمس مائه ۵۶۷
 نوقای ییل سال سگ واقع در جمادی الاولی سنّه ثمان و تسعین
 و خمس مائه ۵۶۸ - ۵۶۷
 قاقاییل سال خوک واقع در جمادی الآخر سنّه تسع و تسعین و خمس مائه ۵۷۰ - ۵۶۸
 قولقنه ییل سال موش واقع در جمادی الآخر سنّه ستّ مائه ۵۷۰
 هوکار ییل سال گاو واقع در جمادی الآخر سنّه احدی و ستّ مائه ۵۷۰
 آنچه بعد از تقریر لقب چینگیزخانی بوده از بیست و یک سال تامه
 به زیادت یک سال ناقصه آخرین باشد بیست و دو سال ۵۷۰
 پارس ییل سال یوز باشد واقع در رجب سنّه اثنین و ستّ مائه ۵۷۱
 تولی ییل سال خرگوش واقع در رجب سنّه ثلاث و ستّ مائه ۵۷۲
 لوی ییل [سال اژدها واقع در رجب سنّه اربع و ستّ مائه] ۵۷۲

- ۵۷۲ موغای ییل سال مار واقع در شعبان سنهٔ خمس و ست مائه
- ۵۷۳ مورین ییل سال اسب واقع در شعبان سنهٔ ست و ست مائه
- ۵۷۳ قونین ییل سال گوسفند واقع در شعبان سنهٔ سبع و ست مائه
- ۵۷۳ بیچین ییل سال بوزنه واقع در رمضان سنهٔ ثمان و ست مائه
- ۵۷۳-۵۷۴ تاقیقوییل سال مرغ واقع در رمضان سنهٔ تسع و ست مائه
- ۵۷۴ نوقای ییل سال سگ واقع در شوال سنهٔ عشر و ست مائه
- ۵۷۴ قاقاییل سال خوک واقع در شوال سنهٔ احدی عشر و ست مائه
- ۵۷۴ قولقنه ییل سال موش واقع در شوال سنهٔ اثنتین و عشر و ست مائه
- ۵۷۵ هوکار ییل سال گاو واقع در ذی القعدة سنهٔ ثلث عشر و ست مائه
- ۵۷۵ پارس ییل سال یوز واقع در ذی القعدة سنهٔ اربع عشر و ست مائه
- ۵۷۵-۵۷۶ تولی ییل سال خرگوش واقع در ذی القعدة سنهٔ خمس عشر و ست مائه
- ۵۷۶ لوی ییل سال ازدها واقع در ذی الحجه سنهٔ ست عشر و ست مائه
- ۵۷۶ موغای ییل سال مار واقع در ذی الحجه سنهٔ سبع عشر و ست مائه
- مورین ییل سال اسب واقع در محرم سنهٔ تسع عشر و ست مائه
- و در این سال شمسی دو سال قمری می افتد به جهت تفاوت اهلهٔ
- سالهای گذشته و چون سال در اول محرم درآمد چنین باشد
- ۵۷۷ قونین ییل سال گوسفند واقع در محرم سنهٔ عشرين و ست مائه
- ۵۷۷-۵۷۸ بیچین ییل سال بوزینه واقع در محرم سنهٔ احدی و عشرين و ست مائه
- ۵۷۸ تاقیقوییل سال مرغ واقع در صفر سنهٔ اثنتین و عشرين و ست مائه
- ۵۷۸ نوقای ییل سال سگ واقع در صفر سنهٔ ثلث و عشرين و ست مائه
- ۵۷۸-۵۷۹ قاقای ییل سال خوک واقع در صفر سنهٔ اربع و عشرين و ست مائه
- ۵۷۹-۵۸۰ قسم سوم از داستان چینگیزخان در سیرت و اخلاق پسندیده و
- عادات گزیدهٔ او و مثلها و سخنها و بیلگها و حکمهای نیکو که
- به جهت هر زمانی گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در
- زمان پادشاهی او واقع شده از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته
- و به سبب آنکه متفرق و نامرتب از هرکس و هر کتاب معلوم شده
- ۵۸۱-۶۱۶ علی حده نوشته می شود.
- ۵۸۱-۵۹۱ حکایت با فواید او
- ۵۹۲-۵۹۳ ذکر امرای تومان و هزاره و لشکرهای چینگیزخان
- صدهٔ بزرگ چینگیزخان - صدهٔ ایلتمور باورچی - صدهٔ بورکی باورچی -
- صدهٔ اولدقر قورچی - صدهٔ ایلنگز باورچی - صدهٔ جمال خواجه - صدهٔ

۵۹۳-۵۹۴	تنگ‌قبادای بزرگ - صده ییسوتنو
۵۹۴	هزاره خاصه بورچی نویان
۵۹۵	هزاره بورغول نویان
۵۹۵	هزاره جدی نویان
۵۹۵	هزاره کینگ‌قبادای نویان
۵۹۵	هزاره تولون چربی
۵۹۵-۵۹۶	هزاره سوکتو چربی
۵۹۶	هزاره بلانویان
۵۹۶	هزاره آرقای قسار نویان
۵۹۶	هزاره طغرل
۵۹۶	هزاره سدون نویان
۵۹۶	هزاره شیگی قوتوقو
۵۹۷	هزاره دوربای دوقشین
۵۹۷	هزاره مُنکُمل بورکان
۵۹۷	هزاره اقوام اویرات
۵۹۷	هزاره بآریتی قورچی نویان
۵۹۷	هزاره مونگکا قالجبا
۵۹۷-۵۹۸	هزاره طایچو کورگان
	هزاره موقور قوران - هزاره ییسو بوقاطرقی - هزاره قدان کابتاؤل -
	هزاره منگلیک ایچیگه - هزاره اقوام اونگوت - هزاره گوگی نویان
۵۹۸	و مونگتوقیان
	میسره - هزاره موقلی گویانگ - هزاره ییسوبوقای تاییشی - هزاره
۵۹۹-۶۰۰	کِهتی نویان (= جورچیدای) و بوجرنویان
	هزاره بوتو کورگان - هزاره یکه قوتوقوت نویان - هزاره آلچی نویان
۶۰۰-۶۰۱	و هوقونویان و قتای بویور و جونکقور
	هزاره قویلدار ساچان - هزاره نایا نویان - هزاره سوتونویان -
۶۰۱-۶۰۲	هزاره جلایرتای ییسور
	هزاره اونگور نویان - هزاره اوقای قلجا و قراچو - هزاره سوبدای
۶۰۲-۶۰۳	بهادر - هزاره دوقلقو چربی - هزاره اوداجی
	هزاره بیلگوتای نویان - هزاره چوگو کورگان - هزاره اوکار قلجا و
	قودوس قلجا - هزاره اوگلی چربی - هزاره تمودر نویان - هزاره

- طایسون - هزاره قوشاقول و جوسوق ۶۰۳-۶۰۴
- هزاره مونکا قلجا - هزاره اویار وانشی - هزاره طوقان وانشی ۶۰۴-۶۰۵
- حرف دوم - آنچه بر پسران خود غیر یکه نوین و برادرزادگان و برادر کوچکین اوتچگین و مادر خویش اوولون ایگه قسمت کرده بود ۶۰۵
- آنچه به پسران مذکور خود داده است ۶۰۵
- حصه آنچه به پسر بزرگتر جوجی خان داده است ۶۰۵
- هزاره منگکور ۶۰۵
- هزاره کشیکتای قونان نوین - هزاره هوشیتای - هزاره بایقو - حصه پسر دوم چغتای خان - هزاره برولاتای قراچار - هزاره مونگکه نوین ۶۰۶-۶۰۷
- حصه پسر سومین اوگتای قآن - هزاره ایلوگای - هزاره ایلک نوا ۶۰۷
- هزاره دایر - هزاره دگای ۶۰۸-۶۰۹
- حصه پسر پنجمین کولکان - هزاره قوییلای نوین - هزاره طفریل - آنچه به برادر کوچکتر و برادرزادگان و مادر داده بود ۶۰۹
- حصه برادرش اوتچگین و او برادر چهارمین است کوچکتر - حصه فرزندان جوجی قسار که برادرزادگان چینگیزخان بودند بیگو، توقو و یسونگه ۶۱۰-۶۱۱
- حصه پسر قاجینون، آلجتای نوین که برادرزاده چینگیزخان بود - حصه مادر چینگیزخان اولون ایگه ۶۱۱-۶۱۶
- آغاز داستان اوگتای قآن ۶۱۷-۷۰۶
- قسم اول در تقریر نسب اوگتای قآن و شرح خواتین و تفصیل شعب و فرزندان او و فرزندزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده اند و صورت او و جدول شعب فرزندان او ۶۱۸-۶۱۹
- ذکر خواتین و قمایان ۶۲۰-۶۲۱
- ذکر پسران اوگتای قآن و نبیرگان او ۶۲۲-۶۳۳
- پسر اول: گیوگ خان ۶۲۲-۶۲۳
- پسر دوم: کوتان ۶۲۳-۶۲۴
- پسر سوم: کوچو ۶۲۴-۶۲۵
- پسر چهارم: قراچار - پسر پنجم: قاشین ۶۲۵-۶۳۱

- ۶۳۱-۶۳۲ پسر ششم: قدان اغول
- ۶۳۲-۶۳۳ پسر هفتم: ملک
- ۶۳۴ قسم دوم از داستان اوگتای قاآن در تاریخ و حکایت زمان
- ۶۳۴-۶۳۷ ذکر مبادی احوال پادشاهی او و شرح جلوس او بر سریر قاآنی
- ۶۳۷ تاریخ اوگتای قاآن از ابتدای هوکار ییل
- ۶۳۷-۶۳۸ حکایت آغاز احکام فرمودن قاآن و تعیین یاساقها و ترتیب مصالح ملکی
- حرکت فرمودن قاآن با برادر خود تولوی خان به جانب ولایت
- ۶۳۸-۶۳۹ ختای و فتح آنچه هنوز یاغی بودند
- رسیدن تولوی خان به موضع تونگقان قَهْلَقَه که لشکر آلتان خان
- ۶۴۰-۶۴۴ آنجا چپر بسته بودند و آن موضع را که چون دربندی است فرو گرفته
- جنگ کردن توقولقو چربی با لشکر ختای و شکسته شدن و مدد
- فرستادن قاآن پیش وی و رسیدن ننگیاسان به مدد او و نیست شدن
- ۶۴۵-۶۴۸ آلتان خان و فتح تمامی ختای
- تاریخ خواقین ختای و ماچین و خلفا و سلاطین و ملوک و شاهزادگان
- و اتابکان ممالک ایران زمین و شام و مصر و غیرهم و امرایی که
- حاکم بعضی ولایات بوده‌اند... از... سنه سِت و عشرين و سِت مائه
- تا... سنه احدى و ثلثین و سِت مائه که معاصر قاآن بوده‌اند با
- یکساله دیگر حکایات ایشان...
- ۶۴۹-۶۶۲ تاریخ پادشاهان ختای...
- ۶۴۹ تاریخ پادشاهان ماچین - تاریخ خلفای بغداد - تاریخ سلاطین در
- عراق و آذربایجان
- ۶۵۰-۶۵۶ حال سلطان غیاث الدین
- ۶۵۷-۶۵۸ در روم - در موصل
- ۶۵۸ تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران - در دیاربکر - در شام - در
- مغرب - در فارس - در کرمان
- ۶۵۹ در سیستان
- ۶۶۰ تاریخ امرای مغول در خراسان
- ۶۶۰-۶۶۲ تاریخ اوگتای قاآن از ابتدای قونین ییل - حکایت قوریلتهای ساختن
- ۶۶۳-۶۶۵ قاآن و نامزد گردانیدن شهزادگان و امرا را به اطراف ممالک
- جنگها که شهزادگان و لشکر مغول در دشت قِیچاق و بلغار و
- اوروس و مگس و آلان و ماجار و پولار و باشغرد کرده‌اند
- ۶۶۵-۶۶۹

- حکایت عمارتهای عالی که در این مدّت که شهزادگان به جانب
قیچاق رفته بودند تا مراجعت نمودند فرموده و ذکر منازل و
۶۷۰-۶۷۲ مراحل و بیلاقها و قشلاقهای او
۶۷۳-۶۷۴ رنجوری اوگتای قآن و وفات یافتن او
۶۷۵-۶۸۳ تاریخ خواقین ختای و ماچین و خلفا و سلاطین و ملوک
۶۷۵-۶۷۶ تاریخ پادشاهان ختای
تاریخ پادشاهان ماچین - تاریخ خلفا در بغداد - تاریخ سلاطین
۶۷۶-۶۷۷ در موصل
تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران، دیاربکر، و مصر، و مغرب،
و فارس - تاریخ بعضی شهزادگان دشت قیچاق و امرای خراسان و
۶۷۷-۶۷۹ دیگر ولایات - تاریخ شهزادگان
۶۷۹-۶۸۳ تاریخ امرای خراسان
قسم سوم از داستان اوگتای قآن در سیر و اخلاق پسندیده او و
بیلگها و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات و
حوادث که در عهد او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل
نشده و متفرّق و نامرتّب از هر کس و هر کتاب معلوم شده
۶۸۴-۷۰۶ حکایت سیاست او - تتمه احوال
۷۰۵ داستان جوچی خان بن چینگیزخان
۷۰۷-۷۴۹ قسم اوّل در تقریر نسب جوچی خان و ذکر خواتین و پسران و
پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده اند و صورت او و
۷۰۸-۷۳۰ جدول شعب فرزندان و فرزندزادگان
ذکر پسران جوچی خان و پسرزادگان او که تا غایت وقت متولد
۷۱۰-۷۱۱ گشته اند - پسر اوّل جوچی خان: آورده
۷۱۲-۷۱۵ پسر اوّل آورده: سرتاقتای - پسر اوّل قونیچی: بایان
پسر دوم قونیچی: باجقیرتای - پسر سیم قونیچی: چغان بوقا -
۷۱۵ پسر چهارم قونیچی: ماقودای
۷۱۶ پسر دوم آورده: قولی - پسر اوّل قولی: تومکان
پسر دوم قولی: تومان - پسر سوم قولی: مینکقان - پسر چهارم
۷۱۷-۷۱۸ قولی: ایاجی
پسر پنجم قولی: مسلمان - پسر سوم آورده: قورومشی - پسر
چهارم آورده: قونک قیران - پسر پنجم آورده: چورماقای - پسر

- ۷۱۸ ششم آورده: قوتوقوی
پسر هفتم آورده: هولاکو - پسر اول هولاکو: تیموربوقا - پسر دوم هولاکو: القوتو
- ۷۱۹
۷۲۰-۷۲۱ پسر دوم جوچی خان: باتو
پسر اول باتو: سرتاق - پسر دوم باتو: توققان - پسر اول توققان:
- ۷۲۱-۷۲۲ تارتو - پسر دوم توققان: مونگکه تیمور
۷۲۲ پسر سیم توققان: تودامونگکه - پسر چهارم توققان: توقتوبقا
پسر پنجم توققان: اوگاجی - پسر سوم باتو: ابوگان - پسر چهارم باتو: اولاقچی - پسر سوم جوچی خان: برکه - پسر چهارم جوچی خان: برکچار
- ۷۲۳-۷۲۴
۷۲۴-۷۲۶ پسر پنجم جوچی خان: شیبان
۷۲۶-۷۲۷ پسر ششم جوچی خان: تانگقوت - پسر هفتم جوچی خان: بووال
۷۲۷-۷۲۸ پسر هشتم جوچی خان: چیلانقون - پسر نهم جوچی خان: شینگفور
۸۲۸ پسر دهم جوچی خان: چیمبای - پسر یازدهم جوچی خان: محمد
۷۲۹-۷۳۰ پسر دوازدهم جوچی خان: اودور - پسر سیزدهم جوچی خان: توقا تیمور
۷۳۰ پسر چهاردهم جوچی خان: شینگگوم
قسم دوم از داستان جوچی خان در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرای درحال جلوس او و ذکر یایلاق و قشلاق او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که او را میسر شده و مقدار زمان دولت او
- ۷۳۱-۷۴۹
۷۳۱-۷۳۳ حکایت احوال جوچی خان بر سیل اجمال
۷۳۴-۷۳۷ حکایت جلوس باتو به قایم مقامی پدر و ذکر احوال او در مدت پادشاهی
۷۳۸-۷۳۹ حکایت جلوس برکای به پادشاهی اولوس جوچی خان و احوال او
حکایت جلوس مونگکه تیمور پسر توققان دوم پسر باتو به پادشاهی الوس خویش
- ۷۴۰
حکایت جلوس تودامنگکه برادر مونگکا تیمور و ازعاج ابنای منگکه تیمور و تارتو او را و پادشاهی ایشان به مشارکت و گریختن توقتا از ایشان و گرفتن او به مدد نوقای ایشان را به حیل کشتن جلوس توقتا به پادشاهی الوس خویش و وقوع مخالفت میان او و نوقای و محاربت ایشان با یکدیگر و شکسته شدن نوقای و کشته گشتن او
- ۷۴۱-۷۴۳
۷۴۴-۷۴۹

- قسم سوم از داستان جوچی خان در سیر و اخلاق پسندیده او
و احوال و حکایات متفرق و مثلها و بیلگها و حکمهای نیکو که
کرده و فرموده از آنچه در این دو قسم سابق داخل نگشته و متفرق
و نامرتب از هر کتاب و هر کس معلوم شده است
داستان چغتای خان بن چینگگیزخان
قسم اول در تقریر نسب چغتای و ذکر خواتین و پسران و پسرزادگان
او که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت او و جدول شعب
فرزندان و فرزندزادگان او -
ذکر پسران و پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده اند
پسر اول چغتای: مواتوگان - پسر اول مواتوگان: بایجو - پسر دوم
مواتوگان: بوری - پسر سوم مواتوگان: ییسون توا - پسر چهارم
مواتوگان: قراھولاگو
پسر دوم چغتای: موجی یبه - پسر سوم چغتای: بلگشی - پسر
چهارم چغتای: ساربان - پسر پنجم چغتای: ییسو مونگکا - پسر
ششم چغتای: بایدار
قسم دوم از داستان چغتای خان در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی
او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس
او بر تخت و ذکر اولوس او و بعضی جنگها که کرده و فتحها
که او را میسر شده و مقدار زمان پادشاهی او و تاریخ و احوال
اوروغ او تا به اکنون
حکایات حال پادشاهی الوس چغتای بعد از وفات او و جلوس
او و اوروغ او یکی بعد از دیگر تا غایت وقت
حکایت در ذکر نواب چغتای وزیر و حبش عمید
قسم سوم از داستان چغتای در سیر و اخلاق پسندیده و...
داستان تولوی خان بن چینگگیزخان
قسم اول در تقریر نسب او و ذکر خواتین و پسران و پسرزادگان او
که تا غایت وقت منشعب شده اند غیر آنانکه از فرزندان در وجود
آمده اند که پادشاه بودند و جهت هریک علی حده جهت ایشان
داستانی خواهد آمد...
پسر اول تولوی خان: مونگکه قاآن - پسر دوم تولوی خان: جوریکه -

- ۷۷۹ - ۷۸۰ پسر سوم تولوی خان: قوتوق تو - پسر چهارم تولوی خان: قویلای قاآن
پسر پنجم تولوی خان: هولاکو خان - پسر ششم تولوی خان:
اریغ بوکا - پسر هفتم تولوی خان: بوچک - پسر هشتم تولوی خان:
۷۸۱ - ۷۸۳ موگه - پسر نهم تولوی خان: سوگتای - پسر دهم تولوی خان: سبوگتای
قسم دوم از داستان تولوی در تاریخ و حکایات او غیر آنچه در
داستان پدر و برادران ضرورت بود گفتن و مجملی از آنها و نیز
صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او و
ذکر جنگهایی که کرده و ولایات که ستده و فتحها که او را میسر
شده و مقدار مدّت زمان دولت او
حکایت تولوی خان در حیات پدر از ملازمت نمودن و مصافها
دادن و شهرها گشودن
۷۸۴ - ۷۸۷
حکایت احوال تولوی خان بعد از وفات پدر از تمکّن و استقرار
در یورت اصلی و تختگاه پدر که حق او بود و موافقت نمودن با
برادران و جنگها و فتحها و عاقبت حال او
۷۸۷ - ۷۸۸ اما حال تمکّن و استقرار در خانه و تختگاه پدر
و اما حال موافقت او با برادران و جنگها و فتحهای او که بعد از
۷۸۸ - ۷۸۹ وفات پدر او را دست داده و میسر شده
و اما حال عاقبت کار او و سبب رنجوری و وفات او کفایت و رای
و تدبیر او
۷۸۹ - ۷۹۰
حکایت حال خاتون تولوی خان سورققتنی بیکی و فرزندان
بعد از وفات او تا به قاآنی و پادشاهی رسیدن ایشان به سعی
و اجتهاد مادر او و آثار کفایت و رای و تدبیر او
۷۹۱ - ۷۹۵
قسم سوم از داستان تولوی خان در سیر و اخلاق پسندیده او
و احوال و حکایات متفرّقه و مثلها و بیلگها و حکمها که کرده و
گفته و فرموده از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و متفرّق
و نامرتّب از هر کتاب و هر کس معلوم شده
۷۹۵
داستان گیوک خان بن اوگتای قاآن ابن چینگیز خان.
۷۹۷ - ۸۱۱
قسم اوّل در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و شعب
فرزندان و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند
۷۹۸
قسم دوم از داستان گیوک خان در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی
او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر

- سریر خانی و ذکر مصافها که داده و فتحها که او را میسر شده و
مقدمه جلوس او - مقدمه
۷۹۹-۸۰۳
- حکایت جلوس گیوک خان بر تخت خانی
حکایت آخر عهد گیوک خان و بذل و جود او و عزیمت طرف
۸۰۴-۸۰۸
- ایمیل و درگذشتن او در حدود سمرقند
قسم سوم از داستان گیوک خان در سیر و اخلاق پسندیده او و
بیلگها و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات
و حوادث که در عهد او واقع شده از آنچه در دو قسم سابق داخل
۸۰۸-۸۱۰
- نگشته و متفرق و نامرتب از هرکس و هر کتاب معلوم شده
تاریخ پادشاهان ختای و ماچین و امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و
۸۱۱
- اتابکان ایران زمین و مصر و شام و مغرب که از ابتدای پارس ییل
که سال یوز بود واقع در شعبان سنه تسع و ثلاثین و ستمائه تا
انتهای مورین ییل [سال اسب] واقع در رمضان سنه ثلاث و اربعین
و ستمائه مدت پنج سال معاصر تورانگه خاتون و گیوک خان بوده اند
بر سبیل اجمال و ایجاز
- ۸۱۲-۸۱۷
- تاریخ پادشاهان ختای و ماچین که در این مدت پنج سال بوده اند - لیزون
تاریخ امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان که در این مدت
۸۱۲
- بوده اند - تاریخ امرا در خراسان - تاریخ خلفا در بغداد
۸۱۳-۸۱۵
- تاریخ سلاطین در روم - و موصل - و مصر - و کرمان - و سیستان
۸۱۵-۸۱۶
- تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران - و دیاربکر - و شام - و فارس
۸۱۶-۸۱۷
- داستان مونگکه قاآن بن تولوی خان بن چینگیز خان
قسم اول در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و شعب
فرزندان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت او و
۸۱۹-۸۶۲
- خاتونش و جدول شعب فرزندان
قسم دوم از داستان مونگکه قاآن در ذکر جلوس او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و تاریخ و حکایات و فتحها که او
۸۲۰-۸۲۱
- را میسر شده است - ذکر سبب انتقال قاآنی به مونگکه قاآن و
مقدمه جلوس او بر تخت پادشاهی - سبب انتقال قاآنی به سعی
۸۲۲-۸۲۳
- جمیل مادر اوسورقتنی بیکی به طریق کفایت
مقدمه جلوس او بر تخت خانیت
۸۲۴-۸۳۱

- حکایت غدر و مکر اندیشیدن بعضی شهزادگان از اوروغ اوگتای
 قآن در حق مونگکه قآن و ظاهر شدن آن حال از کیشک قوشچی
 ۸۳۱-۸۳۴ و خبر آوردن و گرفتن ایشان
- حکایت حاضر شدن مونگکه قآن در آوردی چینگگیزخان و
 ۸۳۴-۸۳۵ پرسیدن یارغوی شهزادگان به نفس خویش به باریکی تمام
- حکایت یارغو پرسیدن منگاسار نویان از حال امرا که با شهزادگان
 ۸۳۵-۸۳۷ غدر اندیشیده بودند
- حکایت رسیدن بیسون توقا پسرزاده چغتای و خاتون او طوقاشای
 ۸۳۷-۸۳۸ بوری و صورت حال ایشان در آن قضیه
- حکایت طلب فرمودن مونگکه قآن اوغول قایمیش خاتون و
 خواجه پسر گیوک خان را و به یاسا رسیدن اوغول قایمیش
 ۸۳۸-۸۴۰ و حال سیاست فرمودن او ییدی قوت را
- حکایت روانه فرمودن مونگکه قآن بعضی امرا را به هر جانبی
 ۸۴۰-۸۴۱ تا تدارک بقیه فتانان کند و عفو فرمودن او از گناه خویشان
- حکایت اجازت خواستن شهزادگان و امرا از بندگی مونگکه
 قآن تا به خانه های خویش مراجعت نمایند و روانه فرمودن او
 ۸۴۲ ایشان را به اعزاز و اکرام و سیورغامیشی تمام.
- حکایت نظر فرمودن مونگکه قآن در امور مملکت و پیدا کردن
 ضبط و ترتیب آن و مرحمت فرمودن در حق اصناف مردم و
 ۸۴۲-۸۴۷ بازگردانیدن حکام اطراف
- حکایت فرستادن مونگکه قآن برادران خویش قوییلای و هولاکو
 را به جانب مشرق و مغرب با لشکرها و به لشکر نشستن او
 ۸۴۸-۸۵۱ بنفس خویش و عزم فتح بلاد ممالک ختای که ایل نبودند و دیگرها
- حکایت توجه قوییلای قآن به جانب ننگیاس به حکم یرلیغ و
 ۸۵۱-۸۵۲ محاصره شهر یاؤجو و مراجعت نمودن و بر آب گنگ گذشتن
- حکایت رنجور شدن مونگکه قآن و وفات یافتن او و رسانیدن
 ۸۵۲-۸۵۳ صندوق به آوردوها و تعزیت داشتن
- حکایت تتمه حال قوییلای قآن در آن سفر و وصول خبر وفات
 ۸۵۳ مونگکه قآن به وی
- تاریخ پادشاهان ختای و ماچین و امرا و خلفا و سلاطین و ملوک
 و اتابکان ایران زمین و دیار شام و روم و مصر و مغرب که از

- ابتدای قاقائیل که سال خوک باشد موافق سنه ثمان و اربعین و
 ستمانه انا غایت موغاییل سال مار مطابق سنه خمس و خمسين و
 ستمانه معاصر مونگکه قآن بوده اند و نوادر حوادث که در این مدّت
 ۸۵۵ واقع شده بر سبیل اجمال و اختصار
 ۸۵۵ تاریخ پادشاهان ختای و ماچین که در این مدّت مذکور بوده اند
 ۸۵۵-۸۵۶ تاریخ امرا و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان - تاریخ امرا
 ۸۵۶-۸۵۸ تاریخ خلفا در بغداد
 ۸۵۸-۸۶۰ تاریخ سلاطین در روم - و موصل - و مصر - و کرمان
 تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران، و مغرب، و دیاربکر، و فارس،
 و سیستان
 ۸۶۰
 ۸۶۰ تاریخ نوادر حوادث که در این مدّت مذکور واقع گشته
 قسم سوم از داستان مونگکه قآن در سیر و اخلاق پسندیده او
 و بیلگها و مثلها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات
 و حوادث که در عهد او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل
 نگشته و متفرّق از هر کتاب و هر کس معلوم شده
 ۸۶۱-۸۶۲
 ۸۶۳-۹۴۴ داستان قویلای قآن بن تولوی خان بن چینگیزخان
 قسم اوّل از داستان قویلای قآن در تقریر نسب او و شرح و
 تفصیل خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت [وقت] منشعب
 شده اند و صورت او و جدول شعب فرزندان او - ذکر نسب بزرگوار او
 ذکر خواتین و فرزندان او - پسر اوّل: تورجی - پسر دوم: جیم گیم -
 پسر سوم: منگقلا - پسر چهارم: نوموغان - پسر پنجم: قوریدای -
 پسر ششم: هوگاجی - پسر هفتم: اوغروچی - پسر هشتم: آباچی -
 پسر نهم: کوکچو - پسر دهم: قوتلوغتمور - پسر یازدهم: توقان -
 ۸۶۵-۸۶۸ پسر دوازدهم: اغروغچی -
 قسم دوم از داستان قویلای قآن در مقدّمه جلوس او و صورت
 تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی
 و تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و تاریخ و حکایات اریغ بوکا
 و شهزادگان که با او بودند و مصافها که قویلای قآن داده و فتحها
 که او را میسر شده و ذکر امرا و لشکرها که در هر سرحدی نشانده
 و ذکر شهزادگان که در پیش وی اند و اسامی امرای او - مقدّمه

- جلوس او بر سریر خانی
حکایت ایلچی فرستادن شهزادگان بعد از اجلاس قویلائی قآن
پیش اریغ بوکا و مصاف دادن لشکر او با قآن دو سه نوبت و
عاقبة الامر شکسته گشتن او و لشکرش
حکایت مخالفت آلفو با اریغ بوکا و سبب آن و مصاف دادن او
با لشکر اریغ بوکا و شکسته شدن آلفو و باز قوت یافتن و ضعف حال
اریغ بوکا و تفرق جمع او
حکایت توجه اریغ بوکا به حضرت قآن از سر عجز و اضطرار
و به جریمت معترف شدن او و عاقبت کار او
یارغو پرسیدن شهزادگان و امرای مغول و ختای از اریغ بوکا
حکایت فرستادن قآن پسران خویش نوموغان و کوکچورا با
دیگر شهزادگان به جنگ فایدو و غدر کردن شهزادگان با ایشان هردو
حکایت لشکر فرستادن قآن به جانب ولایت ننگیاس و مسخر
گردانیدن آن ممالک را
حکایت عمارات که قآن در ولایات ختای فرموده و قواعد و
رسوم و ضبط و ترتیبی که در آن ممالک معهود است
حکایت امرا و وزرا و بیتیکچیان ولایت ختای و تفصیل مراتب
ایشان و قواعد و ضوابطی که ایشان را است و مصطلحات آن قوم
حکایت اطراف ممالک قآن و ذکر شهزادگان و امرا که با لشکر
بهم به جهت مخالفت ملک در سرحدات می نشینند
حکایت شهزادگان و امرای بزرگ که ملازم قآن می باشند و به
وی تعلق می دارند
حکایت پسر سید اجل بخاری که وزیر قآن بود و از آن نبیره
او بایان فنجان
حکایت امیر احمد فناکتی که وزیر قآن بود و کشته شدن او به دست
گاؤفنجان و استخلاص منزی
حکایت سینگه اویغور که بعد از امیر احمد وزیر قآن شد و
عاقبت حال او
حکایت امرای بزرگ و اسامی معتبران ایشان و راه هریک
حکایت مصاف دادن قآن با نایان نویان از اوروغ طغاچار نویان
و شهزادگان که با او متفق بودند و جیم گیم را ولی عهد گردانیدن

- ۹۲۸-۹۳۰ حکایت سید اجل که وزیر قآن است و او را بایان فنجان لقب داده‌اند
- ۹۳۰-۹۳۱ حکایت بخشیان که ملازم بندگی قآن بوده‌اند و ذکر اعتبار ایشان
- ۹۳۱ حکایت وفات یافتن قویلای قآن
- تاریخ پادشاهان ماچین و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب و غیرهم که از ابتدای پیچین ییل سال بوزینه موافق سنه ثمان و خمسین و ستمائه تا انتهای مورین ییل سال اسب مطابق سنه ثلث و تسعین و ستمائه معاصر قویلای قآن بوده‌اند و نوادر حوادث که در این مدت مذکور واقع گشته بر سیل اجمال و ایجاز و اختصار
- ۹۳۲ تاریخ پادشاهان ماچین: لیزون - توزون
- ۹۳۲ تاریخ سلاطین و ملوک و اتابکان و تاریخ سلاطین در روم - و دیاربکر و موصل - و شام و مصر - و کرمان
- ۹۳۳-۹۳۵ تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران - و مغرب - و فارس - و سیستان
- ۹۳۵-۹۳۷ تاریخ نوادر حوادث که در مدت مذکور افتاده
- ۹۳۷-۹۳۸ قسم سوم از داستان قویلای قآن در سیر و اخلاق پسندیده او و بیلگها و مثله‌ها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در زمان او واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هرکس معلوم گشته
- ۹۳۹-۹۴۴ حکایت احوال خواتین و فرزندان آریغ بوکا بعد از وفات او و قسمت فرمودن قآن او را بر فرزندان و ذکر امرا و پسرانش
- ۹۳۹-۹۴۴ داستان تیمور قآن بن جیم‌گیم بن قویلای قآن بن تولوی خان بن چینگیزخان
- ۹۴۵-۹۶۰ قسم اول از داستان تیمور قآن پسرزاده قویلای قآن در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت وقت هستند و منشعب شده‌اند و صورت مبارک او و جدول شعب فرزندان او
- ۹۴۶ قسم دوم از داستان تیمور قآن در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر قآنی و بعضی حکایات و حوادث که از ابتدای عهد همایون او باز که مؤبد و مخلص باد تا غایت وقت واقع شده و فتحها و جنگهای

- ۹۴۷ او آنچه معلوم گشته است - مقدمه جلوس مبارک او
حکایت ترتیب مصالح مملکت فرمودن قآن و فرستادن شهزادگان
و امرا به اطراف
- ۹۴۹-۹۵۰ حکایت شهزاده اننده پسر مینگفلان بن قویلای قآن که در ولایت
تنگقوت پادشاه است و مسلمان شده و ذکر بعضی احوال آن
ولایت و شرح حال مملکت او
- ۹۵۰-۹۵۷ حکایت مصاف دادن لشکر قآن با لشکر قایدو و دوا دو نوبت و
زخم رسیدن به قایدو و هلاک او بدان
- ۹۵۷-۹۵۸ حکایت خیانت امرا و وزرای قآن در باب جواهر و مرصعات
که از بازرگانان خریده بودند و شفاعت کردن تنبه بخشی و خلاصی
دادن ایشان را
- ۹۵۸-۹۵۹ قسم سیوم در سیر و اخلاق پسندیده او و مثلها و بیلگها و حکمهای
نیکو که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در آن ملک
واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل گشته
- ۹۶۰ داستان هولاگو خان بن تولوی خان بن چینگیزخان
قسم اول از داستان هولاگو خان در ذکر نسب او و شرح و تفصیل
خواتین و شهزادگان و فرزندزادگان او که تا غایت منشعب گشته اند
و اسامی دامادان و صورت او و جدول شعب فرزندان او - ذکر
نسب بزرگوار او
- ۹۶۲ شرح و تفصیل خواتین او
- ۹۶۳-۹۶۴ ذکر شعب فرزندان و فرزندزادگان او
- ۹۶۵-۹۷۲ پسر اول: آباقا خان - پسر دوم: جومقور - پسر سوم: یوشموت -
پسر چهارم: تکشین - پسر پنجم: طرقای - پسر ششم: توبسین -
پسر هفتم: تکودار احمد - پسر هشتم: آجای - پسر نهم: قونقورتای -
پسر دهم: ییسودار - پسر یازدهم: منگکه تیمور - پسر دوازدهم:
هولاچو - پسر سیزدهم: شیباؤچی - پسر چهاردهم: طغای تیمور
و اما دختران هولاگو خان
- ۹۶۵-۹۷۰ قسم دوم از داستان هولاگو خان در مقدمه جلوس او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی
و تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و ذکر مصافها که به هروقت
- ۹۷۰-۹۷۲

۲۸۵۱
۳۰۰۰
۳۰۰۰

- ۹۷۳ داده و فتحها که او را میسر شده - مقدمه جلوس او بر سریر خانی
حکایت روانه شدن کیتبوقانیان به جانب قلاع ملاحده در مقدمه
هولاگو خان و به فتح آن مشغول شدن او و کشته شدن علاءالدین
و نشستن خورشاه به جای پدرش
۹۸۱-۹۸۳ حکایت آمدن ناصرالدین محتشم قهستان به بندگی هولاگو خان
در صحبت ملک شمسالدین گرت که به رسالت پیش او رفته
بوده است
۹۸۳-۹۸۴ حکایت وصول هولاگو خان به طوس و حدود قوچان و تجدید
عمارات فرمودن و توجه به طرف دامغان و خراب کردن الموت
و لمرس و ایل شدن خورشاه
۹۸۴-۹۹۲ حکایت توجه هولاگو خان به جانب همدان بعد از فتح قلاع
ملاحده و وصول بایجونیان از روم و بازخواست فرمودن
هولاگو خان از او و باز فرستادن او را به جانب روم تا تمام مستخلص
گرداند
۹۹۳-۹۹۴ حکایت ظهور فتنه در بغداد و وقوع مخالفت میان دواتدار و وزیر
و ابتدای نکبت خلیفه بغداد
۹۹۴-۹۹۶ حکایت توجه هولاگو خان به جانب بغداد و آمدن ایلچیان
میان او و خلیفه و مال آن حال
۹۹۷-۱۰۰۴ حکایت مشغول شدن هولاگو خان به ترتیب و تجهیز لشکر
جهت فتح بغداد و مسخر کردن حوالی آن
۱۰۰۴-۱۰۰۷ حکایت جازم العزم شدن هولاگو خان به قصد بغداد و لشکر کشیدن
از اطراف و جوانب به مدینه الاسلام و مستخلص گردانیدن آن و
انتهای دولت عباسیان
۱۰۰۸-۱۰۲۱ حکایت استخلاص شهر اربیل بر دست اورغتونویان و محاصره
کردن او قلعه آنجا را
۱۰۲۱-۱۰۲۲ حکایت نقل اموال بغداد و قلاع ملاحده به جانب آذربایجان
و خزن آن در قلعه کوه دریاچه سلماس و وصول بدرالدین لؤلؤ
و سلطان روم به بندگی پادشاه
۱۰۲۲-۱۰۲۳ حکایت مولانای سعید سلطان الحکما نصیرالملک والدین و بنا کردن
رصد به شهر مراغه به فرمان هولاگو خان
۱۰۲۴-۱۰۲۵ حکایت توجه هولاگو خان به دیار شام و مستخلص گردانیدن

- حلب و ملک شام
حکایت توجّه شهزاده یُشموت و امرا ایلگای نویان و سونتای
۱۰۲۵-۱۰۳۴
- به جانب دیاربکر و فتح میافارقین و قتل ملک کامل
حکایت توجّه شهزاده یُشموت به جانب ماردین و استخلاص
۱۰۳۵-۱۰۳۸
- قلعه آنجا
حکایت وفات سلطان بدرالدین لؤلؤ و حال فرزندش ملک صالح
۱۰۳۸-۱۰۴۰
- از سیورغامیشی یافتن و عاصی شدن و تخریب موصل
حکایت وقوع مخالفت میان هولاکو خان و برکای و آمدن نوقای
۱۰۴۰-۱۰۴۳
- در مقدمه برکای به جنگ این طرف و شکسته شدن او به موضع
دریند
۱۰۴۴-۱۰۴۷
- حکایت احوال هولاکو خان در آخر عهد از فرستادن آباقا خان
به خراسان و تفویض ولایات به امرا و ولات و حال رنجوری او و
۱۰۴۸-۱۰۵۲
- وفات او
- داستان آباقا خان بن هولاکو خان بن تولوی خان بن چینگیزخان
قسم اوّل از داستان آباقاخان در تقریر نسب بزرگوار او و شرح
۱۰۵۳-۱۱۱۹
- و تفصیل خواتین و پسران و دختران و نبیرگان که تا غایت وقت
منشعب گشته اند و ذکر دامادان او و جدول شعب فرزندان او -
۱۰۵۵-۱۰۵۷
- تقریر نسب بزرگوار او و شرح و تفصیل خواتین
۱۰۵۶-۱۰۵۷
- ذکر پسران و دختران و دامادان آباقاخان
قسم دوم از داستان آباقا خان در مقدمه جلوس او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر
خانی و تاریخ احوال و حوادث زمان پادشاهی او و جنگها که به
هر وقت کرده و فتحها که او را دست داده و مقدار و مدت پادشاهی
۱۰۵۸
- او - مقدمه در جلوس او بر سریر خانی
حکایت ترتیب مصالح ممالک فرمودن آباقا خان و ضبط امور
۱۰۶۰-۱۰۶۲
- پادشاهی کردن
حکایت مصاف دادن لشکر آباقا خان با نوقای و برکای و
۱۰۶۲-۱۰۶۳
- شکسته شدن ایشان
حکایت آمدن مسعودبک به بندگی آباقا خان و وصول قوتی
۱۰۶۳-۱۰۶۵
- خاتون و اغروق هولاکو خان که آنجا مانده بودند

- حکایت آمدن بَراق از ماوراءالنَّهر به خراسان و مصاف دادن او
 ۱۰۶۵-۱۰۸۸ با لشکر آباقا خان و شکسته شدن او و منهزم گشتن
- حکایت حال بَراق بعد از آن که منهزم شده از آب بگذشت و
 ۱۰۸۹-۱۰۹۶ تفرَّق اتباع و لشکر او و عاقبت کار وی
- حکایت مراجعت آباقا خان از جنگ بَراق مظفّر و منصور و رسیدن
 ۱۰۹۶-۱۰۹۸ ایلچیان از بندگی قاآن با تشریف ویرلیغ خانی و جلوس او بر
 تخت نوبت دوم
- حکایت آمدن آق بک نام به بندگی آباقاخان و لشکر ستدن تا
 ۱۰۹۸-۱۱۰۱ بخارا را خراب کند و مآل آن حال و حدوث زلزله شهر تبریز
- حکایت آمدن بُندقدار به جانب روم و توجه آباقا خان بدان صوب
 و خشم فرمودن او با اصل روم و شهید شدن بعضی امرای روم و
 ۱۱۰۱-۱۱۰۵ پروانه و رفتن صاحب دیوان شمس الدّین بدان طرف
- حکایت ملک شمس الدّین کُرت بدین دیار و محبوس شدن او
 ۱۱۰۵-۱۱۰۷ و وفات او
- حکایت شکار کردن آباقا خان به موضع شاهرود و آغاز عصیان
 ۱۱۰۸ آن قوم
- حکایت آمدن لشکر ینگودریان به جانب فارس و کرمان و تاراج کردن
 ۱۱۰۸-۱۱۰۹ حکایت توجه رایات آباقا خان به جانب خراسان و به ایلی در آمدن
- امرای قراوُنه و رفتن شهزاده ارغون خان به سیستان
 ۱۱۰۹-۱۱۱۰ حکایت آغاز ایغاقی کردن مجدالملک یزدی در حضرت آباقا خان
- و تراجع کار صاحب شهید شمس الدّین و برادرش علاء الدّین
 ۱۱۱۰-۱۱۱۵ حکایت توجه آباقا خان به جانب شام و مصاف دادن شهزاده
- مُنکجه تیمور با مصریان و مراجعت پادشاه به دارالسلام بغداد
 ۱۱۱۶-۱۱۱۷ حکایت وفات آباقا خان به شهر همدان چون از بغداد مراجعت نمود
- قسم سوم از داستان آباقا خان در سیر پسندیده و اخلاق گزیده
 او و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و حکایات و حوادث که در
 زمان او اتفاق افتاد از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و متفرَّق
 ۱۱۱۹ از هر کتاب و هر کس معلوم شده
- داستان تگودار بن هولاگو خان بن تولوی خان بن چینگیزخان که
 ۱۱۲۱-۱۱۴۹ چون پادشاه شد او را سلطان احمد خواندند

- قسم اول در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و دختران و نبیرگان او که تا غایت منشعب گشته‌اند و ذکر دامادان او و جدول شعب فرزندان
 ۱۱۲۲-۱۱۲۳
- قسم دوم از داستان سلطان احمد در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس و تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و ذکر بولغاقها و حوادث که در آن مدت افتاده است - مقدمه جلوس او بر تخت
 ۱۱۲۴-۱۱۲۶
- حکایت وصول شهزاده ارغون پیش احمد بعد از جلوس او و سبب هلاک شدن شهزاده قنقورتای و تربیت یافتن خواجه علاءالدین عطا ملک و به یاسا رسیدن مجدالملک
 ۱۱۲۶-۱۱۲۸
- حکایت آغاز مخالفت میان احمد و شهزاده ارغون و آمدن ارغون از خراسان به جانب بغداد و باز به طرف خراسان مراجعت نمودن حکایت قضیه شهزاده قونقورتای و هلاک شدن او و توجه احمد به طرف خراسان و ظفر یافتن شهزاده ارغون بعد از ضعف حال
 ۱۱۲۹-۱۱۳۲
- قسم سوم از داستان احمد در ذکر سیر و اخلاق و رسوم و عادات او و بعضی حکایات که به وی منسوب است و نوادر و حوادث زمان او از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته و متفرق از هرکس و هر کتاب معلوم شده
 ۱۱۳۳-۱۱۴۸
- داستان ارغون خان بن آباقا خان بن هولاگو خان بن تولوی خان بن چینگیز خان
 ۱۱۴۹
- قسم اول از داستان ارغون خان در تقریر نسب بزرگوار او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند و ذکر دامادان او و بعضی احوال ایشان و جدول شعب فرزندان
 ۱۱۵۰-۱۱۸۵
- قسم دوم از داستان ارغون خان در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی و تاریخ زمان پادشاهی او و حکایت جنگها که کرده و فتحها که او را دست داده و مقدار مدت پادشاهی او - مقدمه جلوس او بر سریر خانی
 ۱۱۵۲-۱۱۵۳
- حکایت احکامی که ارغون خان بعد از جلوس در بار کلیات و
 ۱۱۵۴

- ۱۱۵۵-۱۱۵۶ مصالِح ممالک فرموده است
حکایت حال صاحب سعید شمس الدّین صاحب دیوان بعد از
حادثه احمد و توقّف او در عراق و آمدن به بندگی ارغون خان
و سیورغامیشی فرمودن و شهید شدن
۱۱۵۶-۱۱۶۰ وصیّت نامه صاحب شمس الدّین
۱۱۵۸-۱۱۵۹ حکایت وصول بولاد چینگسانگ و دیگر ایلچیان از بندگی قوبیلائی
قان و آمدن اوردوقیا از آنجا و آوردن یرلیغ در بار خانیّت ارغون خان
۱۱۶۱-۱۱۶۲ و نشستن او نوبت دوم بر تخت پادشاهی
حکایت رفتن لشکر به دفع کردن کوه هکار و وفات بلغان خان
۱۱۶۲-۱۱۶۴ خاتون و قضیه خواجه هرون
حکایت آغاز شهرت سعدالدّوله که به جهت توفیر انگيختن
۱۱۶۴-۱۱۶۶ اموال بغداد بود
حکایت حال بوقا و قصد کردن امرا که حسّاد بودند و ظفر یافتن
۱۱۶۶-۱۱۷۲ ایشان و کشته شدن او
حکایت حال جوشکاب و هلاک او و حبس شهزادگان که به
۱۱۷۲-۱۱۷۳ موافقت نوروز متّهم بودند
حکایت شهید شدن ملک مرحوم جلال الدّین سمنانی و ارتفاع
۱۱۷۳-۱۱۷۶ کار سعدالدّوله بدان واسطه
حکایت توجه ارغون خان به جانب قشلاق اران و وصول یاغیان
۱۱۷۶-۱۱۷۷ از طرف دربند و انهزام ایشان
حکایت رفتن طغاچار به مدد لشکر خراسان و بنا کردن شهر
۱۱۷۷-۱۱۷۹ ارغونیه به موضع شم تبریز
حکایت داروی گوگرد و زبیق خوردن ارغون خان به قول بخشیان
۱۱۷۹-۱۱۸۰ و چهله گرفتن او به طریقه ایشان و آغاز رنجوری وی
حکایت مرض ارغون خان و بولغاق کردن امرا بدان واسطه و
۱۱۸۰-۱۱۸۲ کشته شدن بعضی امرا و سعدالدّوله
حکایت انتهای رنجوری ارغون خان و وفات یافتن او به موضع
۱۱۸۲ باغچه ارّان
حکایت اختلاف امرا بعد از واقعه ارغون خان و شرح احوال
۱۱۸۲-۱۱۸۴ ایشان در آن وقت
قسم سوم از داستان ارغون خان در سیرتهای پسندیده و اخلاق

- گزیده و سخنهای نیکوی حکمت‌آمیز و بیلگها و مثلها و حکمهای
نیکو که گفته و فرموده و حکایات حوادث که در زمان او واقع
گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و متفرق از هرکس
معلوم شده ۱۱۸۵

- داستان گیخاتو بن آباقا خان بن هولگو خان بن تولوی خان
ابن چینگگیز خان ۱۱۸۷-۱۲۰۳

- قسم اول در تقریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و پسران و
دختران و نبیرگان او که تا غایت وقت منشعب گشته‌اند و ذکر
دامادان و جدول شعب فرزندان ۱۱۸۹

- قسم دوم از داستان گیخاتو خان در مقدمه جلوس او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر خانی
و تاریخ احوال زمان پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشته -
مقدمه در جلوس او بر سریر خانی ۱۱۹۰

- حکایت گرفتن امرا که بولغاق کرده بودند و یارغوی ایشان داشتن
حکایت توجه گیخاتو به جانب روم و نصب فرمودن شیکتورنویان
را به نیابت مطلق ۱۱۹۲-۱۱۹۴

- حکایت تفویض وزارت به صدرالدین زنجانی و قاضی القضاتی
به برادرش قطب الدین ۱۱۹۴-۱۱۹۷

- حکایت وضع چاو نامبارک و خللها که بدان سبب در ممالک ظاهر شد ۱۱۹۷-۱۱۹۹
حکایت عاصی شدن بایدو در بغداد و اختلاف امرای این جانب
و یاغی شدن بعضی با گیخاتو و عاقبت حال و کار او ۱۱۹۹-۱۲۰۲

- قسم سوم از داستان گیخاتو خان در سیرتهای پسندیده و اخلاق
گزیده و حکمها که کرده و فرموده و بیلگها و مثلهای نیکو که
فرموده از آنچه در دو قسم سابق داخل نشده و از هرکس معلوم شده ۱۲۰۳

- داستان غازان خان بن ارغون خان بن آباقا خان بن هولگو خان بن
تولوی خان بن چینگگیز خان ۱۲۰۵

- قسم اول در تقریر نسب بزرگوار و ذکر احوال او از وقت ولادت
مبارکش تا زمان جلوس ارغون خان بر سریر سلطنت و ذکر خواتین
و فرزندان او و جدول شعبه شریف ایشان ۱۲۰۶-۱۲۱۴

- و اما ذکر خواتین و فرزندان او
قسم دوم از داستان غازان خان در مقدمه جلوس مبارک او و صورت
تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در حال جلوس او بر سریر
سلطنت و تاریخ زمان پادشاهی او و جنگها که کرده و فتحها
که او را دست داده است - مقدمه جلوس مبارک او از ابتدای آن
زمان که ارغون خان او را در خراسان به قایم مقامی بگذاشت تا
وقت قهر بایدو و آن چند حکایت است چنانکه یک یک بیاید -
- حکایت حال او در خراسان در عهد پدر
حکایت حال غازان خان بعد از واقعه ارغون خان تا وقت عزیمت
او به طرف آذربایجان در عهد گیخاتو و مراجعت فرمودن از تبریز
با خراسان
- حکایت توجه غازان خان به جانب آلتاغ بر عزم دیدن گیخاتو
و مراجعت نمودن از تبریز و منهزم شدن نوروز و فتح نشابور
حکایت ایل شدن نوروز و دیگر بار به بندگی غازان خان آمدن
و طوی و پیشکش کردن
- حکایت توجه غازان خان از حدود خراسان به جانب عراق عجم
و مصاف دادن با بایدو در حدود هشتروند و قربان شیر
- حکایت منشرح شدن سینه مبارک پادشاه اسلام غازان خان به
نور ایمان و اسلام آوردن او و امرا به حضور شیخ زاده صدرالدین
حمویی جوینی دام برکته
- حکایت توجه رایات همایون پادشاه اسلام غازان خانه به جانب
بایدو و نوبت دوم و ایل شدن امرای او
- حکایت آغاز ترتیب امور لشکر و ممالک فرمودن پادشاه اسلام
بعد از جلوس مبارک
- حکایت مخالفت اندیشیدن سوکا و بارولا و ظاهر شدن آن و
توجه لشکر به جانب دفع ایشان
- حکایت احوال نورین آقا و غرض امیر نوروز با او و ابتدای خلل
کار نوروز
- حکایت توجه رایات همایون به جانب بغداد و به یاسا رسانیدن
افراسیاب لر و جمال الدین دستجردانی و مولانا عزالدین مظفر
شیرازی و ولادت شهزاده اولجای

- حکایت حال قیصر غلام امیر نوروز و به یاسا رسیدن فرزندان و
برادران نوروز و انقطاع دولت او بکلی و قتل نوروز به مقام هرات
۱۲۷۲-۱۲۸۱ حکایت ترفع مرتبه صدرالدین زنجانی و کار او به واسطه قتل
امیر نوروز و وصول رایات همایون از آلتاغ به تبریز و بنیاد قبه
۱۲۸۱-۱۲۸۳ عالی نهادن در شمس تبریز
۱۲۸۳-۱۲۸۵ حکایت حال صدرالدین زنجانی و به یاسا رسیدن او
حکایت توجه رایات همایون از دارالملک تبریز به جانب قیشلاق
بغداد و تفویض منصب وزارت به خواجه سعدالدین و وصول
۱۲۸۶-۱۲۸۹ خبر عصیان سولامیش و رفتن لشکر به دفع او
حکایت پادشاه اسلام به طرف شام و مصر و مصاف دادن با
۱۲۸۹-۱۲۹۷ مصریان و شکستن ایشان و فتح ولایت شام
حکایت توجه پادشاه اسلام به جانب شام و مصر نوبت دوم
۱۲۹۷-۱۲۹۹ حکایت شیورغامیشی یافتن خواجه سعدالدین صاحب دیوان
و به یاسا رسیدن حساد او
۱۲۹۹-۱۳۰۱ حکایت توجه پادشاه اسلام غازان خان به جانب آلتاغ و از آنجا
به راه نخجوان به قشلاق ازان حرکت فرمودن و وصول ایلچیان
۱۳۰۱-۱۳۰۳ که به مصر رفته بودند
حکایت طوی عام فرمودن پادشاه اسلام در آوردی زرین به
۱۳۰۳-۱۳۰۶ موضع باغ اوجان و ختم کردن قرآن در آنجا و بذل عام فرمودن
حکایت توجه رایات همایون از شهر اسلام اوجان به جانب بغداد
و احوال که در راه حادث گشت و وصول به واسط و حله و تصمیم
۱۳۰۶-۱۳۱۳ عزیمت شام
حکایت وصول قتلغشاه نویان به لشکر مصر و مراجعت نمودن
از آنجا و مراجعت نمودن رایات همایون به اوجان
۱۳۱۳-۱۳۱۵ حکایت پرسیدن یارغوی امرا و لشکریان که از شام مراجعت
نموده بودند و قوریلتهای ساختن به مواضع اوجان و تگشمیشی
۱۳۱۵ کردن ایشان
حکایت طاری شدن عارضه رمد پادشاه اسلام را و وصول شهزادگان
از خراسان و توجه رایات همایون به بغداد و نزول فرمودن به
۱۳۱۶-۱۳۱۷ هولان موران
حکایت در خلوت نشستن پادشاه اسلام به قشلاق هولان موران

- و ظاهر شدن آلافرنگ و مخالفت او و به یاسا رسیدن جماعت
فتانان ۱۳۱۸-۱۳۱۹
- حکایت طوی کردن در آوردوی ایلتوزمیش خاتون جهت سال نو
شهزاده ابویزید و بیرون آمدن پادشاه اسلام از چهل ۱۳۲۰
- حکایت شیورغامیشی پادشاه اسلام در حق خواجه سعدالدین
صاحب دیوان به جهت اخلاص که در قضیه آلافرنگ نموده بودند ۱۳۲۰-۱۳۲۱
- وفات کرمون خاتون و نقل مرقد او به تبریز و کلماتی چند
حکمت آمیز که پادشاه اسلام در حال خلق فرموده است ۱۳۲۱-۱۳۲۶
- قسم سوم از داستان پادشاه اسلام غازان خان خُلد سلطانه و
معدله در اخلاق گزیده و سیرتهای پسندیده و آثار عدل و احسان
و خیرات و مبرات و فنون آداب و جمایل عادات او و سخنهایی
که از باب تحقیق از سر تدقیق به هر وقت فرموده و حکمهای
محکم و یاساقهای مبرم مشتمل بر رعایت مصالح عموم خلائق
که در هر باب نافذ گردانیده و نوادر حکایات و احوال از آنچه
در دو قسم سابق داخل نگشته و آن دو حرف است یکی آنکه
مبُوب شده و آن چهل حکایت است و دیگر آنکه بر حسب قضایا
و حوادث مختلف و متفرّق در قلم می آید ۱۳۲۷
- حکایت اوّل در فنون کمالات و علوم پادشاه اسلام خُلد مُلکه و
دانستن او صناعات مختلفه را و وقوف بر اسرار آن صنعتها ۱۳۳۱
- و اما علم طبّ، و اما علم معادن، و اما افسونها، و اما شناختن
خواصّ اشکال آدمیان - و اما علم نجوم و هیأت ۱۳۳۹-۱۳۴۱
- حکایت دوم در عفت و عصمت پادشاه اسلام ۱۳۴۱-۱۳۴۲
- حکایت سیوم در فصاحت و بلاغت و حسن سؤال و جواب
پادشاه اسلام با دور و نزدیک و ترک و تازی ۱۳۴۲-۱۳۴۴
- حکایت چهارم در صبر و ثبات و درستی عهد و میثاق پادشاه
اسلام ۱۳۴۴-۱۳۴۸
- حکایت پنجم در آنکه اکثر اوقات هر سخن که بر لفظ مبارک
پادشاه اسلام رود آنچنان باشد ۱۳۴۸-۱۳۴۹
- حکایت ششم در بذل و عطا و جود و سخای پادشاه اسلام بر
وجه مستحسن از سر معرفت ۱۳۴۹-۱۳۵۵
- حکایت هفتم در ابطال دین بت پرستی و تخریب معابد ایشان

- و شکستن تمامت اصنام را
۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ حکایت هشتم در دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول
علیه السلام
۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ حکایت نهم در شجاعت پادشاه اسلام و ترتیب لشکر فرمودن
در مصاف و مصابرت نمودن او در جنگها
۱۳۵۹ - ۱۳۶۵ حکایت دهم در نصیحت فرمودن پادشاه اسلام قضات و مشایخ
و زهاد و اهل علم و تقوی را
۱۳۶۵ - ۱۳۶۸ حکایت یازدهم در منع فرمودن پادشاه اسلام لشکریان و غیرهم
را از سخن کفر گفتن
۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ حکایت دوازدهم در عمارت دوستی پادشاه اسلام و تحریض
فرمودن مردم بر آن
۱۳۶۹ - ۱۳۵۷ حکایت سیزدهم در ابواب البر که پادشاه اسلام در تبریز و همدان
و دیگر ولایات انشا و احداث فرموده و موقوفات و ترتیبهای
ایشان
۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ مصارف موقوفات ابواب البر مذکور و سایر خیرات و مبرات که
از ضمایم آن است به موجب شرط واقف غازان خان تقبل الله منه
برحسب مفصل و قضیه مبارک به طریق اجمال
۱۳۷۷ - ۱۳۸۶ حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع خیانت
بی امانتان و نامتدینان
۱۳۸۶ - ۱۴۰۷ سواد یرلیغ در باب تفویض قضا - سواد یرلیغ در باب آنکه دعاوی
سی ساله... نشنوند - سواد حجت... - سواد یرلیغ در اثبات ملکیت...
۱۳۸۷ - ۱۴۰۷ سواد یرلیغ در باب تأکید احکام سابقه...
حکایت پانزدهم در دفع قبالات نامشروع نوشتن و ابطال حجتهای
کهنه
۱۴۰۸ - ۱۴۱۴ حکایت شانزدهم در ابطال خزر و مقاسمات و دفع انواع مصادرات
حکایتی از صادرات افعال و ظلم متصرفان ولایات
۱۴۱۴ - ۱۴۴۲ سواد یرلیغ در باب آنکه متوجهات ولایات که دیوان اعلی مفصل
نوشته حواله کنند و ملوک و حکام ولایات اصلا برات ننویسند
۱۴۳۰ - ۱۴۴۲ حکایت هفدهم در محافظت و رعایت فرمودن رعایا و دفع ظلم
از ایشان
۱۴۴۲ - ۱۴۴۴ حکایت هجدهم در باطل گردانیدن اولاغ و دفع ایلچیان و منع

- ۱۴۴۴ - ۱۴۵۲ زحمت ایشان از خلق
حکایت نوزدهم در دفع دزدان و راهزنان و محافظت راهها
از ایشان
- ۱۴۵۲ - ۱۴۵۶ حکایت بیستم در خالص گردانیدن عیار زر و نقره بروجهی
که هرگز نبوده و بهتر از آن ممکن نیست
- ۱۴۵۷ - ۱۴۶۱ حکایت بیست و یکم در راست گردانیدن اوزان زر و نقره
و بار و گز و پیمانه و قفیز و تغار و غیرها
- ۱۴۶۱ - ۱۴۶۶ حکایت بیست و دوم در ضبط فرمودن در کار یرلیغ و پایزه
به مردم دادن
- ۱۴۶۷ - ۱۴۷۲ حکایت بیست و سوم در تدبیر بازگرفتن یرلیغها و پایزه های
مکرر که در دست مردم بود
- ۱۴۷۲ - ۱۴۷۶ حکایت بیست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایتی
به لشکر مغول
- ۱۴۷۶ - ۱۴۸۶ حکایت بیست و پنجم در تقریر آنکه لشکری علی حده به
جهت خاصه خود ترتیب فرمود
- ۱۴۸۶ - ۱۴۸۹ حکایت بیست و ششم در منع فرمودن از زر به سود دادن
و معاملات به غبن فاحش
- ۱۴۸۹ - ۱۵۰۰ حکایت بیست و هفتم در منع کردن از کاوین کردن به مال بی اندازه
- ۱۵۰۰ - ۱۵۰۲ حکایت بیست و هشتم در ساختن مساجد و حمامات در
تمامت دیه های ممالک
- ۱۵۰۲ حکایت بیست و نهم در منع فرمودن خلق از شراب خوردن
- ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ حکایت سی ام در ترتیب فرمودن وجوه آتش خاص و شراب
جهت آوردی معظم
- ۱۵۰۴ - ۱۵۰۷ حکایت سی و یکم در ترتیب فرمودن وجوه آتش خواتین و آوردوها
- ۱۵۰۷ - ۱۵۰۹ حکایت سی و دوم در ضبط کار خزانه و ترتیب مهمات و مصالح آن
- ۱۵۰۹ - ۱۵۱۳ حکایت سی و سوم در ترتیب فرمودن کار میساس و زرادخانه
- ۱۵۱۳ - ۱۵۱۶ حکایت سی و چهارم در ترتیب فرمودن کار چهارپایان قان
- ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ حکایت سی و پنجم در ترتیب فرمودن کار قوشچیان و بارسچیان
- ۱۵۱۸ - ۱۵۲۳ حکایت سی و ششم در ترتیب فرمودن عوامل در تمامت ممالک
- ۱۵۲۳ - ۱۵۲۶ حکایت سی و هفتم در ترتیب فرمودن کار آبادان کردن بایرات
- ۱۵۲۶ - ۱۵۳۳

۱۵۳۳ - ۱۵۳۷	حکایت سی و هشتم در فرمان دادن به ساختن ایلچی خانه‌ها در ممالک و منع شحنگان و حکام از فروآمدن به خانه‌های مردم
۱۵۳۷ - ۱۵۴۰	حکایت سی و نهم در منع فرمودن خربندگان و شتربانان و پیکان از زحمت مردم دادن
۱۵۴۰	حکایت چهلم در منع فرمودن از نشانیدن کنیزکان به زور در خرابات

به نام خدا

اشارت

سالهایی بلند در کار جامع‌التواریخ، که نگارش و تألیف آن را به خواجه رشیدالدین منسوب داشته‌اند، و بی‌گمان از آثار بزرگ و کم‌مانند تاریخ ایران است، بوده‌ام به روزگار جوانی و دانشجویی - سالهای ۱۳۳۴ - ۱۳۳۷ - استاد شادروان فرزانه سید محمدتقی مدرس رضوی آهنگ آراستن و انتشار جامع‌التواریخ داشت؛ و من به خواست آن بزرگوار، نسخه‌ای منقح از جامع‌التواریخ را که در مخزن کتابخانه دانشکده ادبیات تهران بود، با همکاری دوست دانشمند دکتر محسن ابوالقاسمی استنساخ کردیم. نسخه ظاهراً از کتابهای خریداری شده از مرحوم عباس اقبال آشتیانی بود که دیگر از آن نسخه نه در کتابخانه دانشکده ادبیات و نه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نشانی نیافتم.

آن نسخه را با نسخه چاپی کاترمر فرانسوی - بخش هولگو - که در کتابخانه مجلس شورای ملی زمان بود، سنجیده بودم که حاصل کار را به استاد فقید سپردم. من خود به دبیری زادگاهم رشت بازگشتم و پس از دوازده سال تدریس، و آراستن نسخه‌های «تفسیر سورة یوسف» و «لمعة السراج لحضرة التاج» و «منشآت خاقانی»، که این هر سه اثر در میان سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ ایران و دانشگاه تهران به چاپ رسید، به تهران کوچیدم.

در بازگشت نیز در خدمت استاد بزرگوار مدرس رضوی بودم و بر اثر ناتوانی و ضعف چشم ایشان در پاره‌ای از کارهای علمی ایشان چون دیوان سنایی و مثنویهای حکیم سنایی، و حدیقة الحقیقه - چاپ دانشگاه تهران که برای آن کشف‌الابیاتی

مبسوط تدارک دیدم، با ایشان همکاری داشتم. روزی استاد برگه‌های استنساخی جامع‌التواریخ را به من سپردند تا شاید روزی روزگاری خود بدان پردازم. آن برگه‌ها هرگز به کار من نیامد، ولی وسوسه پرداختن به کار جامع‌التواریخ در من راه یافت.

به گردآوری نسخه‌های نوشناخته، خاصه ره آوردهای ارجمند استاد بزرگوار کم مانند مجتبی مینوی که برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فراهم فرموده بود، پرداختم. نسخه کتابخانه روان کوشکورا، به جای خود شرح آن و دیگر نسخه‌ها را یاد خواهم کرد، فراهم آوردم و استنساخ آن را به پایان بردم. از نسخه‌ای اساسی به شماره ۱۶۵۴ آگاهی یافتم که در فهرست میکروفیلیمهای دانشگاه از آن به «عکس شماره ناشده» یاد شده بود! سه سال تمام در ایران و ترکیه جوای آن نسخه شدم. میکروفیلیم این نسخه در کتابخانه وقف شده استاد مینوی بود، اما مهر و موم آن شکستی نبود! عکسی از آن در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی «پژوهشگاه» موجود بود که امکان برخورداری از آن نیز نبود!

سبب سازی پروردگار کارساز آمد و آن نسخه را نیز به خون دل خوردنها فراهم آوردم! ترتیب صفحات مجلدات ده گانه این نسخه چنان مغشوش بود که هشت ماه در ترتیب آن رنج بردم!

هرجا نشانی از نسخه‌ای از جامع‌التواریخ می‌یافتم به فراهم ساختن آن اهتمام می‌کردم. عکس نسخه چاپی طبع برزین روسی را که به قول علامه محمد قزوینی نادرتر از کبریت احمر بود به دست آوردم. کتابشناس دانشمند و بزرگوار پروفیسور صادق عدنان ارزی، فیلمی نادر از «تواریخ‌العالم» به من هدیه فرمود و دو سه بخش چاپی از جامع‌التواریخ: «تاریخ فرنگ» و «تاریخ غز» و «...» روانش از بخشایش ایزدی برخوردار باد!

نسخه استنساخ شده را با دیگر نسخه‌ها نیز سنجیدم. در این میان بخت یار آمد و آقای سید مصطفی موسوی دوست جوان ترکی دان که با زبان مغولی نیز آشناست، به همکاری من پرداخت. در شرح و توجیه و تعلیق متن به بسیاری منابع خارجی نیازمند شدیم که به مکرمت و بزرگواری دوست گرانمایه آقای دکتر محمود متقالجی آن منابع که نام و مشخصات آنها در کتابشناسی پایان کتاب آمده است از نقاط مختلف جهان فراهم گشت و در اختیار ما نهاده شد. بی گمان بی اتکا و استناد بدین مراجع کارها سخت ناقص می ماند. همواره سپاسدار مهرورزیهای ایشان خواهیم بود.

کار حروفچینی و اعراب‌گذاری واژه‌ها و نامها در متن، به اهتمام دوست دانشورم که مستندات وجوه اشتقاق آن را در حواشی پایان کتاب ارائه کرده‌اند، و فراهم آوردن فهرستهای گوناگون و نگارش تعلیقات و توضیحات قریب به ده سالی زمان گرفت. اینک حاصل کار به پیشگاه دانشوران و محققان و خوانندگان ارجمند عرضه می‌گردد. پیدا است که نشر جامع التواریخ خود نقطه‌ای محوری در زبان فارسی است و گنجینه‌ای از واژگان و ترکیبات ترکی و مغولی و... که در آن راه یافته است، از آن پس در نثر و شعر به کار رفته در فراهم آوردن حواشی و واژه‌نامه‌ها رنجهای بسیار کشیدیم بدان امید که گامی کوچک در حل دشواریهای بزرگ برداشته شود. بخشهای دیگر جامع التواریخ نیز آماده چاپ است و همگان می‌دانند بخشهای «تاریخ عالم» و «تاریخ فرنگ» و «چین» و «هند» و «عز» و «اسرائیل» آن از اعتباری بالا برخوردار است که باید یکسره چاپ و منتشر گردد تا راههای تحقیق و مذاقه در این متن پراعتبار گشوده گردد. بسیار دور می‌بینم که مرا از عمر و روزگار بخت و بخششی مانده باشد که به بخشهایی که آماده چاپ ساخته‌ایم و خود کتاب مبسوطی است بپردازم. امیدوارم دوست شایسته و جوان و همکار فاضلم، کار جامع را به پایان برد و یادگاری ناچیز از ما به جای ماند.

آرایندگان این متن شایسته‌تر آن دیدند درباره شرح زندگانی و احوال و آثار و آرا و عقاید رشیدالدین فضل‌الله، که پاره‌ای از سوانح زندگی او در پرده ابهام فرو رفته است، و دانشمندان و پژوهشندگان در آن باره‌ها سخنان بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، با نقد و بررسی جامع التواریخ، اثر نامدار سودمندی که بدو منسوب است، و دیگر نگاشته‌های او، با اتکا به مستندات و یافته‌های تازه، استنباطهای خود را با محققان و خوانندگان ارجمند در میان گذارند، باشد که بخشی از آن ابهامها زدوده گردد!

درباره شیوه آرایش متن و شرح نسخه‌های خطی که از آنها سود جستیم، سخنانی داریم که ناگزیر آن سخنان را به پایان تعلیقات افزودیم.

بی‌گمان دوستاناران تاریخ و فرهنگ ایران که این کتاب از نمونه‌های درخشان آنست همچون ما مصححان، سیاستدار همت بلند مدیران انتشارات البرز - آقایان علی و عباس علمی خواهند بود.

والحمد لله أولاً و آخراً

محمد روشن - تیر ماه ۱۳۷۳

پیشگفتار

«... فنّ تاریخ در عهد مغول رواجی تمام گرفت و ترقّی عظیم نمود و کتب نفیسه از بهترین کتب تاریخیّه که تاکنون به زبان فارسی نوشته شده است در آن تألیف شد، از قبیل همین کتاب یعنی تاریخ جهانگشا لعلاء الدّین عظاملک الجوینی که در حدود سنه ۶۵۸ تألیف شده و تاریخ کبیر عذیم النظیر موسوم به جامع التّواریخ لرشیدالدّین فضل الله وزیر غازان و اولجایتو که در حدود سنه ۷۱۰ تألیف شده است...»^۱

«... جمیع معلومات و اطلاعاتی که در این کتاب نفیس (جامع التّواریخ) درج کرده است یا از مشاهدات و محسوسات خود اوست که در مدّت طویل ملازمت پادشاهان مغول فراهم آورده یا مسموعات و منقولاتی است که از افواه علما و حکما و... ملل... نقل و ترجمه کرده است. و اهمیّت این کتاب فوق آنست که بحدّ تصوّر آید یا در حوصله تحریر این دیباچه گنجد.»^۲ علامه محمّد قزوینی

«... قدر و مقامی که رشیدالدّین فضل الله امروز از برای ما دارد نه از لحاظ آن است که وی وزیر بزرگی بوده و یا تأسیسات اداری معتبری بنا نهاده بوده و یا خیر و نفع فراوانی از او به مردم عهد و زمان او رسیده است، قدر و مقام او به واسطه تألیفات متعدّد او و بالخصوص کتاب جامع التّواریخ او که بی تردید یکی از اعظم کتب تاریخی به زبان فارسی است...»^۳ استاد فقید مجتبی مینوی

۱ - جهانگشای جوینی. ج ۱. مقدمه. ص د - ۲. همان. ص و

۳ - تاریخ و فرهنگ مجتبی مینوی. تهران، ۱۳۵۶. ص ۲۲۴

«... شایستگی درخشان رشیدالدین در زمینه‌های گوناگون و متفاوتی تجلی داشته است و امروز این را پس از آنکه اندک اندک با آثار متعدد او آشنا می‌شویم بهتر درمی‌یابیم. او فیلسوف و متألّهی بزرگ و عالم فنون بلاغت، حکمت و لابد سیاست مداری خاطر متعلّق بود، زیرا اگر جز این بود نمی‌توانست مدّت بیست سال بر مسند وزارت تکیه زند. اما بیگمان برجسته‌ترین کارهای او در زمینه تاریخ نویسی نمایان گردیده است. پیش از رشیدالدین ملّتهای گوناگون از مصریان کهن گرفته تا اروپای سده‌های میانه، در چهارچوب نگرشهای دینی و فرهنگی ویژه هر دوره‌ای، تاریخ دنیای خویش را نوشته‌اند. اما افتخار تألیف تاریخ و فرهنگ دولتهای بزرگ گوناگون قاره‌های آسیا و اروپا با بیطرفی عالمانه برای نخستین بار، تنها و تنها از آن مؤلف ما است. از این رو حق داریم که به مفهوم امروزی او را نخستین تاریخ نویس جهانی به شمار آوریم.»^۴ «کارل یان استاد دانشگاههای اوترخت و لیدن»

سلطان محمود غازان خان که بر اسطوره و تاریخ دلبستگی تمام و کمابیش از آن آگاهی داشت به سال ۷۰۲ هـ. ق فرمود تا پزشک و وزیر درگاهش خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی تاریخ ترک و مغول و تاریخ نیاکان و روزگار و فرزندان چینگیزخان را تا زمان او، بر مبنای نوشته‌ها و یادداشتهایی که به صورت (نامدون)^۵ و (نامرتب)^۶ در خزانه شاهی نگهداری می‌شد و یا در نزد^۷ و یا یادکسان بود فراهم آورد و بنویسد. رشیدالدین بی‌درنگ بدان پرداخت و از «اوراق و طوامیر مبتّر و متفرّق و جراید و دساتیر مختلف متنوع»^۷ مسوده کتاب را «در سلک تألیف و سمت ترتیب»^۸ درآورد. اما به سال ۷۰۳ هـ. ق که بخشی «از آن سواد بایاض»^۹ رفته بود غازان خان درگذشت. رشیدالدین پس از آنکه نگارش «بیاض» کتاب به انجام رسید آن را به سلطان محمد خربنده (سپس خدا بنده) اولجایتو، برادر و جانشین غازان خان «عرضه داشت». اولجایتو کتاب را مطالعه و جایهایی از آن را اصلاح کرد و فرمان داد تا این بخش کتاب همچنان به نام غازان خان انجام یابد. اما بخشهایی به نام او در تاریخ پادشاهی و روزگار

4 - İslami Tetkikler Enstitüsü Dergisi: (Cihan Tarihçisi Olarak - ReSiddüddin) Cild 3 cüz 3 - 4 İstanbul 1966

۶ - جامع: همین نشر. ص ۳۵

۵ - جامع: همین نشر. ص ۳۴

۷ - جامع: همین نشر. ص ۱

خود وی و تاریخ ادوار و اقوام جهان تا آن روز و صورالاقالیم و مسالک الممالک در دو جلد تألیف و بر آن افزوده گردد^۸. بنابراین خواجه رشیدالدین بار دیگر دامن همت بر کمر زد و بیرون تاریخ مبارک غازانی که عبارت بود از بخشهای زیر:

۱- تاریخ قبیله‌های ترک و مغول، که آمیخته‌ای است از اسطوره و تاریخ.
۲- تاریخ نیاگان چین‌گیزخان که برآستی بخش بزرگی از آن را نیز باید اسطوره به شمار آورد.

۳- تاریخ زندگانی چین‌گیزخان از کودکی تا جهانگیری و فرمانروایی بخش بزرگی از جهان که بخش آغازین آن نیز از اسطوره و داستان سرایی بی‌بهره نمانده است.

۴- تاریخ جهاننداری فرزندان چین‌گیزخان در آسیای میانه، دشت قپچاق و چین.
۵- تاریخ ایلخانان مغول در ایران از هلاکو تا غازان.

و جای جای و هراز چند سال فشرده‌ای از تاریخ همعصر جهان را نیز بر آن افزوده بود، دو جلد کتاب دیگر نیز تألیف کرد که جلد نخست آن بخشهای زیر را دربر داشت:

۱- تاریخ اولجایتو تا هنگام نگارش^۹.
۲- تاریخ پیامبران از آدم تا آغاز اسلام که اسطوره‌ها و تاریخ ایران را تا پایان ساسانیان نیز دربر دارد.

۳- تاریخ پیامبر اکرم (ص).

۴- تاریخ خلفا.

۵- تاریخ خاندانهای حکومتگر ایران پس از اسلام تا هنگام لشکرکشی مغول.

۶- تاریخ دیگر قومها و ملتها (اغوزان، چینیان، هندیان، اسرایلیان، فرنگان و پاپها)^{۱۰}.
جلد دوم آن نیز صورالاقالیم و مسالک الممالک بود. و این سه جلد بر روی هم جامع‌التواریخ نامیده می‌شد. خود وی بخلاف دیباچه جامع‌التواریخ در دیباچه کتاب سلطانی که گویا تنها متن عربی آن بر جای مانده است^{۱۱}، بخش دوم جامع‌التواریخ را سه جلد برشمرده است:

۱- تاریخ سلطان الاسلام [اولجایتو] من لدن ولادته الی یومنا هذا و مجمل تواریخ الانبیاء والخلفاء و السلاطین و ملوک العالم من ظهورالآدم إلى الآن و تاریخ

۹- جامع: همین نشر، ص ۸ و ۹ - جامع: همین نشر، ص ۱۹

۸- جامع: همین نشر، ص ۸ و ۹

۱۰- جامع: همین نشر، ص ۲۰

۱۱- توضیحات رشیدیه: نوشته مجتبی مینوی در «یادگارنامه حبیب یغمایی» فراهم آورده: غلامحسین

یوسفی - محمد ابراهیم باستانی - ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۶

ملاحظه و غیر ذلک.

۲ - قبائل العرب والصحابه من لدن عهد آدم الى آخر خلفاء، بنی العباس و انساب اجداد چینگیزخان و طبقات القیاصره و پایان النصاری.

۳ - تفصیل حدود الاقالیم السبعة و ممالک العالم و معظم البلاد والبحار والادویه والجبال و تصویر کل منها.

از آن میان تنها بخشی از جلد دوم جامع التواریخ یعنی تاریخ اولجایتو و تمامی جلد سوم به جای نمانده و به دست ما نرسیده و یا دست کم تا کنون یافته نشده است.

گمان اینکه شاید آن بخش از جلد دوم و جلد سوم هرگز تالیف نشده باشد، به دلیلی چند منتفی و ناوارد است زیرا:

۱ - خواجه رشیدالدین خود بر تألیف آنها تأکید ورزیده و آورده است: «به موجب فرموده [اولجایتو] از جمله فضلا و معتبران طوایف مذکوره تفحص و استخبار نموده و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده، مجلّدی در باب تواریخ عموم اقالیم در قلم آمد و یک مجلد دیگر در بیان صور الاقالیم و مسالک الممالک ضمیمه آن کرده، ذیل این تاریخ مبارک ساخته و مجموع کتاب به جامع التواریخ مسمی گشت.»^{۱۲} و در جای دیگر از مورّخانی که «ملازم حضرت اند و [در آینده] باشند» خواسته است تا دنباله تاریخ اولجایتو را «از آن زمان باز که این مجلد دوم تمام کرده و در جلد می رود» تا سالهای نامتناهی که مدّت عهد این پادشاهی خواهد بود «می نویسند و ذیل این مجلد دوم می سازند.»^{۱۳}

۲ - و. و. بارتولد در حاشیه «ترکستان نامه»، نوشته است:

«نسخه جامع التواریخ که حاوی تاریخ اولجایتو می باشد در سال ۱۹۲۳ توسط احمد زکی ولیدی [طغان]، در کتابخانه مشهد پیدا شد. (ولیدوف «نسخه خطی مشهد» ص ۲۴۷ و بعد)،^{۱۴} در متن انگلیسی اثر ارجاع اینگونه است: (Bull. del. acad, 1924, p 247 s q.)^{۱۵} و این اشاره است به:

(Bulletin de l'academie de sciences, st. petersburg

شادروان زکی ولیدی طغان ضمن ارجاع به همین مورد در ترکستان نامه، آورده

۱۲ - جامع: همین نشر. ص ۹

۱۳ - جامع: همین نشر. ص ۲۰

۱۴ - ترکستان نامه: ترجمه کریم کشاورز. تهران، ۱۳۶۶. ج ۱. ص ۱۳۰

15 - Turkestan Down to the Mongol Invasion: w - Barthold. London 1977, p 47

است:

«نسخه‌ای از جامع‌التواریخ که بخش اولجایتو بر پایانه جلد نخست آن افزوده شده بود به سال ۱۹۲۳ در کتابخانه مشهد یافته شد، اما اندک زمانی بعد مشاهده شد که آن با نسخه‌ای ناقص و متأخر از جامع‌التواریخ تعویض شده است»^{۱۶}.

۳- خود رشیدالدین در مقدمه توضیحات رشیدیّه آورده است: لَمَّا اردنا ان نضع صورالاقالیم علی قاعده الحکماء علی وجه اقرب الی الفهم و ابین، و ان نضبط المواضع الّتی لم نضبطها احداً کما ینبغی... بحیث یقف المطالع المتأمل فیها علی احوال المسالک و الممالک اکثرها و کان من الضرورة ان یکون اوراقها اکبر لیحصل الغرض المذكور و اسهل و ایسر، فلا جرم جعلنا اوراقها بحیث یکون...^{۱۷}

از این نوشته برمی آید که برای ترسیم نقشه‌های جغرافیایی صورالاقالیم و مسالک الممالک به کاغذ ویژه با قطع بزرگ نیاز بوده و فراهم آمده است. شاید کاغذی به قطع و اندازه و قفنامه ربع رشیدی که چاپ عکسی آن منتشر شده است.

۴- محمد مستوفی و حافظ ابرو که بخشهای عمده‌ای از جامع‌التواریخ را کوتاه کرده و ناکرده به نام خویش بازنویسی کرده‌اند هر دو جغرافیایی نیز تألیف کرده‌اند که از آن مستوفی بخش جغرافیایی نزهة القلوب را تشکیل می‌دهد و از آن دومی به نام جغرافیای حافظ ابرو مشهور است. گمان نزدیک به یقین است که آنان این تألیف خویش را نیز از جلد سوم جامع‌التواریخ برگرفته باشند.

۵- و صاف در تاریخ خویش می‌نویسد:

«تا اوایل سال ۷۱۲ هـ ق مصنفات خواجه رشیدالدین فضل‌الله در ده جلد و هر جلد «دویست من عدل تقریباً» در سه هزار برگ بزرگ تدوین شده که شصت هزار دینار رایج «بابت اجرت نسخ و تحریر و نقش و تصویر و جلد و ترسیس» آنها صرف گردیده است و آن آثار مشتمل بر تأویلات قرآنی و توضیحات برهانی و مباحث سلطانی و لطائف صاحبقرانی و اسوئه و اجوبه متفرق و بیان الحقایق و صفت اقالیم سبع و علم تواریخ و انساب مبتنی بر جداول انشعاب...»^{۱۸} بوده است.

اهمیت جامع التواریخ

یکی از آثار گرانبها و ارجمند زبان فارسی در زمینه تاریخ که خوشبختانه از چنگال حوادث روزگار مصون مانده و به دست ما رسیده جامع التواریخ است. بخش بزرگی از این کار سترگ بکلی بی مانند و یگانه و بخشهای دیگری از آن نادر و کم نظیر به شمار می آید.

سرآغاز آن که تاریخ قبیله های ترک و مغول است تنها و کهنترین و مفصل ترین منبعی است که در باب تاریخ و اسطوره ها و باورداشتهای و فرهنگ آغازین آن اقوام در جهان فراهم آمده و برجای مانده است. حتی در زبانهای ترکی و مغولی که زبان آن اقوام است و نخستین از چند سده پیش از تألیف جامع التواریخ کمابیش مکتوب بوده و دومی از روزگار چینگیزخان به کتابت درآمده و نیز در زبان چینی که زبان همسایگان فرهیخته و با فرهنگ شرقی و جنوبی آنان بوده است (بر رغم اشارتی چند درباره آنان) چنین اثری به وجود نیامده و بازمانده است. در سنگ نبشته های اورخون که کهن ترین نوشته ترکی است از سده هشتم میلادی نام چند قبیله ترک و در کتاب دیوان لغات الترك که توسط محمود کاشغری در سده پنجم هجری به زبان عربی درباره زبان ترکی تألیف شده است تنها نام بیست و چهار قبیله آغوز و چند قبیله دیگر آمده است و باورداشت عامیانه آنان درباره نامگذاری دو سه قبیله یاد گردیده است.

سرچشمه و نخستین منبع داستان آغوز خان که به صورت اسطوره ملی (قومی) ترکان درآمده و آنان چندین آغوزنامه به نظم و نثر درباره آن سروده و نوشته اند جامع التواریخ است.^{۱۹}

داستان نیاگان چینگیزخان و رویدادهای دوران جوانی و گمنامی وی اگرچه در کتاب چینی (Yuan caobi shi = تاریخ خاندان یوآن «چینگیزیان») و کتاب مغولی (Mongqolun niuča tobča'an = تاریخ سری مغول) آمده، اما در آن هردو بسیار کوتاه و مختصر است و آگاهیهایی که می توان از زندگی اجتماعی و عادات و آداب و

19 - Manzum oguzname; Kemal Eraslan, Türkiye Mecmuası, cilt: 18 (1973 - 1975) Istanbul 1976 S: 169

رسوم مغولان آن روزگار از جامع التواريخ برگرفت در هیچیک از آن دو منبع موجود نیست.

اگرچه مؤلف جامع التواريخ کمابیش تاریخ رویدادهای حمله چینگیزخان به ایران و فرمانروایی خاندان او تا روزگار مونگکه قاآن و عزیمت هلاکو خان به ایران و گشودن بغداد به دست او را از کتاب «جهانگشای جوینی» و فتحنامه منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی برگرفته است، اما تاریخ دورانه‌های بعدی تا پایان فرمانروایی غازان خان برای نخستین بار به دست خواجه رشیدالدین فضل‌الله که از روزگار آباقاخان^{۲۰} پسر هلاکو در دربار مغولان حضور داشته و خود شاهد حوادث بوده، به رشته تحریر کشیده شده است و جامع التواريخ در این باب نیز یگانه و کهن‌ترین منبع است و از میان نوشته‌های دیگر فارسی تنها «تجزیه‌الامصار...» و صاف است که استقلالی دارد و در دنباله تاریخ جهانگشای جوینی تألیف گردیده و از جامع التواريخ کمتر تأثیر پذیرفته و مطلب برگرفته است، اما این اثر شگفت در هاله‌ای از تصویرپردازیها و لفاظی‌ها و مغلق‌گوییها فرو پیچیده شده، و آگاهیهای تاریخی چندانی از آن برنمی‌توان گرفت. دیگر نوشته‌های تاریخی فارسی آن روزگار مانند تاریخ‌گزیده محمد مستوفی، تاریخ بناکتی و تاریخهای منظوم شمس‌الدین کاشانی، احمدی تبریزی و نوشته‌های بعدی چون تاریخ حافظ ابرو، تاریخ کبیر جعفری، روضة‌الصفای خواندمیر و حبیب‌السیر میرخواند همگی تاریخ آن دوران را از جامع التواريخ برگرفته‌اند.

بخشهای مهمی از جلد دوم جامع التواريخ همانند تاریخ اغوزان، تاریخ چین، تاریخ هند و بودا، تاریخ فرنگ و پاپان، اسماعیلیان و نزاریان... نیز بجای خویش از نظر شیوه تاریخ‌نگاری در جهان اسلام بدیع و بی‌نظیر و یگانه منبع تألیف شده است. تاریخ تمامی این ملتها و قومها به دور از هرگونه تعصبی بر اساس نوشته‌ها و روایتها و نظرات خود آنان تألیف گردیده است.

پیش از رشیدالدین فضل‌الله، تنها ابوریحان بیرونی تاریخ و فرهنگ اقوام گوناگون بویژه هندوان را اینگونه و به دور از تعصب و طعن و لعن نقل کرده است. شیوه تاریخ‌نگاری بیرونی و رشیدالدین در باب دیگران و دیگراندیشان پیگیری نشده و پس از آن دو نوشته‌هایی چون آثار آنان پدید نیامده است.

با آنکه مؤلف خود از کارگزاران ایلخانان مغول بوده و بناچار در جای جای کتاب از آنان با احترام یاد کرده و آنان را ستوده است، اما گزارش کشتارها و ویران‌گریها و تاراج و غارتگریهای آنان را با بسط و گسترده‌گی تمام بیان داشته و تأسف و دریغ خویش را از اینگونه رویدادها و نیز نظر ناقدانه خود را نسبت به قتل ناجوانمردانه و نابحق وزیران، کارگزاران ایرانی چون خواجه شمس‌الدین جوینی، خواجه بهاء‌الدین جوینی و حتی امیران مغول چون امیرنوروز، که این یک در روزگار غازان که کتاب به نام او تألیف یافته، روی داده، پنهان نداشته و آنان را شهید نامیده است. و در بیشتر موارد دسیسه چینی‌ها و بهانه جوییها و زمینه‌سازیهای مزورانه بر علیه آن کشته‌شدگان و نسبت خلافکاریهای ساختگی و دروغین عنوان شده برای کشتن آنان را افشا و آشکار ساخته است.^{۲۱} اگرچه جامع‌التواریخ همانند دیگر تاریخهای نوشته شده در سده‌های میانه بیشتر گزارش زندگانی و کردارها و جنگ و ستیزهای شاهان و فرمانروایان و کارگزاران آنان است، اما در عین حال آگاهیهای مفید و قابل توجهی از زندگانی و روابط طبقات گوناگون جامعه آن روزگار، اقوام آسیای میانه و ایران در آن به دست داده شده است.

جامع‌التواریخ برخلاف سبک فاخر و فنی جهانگشای جوینی و شیوه منحط و مغلق و بکلی مصنوع «تجزیه‌الامصار» و صاف بسیار ساده و روان و بی‌پیرایه و گاه بویژه در برگرداندن نوشته‌های مغولی به زبان محاوره روزگار مؤلف نوشته شده است، و با آن سبکی نو در نگارش فارسی آغاز گردیده است و مستوفی و بناکتی بیرون از آنکه مواد تاریخی اثر خویش را از جامع‌التواریخ برگرفته‌اند، در شیوه نگارش نیز از آن پیروی کرده‌اند.

منابع جامع التواریخ

همانگونه که خود رشیدالدین اشاره کرده است منبع اصلی او در نوشتن تاریخ مبارک غازانی (تاریخ مغول) تاریخی بوده است که به صورت «نامدُون و نامرتَب»^{۲۲} و «اوراق و طوامیر مبتَر متفرّق و جراید و دساتیر مختلف متنوّع»^{۲۳} به عبارت و خط مغولی^{۲۴} که در خزانه شاهان نگهداری می شده و امیران بزرگ مأمور نگهداری آن بوده اند و بخشهایی از آن نیز نزد «امرا و مقرّبان... مستودع»^{۲۵} بوده است، و آن را آلتان دفتر^{۲۶} (Altan dābtār = کتاب یا دفتر زرّین) می نامیده اند.

این منبع یگانه که در خزانه شاهان مغول نگهداری می شد بیرون جامع التواریخ بیگمان سرچشمه اصلی کتاب تاریخ سَرّی مغول (Mongqolun niuča Tobča'an) نیز بوده است که به سال ۱۲۴۰ در روزگار پادشاهی اوگدی قاآن نوشته شده است و اینک تنها روایت چینی و متن مغولی آن به خط (آوانویسی) چینی در دست است؛ و متن آن به خط مغولی باز نمانده و یا تاکنون به دست نیامده است.

تاریخ سَرّی با اسطوره گرگ خاکستری (بورته چینه) نیای نخست چینگیزخان آغاز شده است و سرگذشت پیشینیان و تاریخ روزگار چینگیزخان و چند ساله نخست فرمانروایی اوگدی قاآن را دربر دارد. میان گزارش سرگذشت نیاگان و دوره کودکی و جوانی و دوران نخست به قدرت رسیدن چینگیزخان در تاریخ سَرّی مغول و جامع التواریخ مانندگی بسیاری است، بگونه ای که گاه چندین جمله پی درپی را می توان در آن دو کتاب واژه به واژه در برابر هم نهاد. بویژه در پیام مفصل و شعرگونه چینگیزخان به اونگ خان پس از شکست نخستین از وی (که بخشهایی از آن در تاریخ سَرّی براستی منظوم است). از اینگونه جمله ها بسیار می توان یافت، و همین مانندگی موجب شده است که برخی گمان کنند که نوشته های جامع التواریخ از تاریخ سَرّی برگرفته شده است. اما این گمان بی پایه است زیرا در بیشتر موارد روایت

۲۳ - جامع: همین نشر. ص ۱

۲۵ - جامع: همین نشر. ص ۳۵

۲۲ - جامع: همین نشر. ص ۳۵

۲۴ - جامع: همین نشر. ص ۳۴

۲۶ - جامع: همین نشر. ص ۲۲۷

جامع‌التواریخ گسترده‌تر از روایت تاریخ سری است و داستانهایی در آن آمده است که در این یک وجود ندارد. بنابراین باید پذیرفت که آن دو از یک منبع مشترک برگرفته شده و این جز «آلتان دفتر» نمی‌تواند باشد.

متن دیگری به زبان مغولی باز مانده است که در نیمه نخست سده هفدهم میلادی (۱۶۰۴) به دست بلوبزان بستان جین (Blo - bzan Bstan - jin) (که نامش نمایان‌گر تبتی بودن وی است) نوشته شده است. این متن مغولی که آلتان توبچی (= Altan tobči = تاریخ زرین) نام دارد و به نظر کوزین (Kozin) گرداننده روسی تاریخ سری مغول، هشتاد و سه درصد از تاریخ سری را دربر دارد.^{۲۷}

اگر آلتان توبچی از تاریخ سری برگرفته نشده باشد، که کمتر احتمال آن می‌رود، زیرا دیگر تاریخ نویسان مغول در سده هفدهم میلادی (که سرآغازی است برای پیدایی کلاسیک مغولی) از آن بیخبر بوده‌اند و از آن سود نجسته‌اند، می‌توان چنین پنداشت که آلتان دفتر در دسترس «بلوبزان بستان جین» بوده و این یک نیز که برخی گمان برده‌اند شاید منبع جامع‌التواریخ باشد تنها با آن منبع مشترک داشته است.

یک متن کهن چینی به نام (Shengwuchin - chien - lu = توصیف جنگهای جنگجوی مقدس چین‌گیزخان) نیز ماندگی بسیاری با روایتهای جامع‌التواریخ دارد.^{۲۸}

گذشته از آلتان دفتر، رشیدالدین از تقریرهای شفاهی بولاد چینگسانگ که از امیرزادگان مغول بود و از سوی تیمور قان به سفارت نزد غازان خان آمده و در ایران ماندگار شده و در سفر و حضر همراه غازان بوده^{۲۹}، بیشتر از همه مغولان دربار غازان بر انساب مغولان آگاهی داشت، و نیز از دانسته‌ها و روایتهای شفاهی خود غازان خان که به نوشته رشیدالدین بعد از بولاد چینگسانگ بیش از همگان بر اسطوره‌ها و تاریخ و انساب مغول واقف بوده^{۳۰} و دست‌کم خواندن و نوشتن مغولی^{۳۱} و به احتمال زیاد ترکی (اوغوری) می‌دانسته است، بهره بسیار برده است.

بیگمان رشیدالدین از آگاهیهای شفاهی دیگر امیران درگاه غازان که هر یک از قبیله‌ای بودند درباره قبیله آنان سود جسته است، زیرا همانگونه که مؤلف جامع

نوشته است مغولان نیز مانند تازیان نسبت به حفظ انساب خود علاقه و دلبستگی فراوان داشتند. از آن گذشته عالمان انساب و تاریخ دانان و حکیمان و دانایان اویغوری، چینی، ختایی، هندی، قپچاقی و سایر اقوام مقیم دربار نیز راویان بخشهایی از جامع التواریخ بوده‌اند. در این میان نقش اویغوران باید بیشتر بوده باشد، زیرا کاتبان و منشیان مغولان از این قوم بودند و آنان کتابت را به مغولان آموخته بودند و غازان خان به فرمان و با نظر نیایش آباقاخان دوران کودکی و نوجوانی خویش را تحت تعلیم آنان و ختاییان که آیین بودایی داشتند و بخشی و راهب آن آیین بودند سپری کرده بود.^{۳۲}

برغم آنکه رشیدالدین بر این تأکید ورزیده است که «اوراق و طوامیر» تاریخی موجود در خزانه به زبان و خط مغولی بوده است و پافشاری تنی چند از پژوهندگان ایرانی و غیر ایرانی^{۳۳} بر اینکه رشیدالدین زبان مغولی نیز می‌دانسته است (که به احتمال زیاد برآستی هم می‌دانسته، اما شاید تنها مکالمه)، و علیرغم آنکه او در یکی از نوشته‌های خویش (فرائد السلطانیه یا مباحث السلطانیه) اشاره کرده است که برخی از آثار خود را خود به زبان مغولی نوشته و به اولجایتو سلطان تقدیم داشته است^{۳۴}، و حتی تنی از پژوهندگان گمان کرده است که اصل جامع التواریخ نیز به زبان مغولی بوده و متن مغولی آن به خان مغول تقدیم گردیده است^{۳۵}؛ با اینهمه قرینه‌های بسیاری در دست و نشانگر آن است که یا رشیدالدین با زبان مکتوب مغولی آشنایی نداشته و یا دست کم به هر علت و دلیلی نقل نوشته‌های مغولی یکسره از آن زبان به فارسی انجام نگرفته است و این کار با واسطه و به روایت ترک زبانانی که بیگمان جز اویغوران نتوانند بود تحقق یافته است.

از جمله این قراین یکی آن است که بیشتر واژگان و نامهای مغولی نه بر شیوه مغولی بلکه به صورت ترکی و سازگار با این زبان در جامع التواریخ ضبط شده است، به عنوان مثال می‌دانیم که زبان مغولی مصوت پیشین (i) ندارد و مغولی زبانان توانایی تلفظ صامت (ق) را پیش از مصوت ای (i) و (E) نداشته‌اند، بنابراین در زبان مغولی هیچگاه «ق» پیش از آن مصوتها نیامده و در واژه‌های به وام گرفته شده و نامهای بیگانه

۳۲ - جامع: همین نشر. ص ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱

۳۳ - تاریخ مغول: عباس اقبال - تهران، ۱۳۶۵. ص ۴۸۹

Reşid - üd - din tabib: Z.V. togan IA C9 S: 711

34 - Reşid - üd - din tabib: Z.V. togan IA C9 S: 711

۳۵ - همان. ص ۷۰۹

دارای چنان ترکیبی صامت «ق» به «ک» تبدیل شده است. مانند:

Keüser مغولی = Qisır ترکی = نازا، سترون

Kirgis مغولی = Qirriz ترکی نام قوم قرقیز

Kirgar مغولی = Qirgar ترکی = حاشیه

- Kisa مغولی = Qis - ترکی = ممانعت، بازرسی، جلوگیری

Kitad مغولی = قتای، ختای ترکی = چین، چینی

بر همین اساس، قیان، قیات، قیریلتوق، قرقیز، قینگقیادای، قیشلیق، قتا (قتای)، قیشات (قیجات، قیسات) و بورجقین شکل ترکی نامها و واژگان مغولی کیان، کیات، کیرلتوغ، کیرگیس، کینگقیادای، کیشلیغ، کتا (= کتای) کیسات و بورجکین است.

از آن گذشته شمار واژگان ترکی جامع التواریخ بر واژگان مغولی آن افزونی بسیار دارد، و تصور اینکه شاید این واژگان از راه زبان مغولی به جامع التواریخ راه یافته باشد نیز ناروا است زیرا بیشتر این واژگان ترکی به زبان مغولی در نیامده است؛ به عنوان نمونه می توان واژگان زیر را برشمرد:

اوروغلالمیشی، آغروق، آغلان، التینچ، ایلخان، آلاچوق، آُلغ، انقرچاق، اونونچ، اوچنچ، اوروکلوک، اوسال، اوغ، ایرو، ایفاق، آیغر، ایکندی، ایواغلان، باسقاق، باسمیشی، باشلامیشی، بلغاق، بالغ، یوقورغه، ییلاق، یایلامیشی، قشلاق، قشلالمیشی، تابقور، تاوشقان، تتق، تزغو (توزغو)، تگیشمیشی، تورقاق، توقسونچ،... الخ.

و نیز بر برخی از واژه های مغولی نشانه های دستوری ترکی افزوده شده است مانند شناسه «- میش» در واژه های اولجامیشی، توسامیشی، دلایمیشی (دلایمیشی)، اسرامیشی و سهرامیشی.

و همچنان در واژگان مغولی دخیل در ترکی و بعکس که بر اساس ویژگیهای هریک از آن دو زبان تغییراتی پذیرفته است در بیشتر موارد شکل ترکی آن واژه ها به کار رفته است، مانند:

- یارغو که مغولی آن جارغو است

- یارلیغ ~ یرلیغ که مغولی آن جارلیغ است

- یاساق که مغولی آن جاساق است

- یام که مغولی آن جام است

- ییل که مغولی آن جیل است.

رشیدالدین از کتابهای تاریخی نیز سود جسته است. همانطور که پیشتر اشاره شد او بخشی از کتاب خویش را از آغاز حمله چینگیزخان به ایران تا فرمانروایی گیوک خان از تاریخ «جهانگشای جوینی» برگرفته است و از اشارت وی چنین برمی آید که در تنظیم بخش جهان اسلام (اعم از تاریخ خلفا و ایران و عربستان و شام و جزیره و آسیای صغیر) در تاریخ سالشمار جهان که همگام با تاریخ مغول هراز چند سال آورده از کتاب «الکامل» ابن اثیر^{۳۶} نیز استفاده کرده است. تاریخ ابن اثیر رویدادها را تا سال ۶۲۸ ه. ق دربر دارد؛ مؤلف جامع التواریخ نیز تاریخ جهان اسلام را در تاریخ سالشمار جهان همگام با تاریخ مغول تا این تاریخ به نسبت گسترده تر به دست داده است و از آن پس بیشتر روی به اختصار آورده است. منبع یا منابع بعدی او در این زمینه ناشناخته است.

منابع رشیدالدین در جلد دوم نیز کمابیش شناخته شده است. او تاریخ جهان از آدم تا ظهور اسلام را که در کنار آن تاریخ اساطیری ایران نیز گزارش شده است، و این بخش به تاریخ خاندان ساسانی انجامیده است، از تلفیق تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر و در بخشهایی فارسنامه منسوب به ابن بلخی و شاید منابع دیگر مانند مروج الذهب مسعودی و کتب تفسیر و قصص قرآن مجید به نگارش درآورده، و بیگمان در نوشتن تاریخ پیامبر (ص) و خلفا نیز از همین منابع سود برده است.

تاریخ غزنویان او کمابیش برگرفته از تاریخ یمینی عتبی و تاریخ سلجوقیانش برگرفته از «سلجوقنامه» ظهیرالدین نیشابوری و «راحة الصدور راوندی» و تاریخ خوارزمیان برگرفته از «جهانگشای جوینی» است.

در این مجلد، تاریخ اقوام و ملل آن اهمیت بیشتری دارد، رشیدالدین برای نوشتن تاریخ چین از یاری دو تن دانشمند چینی به نامهای لیتاچی (Li - Taçi) و یکسون، مکسون یا کمسون (؟) که در تبریز پایتخت ایلخانان مقیم بوده اند بهره مند بوده است^{۳۷}، و گمان می رود این بخش از جامع التواریخ به یاری این چینیان از متون تاریخی چینی به فارسی ترجمه شده است.

وی در نوشتن تاریخ هند اندکی از نوشته های بیرونی (مالهند) و جوزجانی (طبقات ناصری) سود جسته، اما بیشتر این بخش به یاری کملاشری (Kamlašri)

۳۶ - جامع: همین نشر. ص ۳۰۶

۳۷ - تاریخ و فرهنگ. ص ۳۳۱، مسایل عصر ایلخانان: مرتضوی. ص ۴۴۶ و ۴۴۹

بخشی‌ای که بیگمان یک راهب بودایی کشمیری بوده، و پس از اسلام آوردن غازان در ایران مانده بوده است، از متون هندی به فارسی ترجمه شده است.^{۳۸}

تاریخ هند جامع التواریخ زندگی‌نامه اسطوره‌ای بودا را نیز دربر دارد که در جهان اسلام و در زبان فارسی برای نخستین بار چنین آگاهی‌هایی به دست داده شده است. «تاریخ فرنگ» او نیز که در جهان اسلام بی‌نظیر و یگانه است به نظر کارل یان بخش عمده آن ترجمه‌ای است از «تاریخ جهان» نوشته مارتینیوس اوپاویونسس^{۳۹} (Martinus Opaviensis یا Martin von trappau) در گذشته به سال ۱۲۷۸ م به زبان لاتینی. تاریخ مارتینیوس آگنده است از افسانه‌های سده‌های میانه که مورد توجه مردم آن روزگار و کتابی نامی و معروف بوده است.

تاریخ یهود جامع التواریخ بیگمان از بخش‌های گوناگون کتاب مقدس (تورات) و سایر کتب یهودیان برگرفته شده است.

تاریخ آغوز که در واقع مجموعه‌ای است از اسطوره‌ها و یکبار کوتاه شده‌ای از آن در بخش قبیله‌های ترک و مغول جلد نخست جامع التواریخ نیز آمده است، بقیه ترجمه‌ای است از فرهنگ و ادبیات شفاهی اغوزان، و به ظاهر در زبان اصلی هیچگاه مکتوب نبوده و نشده است، زیرا اگرچه پیش از آن روزگار تورکوها (در سده هشتم میلادی) زبان ترکی را با خط رونیک در سنگ نبشته‌های اورخون نوشته بوده‌اند، و اویغوران نیز زبان ترکی خود را با خط برگرفته از سریانی شاید به واسطه سُغدیان (که به خط اویغوری معروف شده است) می‌نوشته‌اند؛ و چند متن کهن بودایی و مانوی بدان زبان بازمانده است؛ و نیز زبان ترکی قارلوقی در دوره قراخانیان با خط اویغوری به تحریر درآمده و منظومه قوتادغوبیلیگ از یادگارهای آن روزگار است؛ و کتاب «لغات الترك» محمود کاشغری نیز در همان دوره نوشته شده است و برای نخستین بار در آن فرهنگ ترکی با خط عربی تحریر یافته است.

اما اغوزان نوشتن نمی‌دانسته‌اند و در زمان تألیف جامع التواریخ زبان آنان مکتوب نبود. مهمترین و بزرگترین گروه اغوزان یعنی سلجوقیان که زمانی بر بخش بزرگی از جهان اسلام، از جمله ایران، فرمانروایی کردند و فرمانروایی آنان از سال ۴۲۹ ه. ق

38 - (Karl Jahn: Cihan Tarihçisi Olarak Reşiddüddin) İslami Tetkikler Enstitüsü Dergisi C: 3 cüz 3 - 4 İstanbul: 1966

آغاز شد و حکومت شاخه‌ای از آن خاندان تا سال ۷۰۷ ه‍.ق در آسیای صغیر ادامه یافت، چه در ایران، چه در شام و چه در آناتولی، هرگز زبان ترکی (اغوزی) را به نگارش درنیاوردند. تنها در نیمه دوم سده هفتم هجری قرامانیان زبان ترکی را به عنوان زبان گفتاری در دربار خویش به کار گرفتند^{۴۰}، و در سالهای پایانی سده هشتم آن زبان توسط عثمانیان بدرستی مکتوب شده و ادبیات ترکی غربی تنها در سده نهم هجری (برغم جدایی بنیادین) به مثابه فرزند ادبی زبان فارسی پدیدار شد.

گمان می‌رود اغوزانی که در عصر سلجوقیان به ایران آمده و گروهی از آنان راهی آناتولی شده بودند در این زمان اسطوره‌های قومی خویش را فراموش کرده بوده‌اند. راویان داستانهای جامع التواریخ باید از اندک اغوزانی بوده باشند که به احتمالی همراه مغولان و به تازگی از آسیای میانه آمده بودند، زیرا اغوزنامه‌های بعدی که در آناتولی روایت و نوشته شده است همه برگرفته از جامع التواریخ است.

بخش نخست تاریخ اسماعیلیان و نزاریان و رفیقان که تاریخ خلفای فاطمی مصر است، همانگونه که رشیدالدین در دیباچه آن آورده است «از هر جای و هر کتابی تمجمبی نمود و تحفه‌ای ساخت خدمت این حضرت را»^{۴۱} برگرفته‌ای است از تاریخهای رسمی و عمومی مانند «الکامل» ابن اثیر و غیره؛ اما بخش دوم آن که تاریخ اسماعیلیان و صبا‌حیان ایران است و مهمتر از بخش نخست بتمامی برگرفته از نوشته‌های خود اسماعیلیان (یا درواقع نزاریان) است، و در جای جای اثر بدان نوشته‌ها اشارت رفته است. آن نوشته‌ها همانهایی است که در دسترس جوینی بوده، اما جوینی گزارش کوتاهی همراه با ناسزا و طعن و لعن از آنها به دست داده است.

خواجہ رشیدالدین همانگونه که در دیباچه آورده «و در این اوراق معتقد اسماعیلیه و زعم اهل سنت و جماعت و ذکر داعیان و رفیقان، مستوفی یاد کنیم و از بسط ادله و استقصای سؤال و جواب و نصرت مذهب و کسر مقاتل تحاشی نمایم»^{۴۲} رویدادها را به تفصیل و بدون ادخال غرض و تعصب گزارش کرده است.

۴۰ - اخبار سلاجقه روم. به اهتمام محمدجواد مشکور. (خلاصه اوامرالاعلیه ابن بی‌بی). تهران / تبریز

۱۳۵۰. ص ۳۲۶

۴۱ - جامع التواریخ. قسمت اسماعیلیان و... باهتمام محمدتقی دانش پزوه و محمد مدرسی زنجان.

۴۲ - همانجا

۱۳۵۶. ص ۲

چاپ‌های جامع التواریخ

پس از رواج صنعت چاپ در ایران برخی از متون کهن فارسی بویژه متون مذهبی، ادبی و تاریخی بیشتر به شیوه لوحی (لیتوگرافی، سنگی) نشر یافت، از جمله تاریخ و صاف که تألیفی هم عصر جامع التواریخ است (برغم نشر دشوار و ناهموارش و شاید بهمان سبب و به انگیزه آموزش آن) در تهران به چاپ سنگی رسید^{۴۳}. اما جامع التواریخ با آنکه در آن زمان شناخته و مورد توجه بوده (و دست نوشته اندک کوتاه شده‌ای از آن که برای کتابخانه سلطنتی روزگار ناصرالدین شاه نویسانده شده است، و مهر آن پادشاه بر فراز صفحه نخست آن به چشم می‌خورد اینک در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود^{۴۴}، مؤید این شناخت و توجه است) در ایران اقبال نشر نیافت. دکتر رضا شعبانی از دو چاپ آن (یکی به سال ۱۸۳۶ م در چاپخانه منشی ارادت خان در ۴۱۲ صفحه و دیگری به سال ۱۸۷۴ م در چاپخانه منشی نول کشور (لکهنو) در ۲۹۵ صفحه) در هندوستان خبر داده است^{۴۵}.

جامع التواریخ به مثابه منبع عمده و مهم تاریخ مغول در سه سده اخیر سخت مورد توجه پژوهندگان اروپایی بود و بسیاری از تاریخ نویسان غربی از آن سود جستند و برای نخستین بار در اروپا بخش کوتاهی از آن (تاریخ روزگار هلاگو) اما با پیشگفتاری مفصل و مبسوط همراه با گردانیده فرانسوی آن به پایمردی کاترمر (Étienne marc 1782 - 1857) به سال ۱۸۳۶ م در پاریس نشر یافت. قسمتی از آن به سال ۱۸۴۴، و تمامی آن برای دومین و سومین بار به سالهای ۱۸۴۷ و ۱۹۶۸ در پاریس، و به سال ۱۳۱۳ ش توسط سید جلال الدین تهرانی در تهران منتشر گردید. پس از کاترمر، برزین (Ilya Nikolayevich Brezine, 1818 - 1896) شرق شناس روسی نخست به سال ۱۸۵۸ م بخش قومهای ترک و مغول و سپس به سالهای ۱۸۶۱، ۱۸۶۸، ۱۸۸۸ متن جامع التواریخ را از آغاز تا مرگ چینگگیزخان با حذف تاریخ کوتاه

۴۳ - نسخه‌ای از جلد اول آن در کتابخانه عمومی رشت (وابسته به جمعیت نشر فرهنگ) موجود است.

۴۴ - کتابخانه ملی شماره ۱۶۰۶ ف. در ۳۸۰ صفحه.

۴۵ - مجله معارف. دوره نهم شماره ۲. (مرداد - آبان، ۱۳۷۱). ص ۱۵۰.

جهان معاصر در سه مجلد (همراه با سه جلد گردانیده روسی آن) در پترزبورگ منتشر ساخت.

بلوشه (Edgard Blochet, 1870 - 1937) فرانسوی کار برزین را پی گرفت و به سال ۱۹۱۱ م بخش فرزندان چینگیزخان را از اوگتای قاآن تا تیمور اولجایتو در لیدن هلند منتشر کرد. همین بخش از روی چاپ بلوشه توسط بهمن میرزا کریمی به سال ۱۳۱۴ ش در تهران نشر یافت.

کارل یان (Karl Jahn) شرق شناس چک به سال ۱۹۴۰ بخش غازان خان، از تاریخ مبارک غازانی را در هرتفورد انگلستان، و بخش آباقا، سلطان احمد تگودار، ارغون و گیخاتو را به سال ۱۹۴۱ در وین (پراگ) منتشر ساخت. نسخ بخش اخیر بر اثر جنگ جهانی سوخت، اما دیگر باره به سال ۱۹۵۶ (یا ۱۹۵۷) در هلند منتشر شد. امیرحسین جهاننگلو تاریخ دوره غازان را از روی طبع کارل یان، با سود جستن از مقدمه کاتمر با نام «تاریخ اجتماعی مغول» به سال ۱۳۳۶ ش. در اصفهان منتشر کرد. بخش غازان خان، تصحیح یان دست کم دوبار دیگر نیز (تهران، اورمیه) در ایران به صورت افست نشر یافته است.

کارل یان کار پژوهش درباره خواجه رشیدالدین و جامع التواریخ و نشر قسمت‌های گوناگون آن را ادامه داد. دیگر بخشهای جامع التواریخ که به همت وی نشر یافته به قرار زیر است:

— تاریخ فرنگ. لیدن ۱۹۵۱ م، دیگر باره وین ۱۹۷۷. دکتر محمد دبیرسیاقی به سال ۱۳۳۸ آن را تجدید طبع کرده است.

— تاریخ غز، وین ۱۹۶۹ م، ترجمه آلمانی همراه با چاپ عکسی.

— تاریخ چین، وین ۱۹۷۱. ترجمه آلمانی همراه با چاپ عکسی فارسی و عربی.

— تاریخ شاهان اسرائیل، وین ۱۹۷۳. ترجمه آلمانی همراه با چاپ عکسی فارسی

و عربی.

— تاریخ هند، وین ۱۹۸۰. ترجمه آلمانی همراه با چاپ عکسی فارسی.

احمد آتش (۱۹۶۶ - ۱۹۱۷) پژوهشگر ترک به سال ۱۹۵۷ بخش غزنویان و به سال ۱۹۶۰ بخش سلجوقیان را در آنکارا منتشر کرد، که بخش نخست آن را دکتر محمد دبیرسیاقی در ایران به سال ۱۳۳۸ تجدید طبع نموده است.

پژوهندگان و شرق شناسان اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نیز به نشر متن فارسی و

ترجمه روسی جامع التواریخ همت گماشته‌اند. در سال ۱۹۵۷ جلد سوم تاریخ مبارک غازانی (بخش تاریخ مغول) از هلاگو تا پایان آن (دوره غازان خان) به اهتمام عبدالکریم علی‌اوغلی عزیزاده در باکو. و به سال ۱۹۶۵ م بخش اول از مجلد نخست (تاریخ اقوام ترک و مغول) به همت: آ. آ. روماسکویچ و آ. آ. ختاقوروف و ع. ع. عزیزاده در مسکو منتشر گردید.

جز آنچه که آمد بخشهای دیگری از جامع التواریخ نیز به قرار زیر در ایران نشر یافته است:

– تاریخ اسماعیلیان. (بخش دوم - نزاریان و رفیقان) به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی.

– تاریخ اسماعیلیان. (متن کامل) به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرّسی زنجان. تهران ۱۳۳۹ ش.

– جامع التواریخ. (متن کامل تاریخ مبارک غازانی) با غلط‌ها و کاستیها و افزونیهای فراوان. به کوشش دکتر بهمن کریمی. تهران ۱۳۳۸. ۴۶

۴۶ - استوری ج ۲. ص ۴۶۴ به بعد، فهرست کتابهای چاپی فارسی. خانبابا مشار. ج ۱. تهران، ۱۳۳۷ - اطلاعاتی درباره چاپهای جامع التواریخ. ایرج افشار. مجلد یغما. سال ۱۴. شماره ۶. ص ۲۶۴، مسائل عصر ایلخانان. منوچهر مرتضوی. ص ۴۰۹ به بعد، Z.V. toġan 1A C9 - Reşid - üd - din tabib:

ترجمه‌های جامع‌التواریخ

بنابر نوشته احمد زکی ولیدی طغان محقق دانشمند ترک، گردانیده عربی، ترکی و مغولی جامع‌التواریخ در روزگار مؤلف انجام یافته بوده، اما تنها بخشهایی از گردانیده عربی، جلد دوم آن به جای مانده است و از ترجمه ترکی هم‌عصر و ترجمه مغولی نشانی در دست نیست. بخشهایی از جامع‌التواریخ در سده‌های پس از تألیف تا روزگار معاصر به زبانهای ترکی شرقی، ترکی عثمانی، عربی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی؛ و تمامی تاریخ مبارک غازانی به زبان روسی ترجمه شد؛ و بخش عمده این ترجمه‌ها منتشر شده است. برای آنکه سخن به درازا نکشد در اینجا از به دست دادن فهرست آن ترجمه‌ها خودداری می‌شود و طالبان می‌توانند برای آگاهی بیشتر به جلد دوم کتاب «ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری» ترجمه یحیی آرین‌پور، سیروس ایزدی، کریم کشاورز و تحریر استاد احمد منزوی، نشر «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» تهران، ۱۳۶۲ مراجعه فرمایند.

مؤلف جامع التواریخ

مؤلف کتاب جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی است و او همواره خود را اینگونه می شناسانده است: «رشیدالدین فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی مشتهر به رشیدالطیب الهمدانی».

هیچیک از تاریخ نویسان پیشین ایرانی چون حمد مستوفی مؤلف تاریخ گزیده، و صاف مؤلف تجزیه الامصار، شبانکاره ای مؤلف مجمع الانساب، ناصرالدین منشی یزدی گرداننده درة الاخبار و لمعة الانوار، و همو نویسنده نسانم الاسحار من لطائف الاخبار، عبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین، حافظ ابرو مؤلف ذیل جامع التواریخ، خواندمیر و میرخواند، تاریخ ولادت و یا سالهای عمر او را به دست نداده اند.

ابن حجر عسقلانی در دُرر الکامنه به نقل از دیگری که به قول شادروان علامه قزوینی نویسنده ذیل «وفیات» ابن خلکان بوده است آورده است: «... و عاش نحواً من ثمانین سنة»^{۴۷} و خود ابن حجر نوشته است: «و عاش بعضاً و سبعین سنة»^{۴۸}. ابن کثیر در البداية و النهایه نوشته است «و بلغ الثمانین من العمر»^{۴۹} ابن عماد نیز در شذرات الذهب با ابن حجر همراهی بوده و عمر او را هفتاد و اند سال دانسته است^{۵۰}.

علامه قزوینی تولد او را در حدود سال ۶۳۸ ه. ق برآورد کرده است^{۵۱} و شادروان دکتر محمد معین ۶۴۵ ه. ق^{۵۲} و شادروان زکی ولیدی طغان ۱۲۴۸ م دانسته^{۵۳} که با ۶۴۶/۶۴۷ ه. ق برابر است.

استاد فقید مجتبی مینوی بر مبنای نوشته خود رشیدالدین در کتاب «بیان الحقایق» که گفته است «امسال که سال ۷۱۰ ه. ق است من شصت و دو سال دارم» تولد او را ۶۴۸ ه. ق آورده است^{۵۴} و این درست ترین تاریخ برای ولادت او است، اما با نالیدن وی

۴۷ - ج ۳، ص ۳۱۵. (حقیقه و قدم له موضع فهارسه: محمدسید جادالحق - قاهره ۱۳۸۶ / ۱۹۶۶

۴۸ - همان، ص ۳۱۶

۴۹ - ج ۱۴، ص ۸۷، بیروت ۱۹۶۶

۵۱ - یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۱۱۰

۵۰ - ج ۶، ص ۴۵، قاهره، ۱۳۵۰ ق.

۵۲ - ر.ک. به ۳۴، همین یادداشتها

۵۳ - فرهنگ فارسی دکتر معین.

۵۴ - ر.ک به ۱۷، همین یادداشتها

از پیری ۵۵ در سال ۷۰۰ یا ۷۰۲ ه. ق (سال آغاز تألیف پایان مسوّدۀ جامع التّواریخ در ۵۲ یا ۵۴ سالگی) اندکی منافات دارد.

پدر او ابوالخیر که لقب عمادالدّوله و نیایش عالی که لقب موفق الدّوله داشتند همراه عموی پدرش رئیس الدّوله و خواجه نصیرالدّین طوسی در خدمت دربار اسماعیلیان الموت و پزشکی بودند. به نوشته رشیدالدّین که آنان را «اطبای بزرگوار» می خواند «نه به دلخواه بلکه بغیر اختیار به آن ملک افتاده بودند» و از آن رو «از ملازمت ملاحظه ملول و متنفّر شده بودند و میل ایشان به هواخواهی هلاکو هرچه تمامتر» بود. «با یکدیگر پنهان مشورت می کردند... خورشاه را بر ایل و مطاوعت تحریض می نمودند»^{۵۶} و چون رکن الدّین خورشاه به تسلیم گردن نهاد، آنان همراه وی از قلعه فرود آمدند. و «چون راست دلی خواجه نصیرالدّین طوسی و فرزندان رئیس الدّوله [عموی پدر رشیدالدّین] و موفق الدّوله که اطبای بزرگ و معتبر بودند و اصل ایشان از شهر همدان، روشن و محقق گشته بود، [هلاکو] ایشان را تمامت سیورغامیشی فرمود... [و آنان را] ملازم حضرت گردانید و تا غایت همواره ایشان و فرزندان ایشان ملازم و مقرب حضرت هلاکو خان و اُروغ [= خاندان] نامدار او بودند و هستند»^{۵۷}.

بیگمان خود رشیدالدّین هم که در آن سال حدود شش سال داشته است در قلعه بوده. دانسته نیست که پدر و نیای او چه زمانی به نزد فرمانروای اسماعیلیان رفته بوده اند، اما چون «با اهل و عیال و متعلّقان و خویشان» در آنجا می زیسته اند و این نشان اقامت درازمدّت آنان در آنجاست و گمان این می رود که خود رشیدالدّین نیز در همانجا به دنیا آمده باشد، و از این رو به دلایل دیگر که در پی بدان خواهیم پرداخت، ادّعای «بغیر اختیار» بدان قلعه افتادن خانواده رشیدالدّین و حتی خواجه نصیرالدّین طوسی چندان استوار نیست.

بنابر آنچه که در بالا آمد دانسته می گردد که پیوند رشیدالدّین با ایلخانان مغول از همان دوران کودکی آغاز شده است. گمان می رود که پزشکی را از نیا و پدر خویش و یا عموزادگان پدرش (که همواره از آنان با احترام یاد کرده است) آموخته باشد. این گمان از آن رو یقین نیست که زمان مرگ نیا و پدرش نامعلوم است و دانسته نیست که آیا آنان فرصت داشته اند که بر وی پزشکی آموزند یا نه؟. به نوشته خود وی و دیگران در

۵۶ - جامع: همین نشر. ص ۹۸۵

۵۵ - جامع: همین نشر. ص ۱۲

۵۷ - جامع: همین نشر. ص ۹۹۰

روزگار آباقاخان^{۵۸}، پسر هلاکو (۶۶۳-۶۸۰) که رشیدالدین در آغاز آن پانزده و در پایان آن سی و دو سال داشته، و بیگمان در آغاز به عنوان پزشک و به نوشته خود وی از همان زمان «مقرب» و به نوشته عقلی مؤلف آثارالوزراء «در سلک منظوران نظر عاطفت و عنایت پادشاه»^{۵۹} بوده است. از حال وی در دوران کوتاه فرمانروایی احمد تگودار (۶۸۱-۶۸۳) خبری در دست نیست. اما در روزگار ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰) از پزشکان و نزدیکان وی به شمار می آمده و «در مصالح شغل ملک با او مشورت می رفته»^{۶۰} و «مداخلت در تدبیر مصالح دولت» را آغاز کرده بوده است، به نوشته والتر فیشر «در ریاست اداره امور ارزاق؟ یار و شریک سعدالدوله» بوده است.^{۶۱} اگر انتساب سوانح الافکار | مکاتبات | بدو، درست و تاریخ مندرج در آن نامه ها بر اثر اهمال نسخه نویسان مخدوش نشده باشد، او در این دوره از سوی ارغون به سفارت هندوستان گسیل شد^{۶۲}، تا در آنجا عظمت ایلخانان را به شاهزادگان و فرمانروایان هند بنمایاند و آنان را به اطاعت اینان و پرداخت خراج وادار نماید. اگر آن کتاب برای خوشایند پسرش غیاث الدین محمد بر ساخته شده باشد هم نمی توان داستان سفر وی را دروغ و برافته به شمار آورد، زیرا دروغ بدان بزرگی باعث می آمد که هم عصران بیدرنگ به ساختگی بودن آن پی ببرند.

خواجه رشیدالدین در روزگار گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴) ایلخان دست و دل باز و اسرافگر و خوش گذران از اینان و نزدیکان او بود و «قرعه اختیار در شغل وزارت بر وی می انداختند و از آن تفادی و امتناع»^{۶۳} جست و شغل وزارت را نپذیرفت، اما تأمین نیازمندیهای دربار ایلخان بر گردن او افتاد و چون بر اثر اسرافکاری گیخاتو در خزانه دیناری باز نمانده بود وی بناچار تمام آنچه را که از پدر برای او مانده بود و خود تا آن زمان گرد آورده بود هزینه کرد و چیزی از آن باز نتوانست ستد^{۶۴}.

در روزگار فرمانروایی سلطان محمود غازان خان (۶۹۴-۷۰۳) ستاره بخت خواجه

۵۸ - رک به ۲۰ همین یادداشتها

۵۹ - تصحیح میرجلال الدین ارموی. تهران، ۱۳۲۷. ص ۲۸۵

۶۰ - همانجا

۶۱ - تاریخ بهود ایران. دکتر حبیب لوی. تهران، ۱۳۲۹. ج ۳. ص ۹۷

۶۲ - سوانح الافکار. ص ۱۴۶

۶۳ - دوة الاخبار و لمعة الانوار. ترجمه ناصرالدین منتجب الدین منشی یزدی. تهران، ۱۳۱۸. ص ۱۱۲

64 - Abul - Farac tarīhi - Bar Hebraeus, C: 2 S: 644

درخشش بیشتری یافت و ندیم بسیار نزدیک و محرم راز و مصاحب ایلخان شد، و اگرچه خود وی در تاریخ دوره غازان هیچگونه اشارتی به وزارت و صاحب دیوانی و نیابت خویش نکرده است و تنها در مقدمه جامع التواریخ که به روزگار سلطان محمد اولجایتو خان نوشته، آورده است: «از بندگی حضرت این بنده ضعیف را در سلک نواب آورده‌اند و به ساختن معظمت امور مأمور گردانیده»^{۶۵} اند.

اما همعصران او چون وصاف و حمد مستوفی و دیگر مورخان پس از او (میرخواند، خواندمیر...) بر آنند که پس از قتل صدرالدین احمد خالدی زنجانی به سال ۶۹۷ ه. ق، وزارت غازان خان به خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین ساوی به اشتراک واگذار شد. از نوشته حمد مستوفی و وصاف چنین برمی‌آید که خواجه سعدالدین وزیر و صاحب آل تمغا بوده و خواجه رشیدالدین مقام صاحب دیوانی و نیابت سلطنت داشته است.

به استنباط شادروان زکی ولیدی طغان^{۶۶} چه در دوره همکاری با خواجه سعدالدین و چه در دوره همکاری تاج‌الدین علیشاه تبریزی معروف به جبلان یا جیلان (نه جیلانی یا گیلانی) خواجه رشیدالدین در امور مالی و مالیاتی مداخلتی نداشته است. از جمله منابع وی در این باب تاریخ گزیده حمد مستوفی است که به صراحت نوشته است: «پیش از این ۷۱۵ ه. ق [مخدوم سعید [رشیدالدین] تدبیر ملک فرمودی اما در نشان وزارت و تصرف اموال مدخل نساختی و آل نداشت»^{۶۷} و چنین برمی‌آید که او در این دوره بیشتر به وضع قوانین و اصلاح و تمثیت امور دیوانی و اداری می‌پرداخته است، و گمان می‌رود اصلاحات انجام یافته در عهد غازان خان که وی آن را با آب و تاب هرچه تمامتر در پایانه سرگذشت غازان آورده است حاصل اندیشه و تدبیر و تدبیر و وضع کرده خود او است.

در روزگار سلطان محمد خربنده اولجایتو خان (۷۰۳ - ۷۱۶) خواجه جایگاهی والاتر و مقامی برتر از وزارت یافت و در اداره امور کشور دست وی گشاده گردید. سلطان سخت دلبسته وی بود به گونه‌ای که هرگاه خواجه بیمار می‌شد به عیادت او می‌شتافت^{۶۸}. در این دوره نیز خواجه سعدالدین همکار وی بود. در سال ۷۱۰ ه. ق میان او و خواجه سعدالدین اختلافی پدیدار شد، بر اثر سعایت دوستان رشیدالدین و

۶۶ - ر.ک. به ۱۶. همین یادداشتها

۶۸ - وقفنامه ریم رشیدی. ص ۲۲۳

۶۵ - جامع: همین نشر. ص ۱۳

۶۷ - تاریخ گزیده. ص ۶۱۰

تاج‌الدین علیشاه تبریزی جواهر فروش که در درگاه سلطان تقرّب یافته بود و هوای وزارت در سر داشت، خواجه سعدالدین ساوی به قتل رسید و علیشاه تبریزی به جای وی نشست و شریک کار خواجه رشیدالدین شد «به شرط آنکه از تدبیر و رای» خواجه رشیدالدین «تجاوز نکند و زمام امور جزوی و کلی در کف کفایت او باشد»^{۶۹}. اما چند سال بعد به سال ۷۱۵ ه. ق میان او با تاج‌الدین علیشاه نیز تیره شد و به جنگ و ستیز انجامید. بناچار اولجایتو اداره امور کشور را میان آن دو تقسیم کرد، و از این پس رشیدالدین ناچار شد به امور مالی نیز بپردازد. اولجایتو به سال ۷۱۶ ه. ق مرد و ابوسعید بهادرخان پسر دوازده ساله او به سال ۷۱۷ ه. ق به جای وی نشست. اما چون کودکی بیش نبود اداره امور و اختیار کشور به دست امیرچوپان افتاد.

پس از مرگ اولجایتو مخالفت وزیران دیگر باره آغاز شد و یا در واقع شدت یافت. دیوانیان روی به رشیدالدین آوردند و بر علیه تاج‌الدین به کوشش برخاستند، اما به روایت تاریخ نویسان^{۷۰}، او به پاس پیمانی که با تاج‌الدین داشت با آنان همراهی نکرد، آنان ناچار از او روی گردان شدند و جانب تاج‌الدین را گرفتند و به یاری علیشاه، امیران را بر علیه خواجه رشیدالدین برانگیختند، و خواجه از وزارت برکنار شد، و از سلطانیه به تبریز رفت و منزوی شد.

به سال ۷۱۸ ه. ق پس از بازگشت سلطان از بغداد (که زمستان را در آنجا سر کرده بود) امیرچوپان به قصد شکار راهی تبریز شد، و چون با خواجه پیشینه دوستی داشت، نزد او رفت و از او خواست تا با وی به پایتخت آید. خواجه ابا داشت، اما بر اثر پافشاری چوپان ناخواسته با وی همراه شد. تاج‌الدین و یارانش آگاهی یافتند و سخت نگران شدند و پای در میدان نهادند و زر و خواسته بسیار به کار داشتند تا امیرچوپان را نیز با وی دشمن ساختند. خواجه را متهم به مسموم کردن سلطان اولجایتو کردند، و چنین نمودند که برای انجام آن مقصود پسر خویش عزالدین ابراهیم را به کار گرفته است. بدینگونه سیاست پیشگان روزگار که تاج‌الدین علیشاه در رأس آنان بود با سود بردن از ساده‌اندیشی امیران مغول بویژه چوپان که در آن زمان قدرت مطلق داشت (و

۶۹ - تاریخ‌گزیده. ص ۶۰۸

۷۰ - تاریخ‌گزیده. ص ۶۱۲، مطلع السعدین و مجمع بحرین. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. تهران، ۱۳۵۳. ص ۲۹ و ۳۰

اندکی بعد خود وی نیز طعمه تیغ نیرنگهای آن سیاست پیشگان گردید و از میان برداشته شد)، و خردسالی ایلخان، فرمان قتل خواجه را به دست آوردند و با شتاب نخست فرزندش ابراهیم را در برابر دیدگان او سر بریدند، آنگاه خود آن وزیر سالخورده را که تا آن زمان از نیرنگها و فتنه های گوناگونی جان به در برده بود و نزدیک به چهل سال در دربار ایلخانان به مثابه شخصی برجسته و سر بلند، و بیش از بیست سال قدرتمندانه به سر برده بود، به دیار نیستی فرستادند.

خواجه و فرزندش را در بین راه تبریز به سلطانیه در روستای خشکدره یا خشکدز یا چرگر در نزدیکی ابهر کشتند، و اندامش را قطعه قطعه کردند و به شهرهای بزرگ ایران فرستادند، و سرش را به تبریز بردند و ندا سر دادند که این است سر آن یهودی ملحد!

مذعیان برای کشتن خواجه رشیدالدین جز مسموم ساختن سلطان اولجایتو اتهام دیگری نیز تراشیدند و آن یهودیگری بود.

یهودیگری رشیدالدین

آنچه که محرز است بی هیچ گمانی آن است که خواجه، یهودی تبار بوده است. اما یافتن پاسخی قاطع بر اینکه آیا پیشینیان دور او یهودی بوده اند و اسلام آورده اند و یا آنکه پدرش آیین اسلام پذیرفته است و یا آنکه خود وی در جوانی و یا در سالهای واپسین عمر مسلمان شده است، بسیار دشوار است و منابع ما در این باب دچار پریشانی و آشفتگی و گوناگونی است.

سید محمد رضا پسر محمد صادق حسینی موسوی رضوی طباطبایی تبریزی در کتاب «تاریخ اولاد الاطهار» خود که به سال ۱۳۰۴ هـ ق در تبریز به صورت چاپ لوحی در تبریز نشر یافته است، در باب خواجه رشیدالدین نوشته است که جدّ خواجه از جهودان قلعه خیبر بود و رسول خدا (ص) به او امان داد و به دست حضرت علی (ع) مسلمان شد، و اجدادش در همدان توطن کرده اند. خواجه در استعداد و فضیلت نظیر نداشته و خطوط را خوش می نوشته و شعر بسیار خوب می گفته و پنجاه و دو جلد از تصنیفات او را در مدرسه اش مدرّسین درس می گفته اند، و طبیب حاذق بوده و کتاب

توراة را ترجمه کرده، و همه جا به دلایل عقیده الزام و ردّ یهودان نموده است.^{۷۱}
 شیخ بدرالدین ابی محمد بن احمد العینی الحنفی در عقد الجمان فی تاریخ
 اهل الزمان آورده است: کان اصله یهودیاً من همدان ثمّ اسلم و هوشاب ابن ثلاثین
 سنة...^{۷۲}

عبدالحی بن عمادالحنبلّی در شذرات الذهب نوشته است: کان ابوہ یهودیا عطّاراً و
 فاشتغل هذا فی المنطق والفلسفہ و اسلم واتصل بغازان...^{۷۳}
 نظر ابن حجر در «الدرر الكامنه» همانند صاحب شذرات است و نوشته است: کان
 ابوہ عطّاراً یهودیاً، فاسلم هو واتصل بغازان فخدمه و تقدّم عنده بالطّب الی ان
 استوزره...^{۷۴}

ابن کثیر درباره او نوشته است: «کان اصله یهودیاً عطّاراً فتقدم بالطّب و
 شملته السّعادة حتّی کان عند خربندالجزء الذی لایتجزء و علت رتبته و تولی
 مناصب الوزراء و حصل له من الاموال والاملاک والسّعادة مالا یحد ولا یوصف و کان قد
 اظهر الاسلام و کانت لديه فضائل جمہ و قد فسر القرآن و صنف کتبا کثیره و...»^{۷۵}

مورخان ایرانی و فارسی نویس کمتر به یهودیگری او پرداخته اند و تنها ابوالقاسم
 عبداللہ الکاشانی نویسنده تاریخ اولجایتو که خود از دست پروردگان و منشیان و
 دستیاران رشیدالدین در تنظیم و تألیف جامع التواریخ بوده، و پس از مرگ ستمکارانه
 خواجه و به یقین پیش از وزارت یافتن پسرش غیاث الدین محمد میدان را خالی یافته و
 ناجوانمردانه دیباچه عرایس الجواهر خود را که به نام خواجه رشیدالدین به پایان
 آورده بود به نام تاج الدین علیشاه برگردانده و در کتاب تاریخ اولجایتوی خود کمر بر
 دشمنی سرور و ولی نعمت پیشین خود بر بسته، او را یهودی خوانده و مسلمانی او را
 مخدوش دانسته است که ما در دنباله سخن بدان خواهیم پرداخت.

و دیگر محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای در کتاب مجمع الانساب خود که به
 سال ۷۳۳ یا ۷۴۵ ه. ق تألیف کرده اشارتی به یهودی بودن خواجه نموده است. در دو
 نسخه از کتاب او یکی نشر میرهاشم محدث ارموی و دیگری نسخه دستنویس پاریس
 این اشارت او اندکی متفاوت است. در نشر محدث ارموی آمده است:

۷۱ - تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم. نوشته محمدجواد مشکور. تهران، ۱۳۵۲. ص ۱۳۵
 ۷۲ - ج ۲۲ به نقل از تاریخ العراق بین احتلالین. نوشته عباس المزوری. بغداد، ۱۹۵۳. ج ۱. ص ۴۵۵
 ۷۳ - ر.ک. به ۵۰. همین یادداشتها
 ۷۴ - ر.ک. به ۴۷. همین یادداشتها. ص ۱۴
 ۷۵ - ر.ک. به ۴۹. همین یادداشتها. ص ۸۷

اما نام وزارت بر وی [خواجه سعدالدین] بود و کار مملکت او [اولجایتو] بر صاحب فاضل مرحوم خواجه رشیدالدین طیب می‌رفت و دل و گوش سلطان بود و پیش از این دین موسوی داشت و به دولت سلطان محمد [اولجایتو] شرف اسلام یافت. نیکو خواجه‌ای و بزرگ حکیمی بود.^{۷۶}

دکتر زریاب خوبی از نسخه پاریس همان کتاب چنین آورده است: در اوایل دین موسوی داشت ولی چون به مملکت سلطان هم کنکاج شد و با ائمه اسلام بحثها کرد او را معلوم شد که دین حق و صراط مستقیم شریعت محمدی است و به شرف اسلام مشرف گشت.^{۷۷}

استاد شادروان مجتبی مینوی پس از بررسی منابع سرگذشت خواجه می‌نویسد: - در مآخذ عربی گفتگو از اسلام آوردن او می‌شود، ولی معلوم نیست که این او به کدام یک از دو نفر راجع است [یعنی خواجه رشیدالدین و پدرش]. از اینکه پسر به فضل الله موسوم بوده و پدر به عمادالدوله ملقب بوده، شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است.^{۷۸}

اگرچه «هو» بیشتر منابع عربی که مشاهده شده است آشکارا به خود رشیدالدین برمی‌گردد و داشتن نامهای مختوم به (الله) در میان یهودیان کمابیش رواج داشته است (مانند هیبة الله یا هبة الله پدر یا نیای سعدالدوله یهودی وزیر ارغون خان) و درواقع یهودیان در جهان اسلام برای پنهان داشتن دین خود بر فرزندان نامهای اسلامی یا اسلامی‌نما و یا از نامهای مشترک میان یهودیان و مسلمانان می‌نهادند و اگر نام عبری هم داشتند می‌کوشیدند در بیرون از جامعه مذهبی خود را به نامی از آنگونه مشتهر سازند، مانند سعدالدوله مزبور که خود مردخای و پدرش حریبه نام داشت.^{۷۹} اما با اینهمه نظر استاد به دور از اصابت نیست و در پی این را خواهیم شکافت.

از منابعی که یاد گردید چنین برمی‌آید که اسلام‌پذیری خانواده رشیدالدین و یا خود او از سده نخست هجری تا ۱۴ سال آخر عمر وی مورد مناقشه و ادعای تاریخ‌نویسان بوده است. اینک به بررسی یکایک این نظرها می‌پردازیم:

۱ - نظر طباطبایی بر آن است که نیاکان او در نخستین سالهای هجری مسلمان شده‌اند،

۷۶ - به اهتمام میرهاشم محدث. تهران، ۱۳۶۳. ص ۲۷۰

۷۷ - مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی. دانشگاه تهران - تهران، ۱۳۵۰.

۷۸ - ر.ک. به ۳ همین یادداشتها. ص ۳۲۱

ص ۱۲۴

۷۹ - ر.ک. به ۶۱ همین یادداشتها. ص ۸۰ به نقل از کهن صدق.

روحانی دانشمند شیخ آقا بزرگ تهرانی^{۸۰} به نوشته وی استناد جسته و نوشته الدرر الکامنه را مردود دانسته است اما:

۱- ۱ از سویی منابع طباطبایی که مبنای ادعای او بوده است شناخته نیست.
۲- ۱ و از سوی دیگر پدر و نیای رشیدالدین و شاید روزگاری خود وی لقب مختوم به الدوله داشته‌اند، همانگونه که نخست شادروان زکی ولیدی طغان محقق و دانشمند باشفرد مقیم ترکیه در مقاله رشیدالدین فضل‌الله «دایرة المعارف اسلامی» ترکی و سپس در ایران دکتر عباس زریاب خویی^{۸۱} بدرستی یادآور شده‌اند در آن روزگار در جهان اسلام به غیر مسلمانانی که در کارهای درباری و اداری پذیرفته می‌شدند تنها لقب مختوم به «الدوله» داده می‌شد، بنابراین بیگمان نیا، عمو و پدرش دست‌کم تا مدتی از عمر را یهودی بوده‌اند. خود رشیدالدین نیز در دوره گیخاتو (به روایت دنباله تاریخ شریانی ابوالفرج)^{۸۲} و ارغون (مجله مطالعات یهود - Revue des etudes juives برگرفته از منابع کهن یهود)^{۸۳} به رشیدالدوله ملقب بوده است.

۳- ۱ بسیار دور از ذهن است که یهودی بودن نیاگان در سالهای نخست اسلامی در سده هشتم هجری بر دشمنان او آشکار بوده باشد و با استناد به چنان پیشینه دوری باور اسلامی او را مخدوش جلوه دهند.

۲- نظر مؤلف عقدالجمان آن است که خود او در سی سالگی به اسلام روی آورده است. اگر تاریخ تولد او را در ۶۴۸ ه. ق پذیرا باشیم اسلام آوردن او [۶۷۸ ه. ق] مقارن با واپسین سالهای فرمانروایی اباقاخان خواهد بود (۶۸۰)

۱- ۲ همانگونه که پیشتر آمد، دنباله نویس تاریخ ابوالفرج ابن عبری نوشته است که یهودیی به نام رشیدالدوله تأمین نیازمندیهای دربار گیخاتو را به عهده گرفت و با ثبات و جدیت بی‌نظیر بر سر آن کار ایستاد و از دارایی خویش آن نیازمندیها را فراهم آورد و در این راه دار و ندار خویش را از کف داد و چون صاحب دیوان وزیر گیخاتو توانست طلب او را از خزانه خالی ادا نماید و از ولایات نیز مالی فراهم نیامد رشیدالدوله بناچار گریخت.

۸۰ - الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۳، ص ۲۷۰ - نجف، ۱۳۵۷ ه. ق.

۸۱ - ر.ک به شماره ۷۷. همین یادداشتها ۸۲ - ر.ک. به شماره ۶۴. همین یادداشتها

۸۳ - ر.ک. به شماره ۶۱. همین یادداشتها

۲-۲ دکتر حبیب لوی در تاریخ یهود ایران با استناد به منابع یهودی می‌نویسد: (در روزگار ارغون) خود سعدالدوله با کمک یهودی دیگری به نام رشیدالدوله ریاست اداره امور ارزاق را داشتند.

این هردو رشیدالدوله جز خواجه رشیدالدین فضل‌الله نمی‌تواند باشد؛ اما دکتر لوی در باب یهودی‌الاصل بودن خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر که صداقت ایمان یهودیان نومسلمان را که (به محله بر ساخته او در سلطانیه که بیش از هزار خانه و یک مسجد با دو مناره زیبا، یک مدرسه وسیع و آشپزخانه و بیمارستان داشت) پناه می‌آوردند با گوشت قاطر پخته شده در شیر [شاید گوشت شتر پخته شده در دوغبا] می‌آزمود تردید روا داشته و نوشته است: اگر ادعای بعضی مورخین که منشاء رشیدالدین را یهودی می‌دانند بی‌اساس نباشد... و این نشانگر آن است که یهودیگری رشیدالدین و پدرانش در منابع یهودیان (از جمله دائرةالمعارف یهود که گزارش سعدالدوله با بسط تمام در آن آمده است) انعکاسی ندارد.

۳- مؤلف تاریخنامه هرات^{۸۴} که به یهودی و یا یهودی‌تبار بودن او اشاره‌ای ننموده و همواره از او به احترام یاد کرده، چند بار لقب او را رشیدالدوله و یکبار رشیدالدین آورده است.

۴- نظر ابن عباد در شذرات و ابن حجر در درر الکامنه آن است که او پس از اسلام آوردن به غازان خان پیوسته است. این احتمال چندان مردود نیست زیرا هنگام مرگ ارغون خان اما اندکی پیش از آن امیران مغول سعدالدوله را کشتند، و در پی آن رویداد گروهی از گماشتگان او در ولایات مختلف و جمعی از یهودیان کشته شدند و یا در معرض آزار و یغما و غارت قرار گرفتند، منابع گوناگون و از جمله جامع التواریخ این را تأیید می‌کند.

مؤلف تاریخ یهود با استناد به تاریخ یهود گرایتز بر آن است که «در آن روزگار در ایران و سرزمینهای زیر سلطه مغولان بویژه آذربایجان یهودی‌کشی بزرگی به راه افتاده و در آذربایجان هشتاد هزار یهودی کشته شده است و هفتاد هزار تن از آنان ترک مذهب کرده و یا متواری و فراری شده‌اند». اگر آنچه که در پی خواهد آمد این احتمال را ضعیف یا مردود نسازد می‌توان گفت شاید رشیدالدین نیز در همین

دوره اسلام پذیرفته است.

۵- ابن کثیر و شبانکاره‌ای [در نسخه چاپ شده اثرش] بر آنند که او در روزگار اولجایتو (۷۰۴-۷۱۶ ه. ق) موفق به درک حقیقت شده و سعادت قبول اسلام یافته است. اما در نسخه دیگر اثر شبانکاره‌ای آمده است [ولی چون به مملکت سلطان هم کنکاج شد...، ممکن است اشاره به دوره غازان باشد، زیرا او (گذشته از احمد که حکومت کوتاهی داشت) نخستین کس از ایلخانان مغول است که مسلمان شده و از سوی مسلمانان سلطان نامیده شد و دخالت رشیدالدین در کارهای مهم کشور نیز در روزگار او آغاز شد.

خود رشیدالدین بر رغم آنکه ماجرای ایمان آوردن ولی نعمت خویش غازان خان را با آب و تاب گزارش کرده و چندین بار در سرگذشت و تاریخ دوران وی به نومسلمانی او اشاره نموده است^{۸۵}، هیچگاه و در هیچیک از نوشته‌های خویش به یهودی‌تبار یا یهودی بودن و اسلام آوردن خویش اشارتی نکرده است. و تنها در یکی از نامه‌های منسوب به او (که البته اصالت مجموعه آن نامه‌ها مورد تردید نیز قرار گرفته است و ما در گزارش آثارش بدان پرداخته‌ایم) خطاب به مولانا عقیف الدین بغدادی سخن از توبه کردن او است در روزگار جوانی و اینگونه: «... بعد ما معلوم کند که چون در اوان شباب و زمان جوانی بر موجب «تبتل الیه تبتیلاً»^{۸۶} در گوشه اختزال و کلبه اعتزال متواری گشته بودم و از ذمائم افعال و قبايح اعمال بر مقتضای «توبوا الی الله توبه نصوحا»^{۸۷} تائب شده و خرقه تقوی را از وسخ دنیا به آب انابت «و ثیابک فطهر»^{۸۸} شسته و دل را به موعظه «والرجز فاهجر»^{۸۹} از اوزار استکبار و آثام جمع حطام دور گردانیده و بدین وسیله گل عرفان و شکوفه ایمان در چمن جان و باغ روانم می شکفت... و نهال باغ بلاغت و زلال جویبار براعتم خضرتی تمام داشت و اصداف مطالبم پر از دُرر مآرب بود... و هرچند که می آمد اسباب نعمت و ذخایر دولتم زیادت می شد و قصور اقبال و ثغور آمالم معمور می گشت و در علو جاه و رفعت قدر به مقامی رسیدم که شرف کسی بیش از آن متصور نشود و نباهت ذاتی زیادت از آن ممکن نگردد و دست ندهد...» آیا این اشارت به توبه از باورداشت پیشین و پذیرفتن

۸۶- قرآن مجید. سورهٔ ۷۳. آیهٔ ۸

۸۸- قرآن مجید. سورهٔ ۷۴. آیهٔ ۴

۸۵- جامع: همین نشر. ص ۱۲۵۵، ۱۳۳۲

۸۷- قرآن مجید. سورهٔ ۶۶. آیهٔ ۸

۸۹- قرآن مجید. سورهٔ ۷۴. آیهٔ ۸

اسلام است؟ اما هر مسلمانی نیز می‌تواند و ممکن است در بخشی از عمر خویش از «ذمائم افعال و قبیح اعمال» توبه نصوح کند!

در همان منبع نشانه‌ها و قرینه‌های دیگر از سبقت مسلمانی رشیدالدین وجود دارد. به عنوان مثال: هنگام بازگشت از سفر هند از مولتان نامه‌ای به مولانا قطب‌الدین مسعود شیرازی نوشته است. این سفر بنا به روایت خود او در روزگار فرمانروایی ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰ ه. ق) انجام گرفته. خود مکاتبه کردن، آن هم دوستانه با قطب‌الدین شیرازی که از عالمان دین بوده است، نشان و دلیل مسلمانی او است در همان روزگار، بیرون از آن در همین نامه بارها و بارها به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد جسته و در آن آورده است که در مجلس بزم سلطان علاءالدین را از میخواری منع کردم....

در نامه دیگری که به سال ۶۹۰ ه. ق در باب گسیل داشتن پزشکی به نام ابن مهدی برای اداره داروخانه دارالشفای همدان به مردم آن شهر نوشته است خود را از «حکام اسلام» به شمار آورده است و چنین: «...دارالشفای داروخانه همدان که ما در آن بلده احداث و انشاء کرده‌ایم... به جهت آن است که مراسم اقتناء مناهج خیرات مسلوک داریم... چه تعهد رنجوران در ذمّت حکام اسلام... است»^{۹۰}. این نامه از قیصریه روم [آناتولی] نوشته شده است و گمان می‌رود که مربوط به دوره گیخاتو باشد که او پس از سلطنت یافتن به سال ۶۹۰ ه. ق دو سال در آن سرزمین اقامت داشت.

در همان کتاب^{۹۱} نامه‌ای از معین‌الدین پروانه به او مندرج است که فاقد تاریخ است اما خود معین‌الدین به سال ۶۹۶ ه. ق مرده است. بناچار این نامه باید پیش از آن تاریخ نوشته شده باشد. در این نامه پروانه او را: رشیدالحق والدین خلدۀ الله تعالی فی الخافقین ظلّال جلاله الی یوم الدّین بحقّ محمد و آله الطّاهرین خطاب کرده است. چنین خطاب جز به مسلمان مناسبتی ندارد.

رشیدالدین در کتاب مجموعه الرشیدیّه خویش (که نسخه‌ای از متن عربی آن در کتابخانه ملی پاریس موجود و کاترمر در مقدمه جانانه خویش بر بخشی از جامع التواریخ که به سال ۱۸۳۶ در پاریس منتشر ساخته از آن سود جسته است و بخشهایی از آن مقدمه به همت دکتر منوچهر مرتضوی به فارسی ترجمه شده است و ما به عنایت وی از آن بهره‌مند گردیده‌ایم) این اطلاعات را به ما می‌دهد که از ایام

کودکی تحت تأثیر فضیلت و تقوای پدرش دلبستگی شدیدی به دین اسلام در خود احساس کرد و با حدّت و حرارت به تفکّر و تأمل درباره قوانین و قواعد اسلامی اشتغال می‌ورزید، و سعی داشت کلیّه احکام و تعلیمات و قواعد دین مبین را به موقع عمل بگذارد. رشیدالدین که مشتاق بود در زوایای اسرار و مبهمات قرآن نفوذ کند و روح عرفانی آیات قرآنی را دریابد در مجامع علماء حضور می‌یافت و حریصانه از مباحثات آنان طرفها برمی‌بست و فواید مقتبس از آنان را با حاصل تأمل خود منضمّ می‌ساخت...»

کاترمر این همه را از نسخه ۳۵۶ کتابخانه ملّی پاریس که اینک شماره ۲۳۲۴ دارد، ورق ۵۴۷ و R ۱۱۹ نقل کرده است.

رشیدالدینی که چند سال پیش از این نوشته‌ها در عهد اولجایتو و یا غازان و یا اندکی پیشتر از آن یهودی بود و خود مسلمان شده بود و بیگمان اگر چنان بود همه مردم روزگارش و بویژه ایلخان مغول و پیرامونیان او و دشمنان پرکینه خود او بر آن واقف بودند، چگونه می‌توانست مطالبی اینگونه و دروغهایی بزرگ بنویسد، برگردان عربی آن را فراهم آورد و همه ساله نسخه‌های متعدد از فارسی و عربی آن بنویسند و در سراسر جهان اسلام پراکنده سازد و چنین دروغگویی چگونه می‌توانست مورد اعتماد و اطمینان و محرم اسرار «گوش و دل» ایلخان باشد، و چگونه ممکن است بزرگان و درباریان حرمتش را محفوظ دارند و دست کم هشتاد و چند تن از عالمان روزگارش اعم از شیعه و سنی و با مشربهای گوناگون بر این دروغهای آشکاراو صحّه گذارند و بر آن تقریظ نویسند، کسانی چون قطب‌الدین محمود شیرازی (با همه آنکه به مطایبه بر یهودی تبار بودن او اشارتی می‌کرد و کنایتی می‌زد) ۹۲ و ابن مطهر علامه حلّی و...؟ این باورکردنی نیست.

اگرچه آرای فراهم آوردندگان منابع ما که آنها را بر شمردیم گوناگون و متشتت است و از همه آنها این به دست نمی‌آید، اما پس از تطبیق آنها و با توجه به دیگر قرائن و نشانه‌ها می‌توان به حدس صائب دانشمند شادروان مینوی بازگشت و پذیرفت که به احتمال بسیار زیاد پدر رشیدالدین مسلمان شده بوده است و خود وی از آغاز نوجوانی مسلمان و مسلمان زاده بوده است. عملکرد او در دوران زندگانی پرحاصلش نیز این دیدگاه را استوار می‌دارد. زیرا که او در چندین جای آثار خویش (بدون آنکه

چندان بدان پرداخته و در آن زیاده‌روی کرده باشد که به گریز از پیشینه و سند تبرئه خویش‌تنش تعبیر گردد) به آرای یهودیان پاسخ داده و ادعاهای آنان را در برابر اسلام مردود و آنان را ملزم ساخته است.^{۹۳} و نیز همو راهی برای آزمودن اسلام راستین یهودیان نومسلمان یافته و باب کرده و از آن رو کینه دورویان و مزوران آنان را بر علیه خویش برانگیخته است. نیرنگ بازی یهودیانی چون نجیب‌الله طیب و کوشش او برای فراهم آوردن زمینه قتل خواجه بیگمان از همینجا نشأت گرفته است. تشویق دانشوران و عالمان و پرداختن به خیرات و مبرات و برجای گذاشتن موقوفه‌های عظیم در تبریز، سلطانیه و دیگر شهرها نشان از ایمان راستین او دارد. بنابراین چه در مسلمانی پیرو پدر بوده باشد و چه خود اسلام پذیرفته باشد چنین به نظر می‌رسد که به قول دکتر زریاب خویی^{۹۴} «از روی یقین و اعتقاد مسلمان شده بوده است».

خواجه رشیدالدین در یکی از نوشته‌های خویش به دسیسه‌هایی که بر علیه او چیده می‌شد اشارتی کرده است، و در آن از کسی (که نامش را نبرده) گله کرده است که می‌کوشیده است او را در نظر مسلمانان مرتد و ملحد جلوه دهد (مجموعه فوق). ورق ۱۶۳۷). شاید آن کس خواجه سعدالدین بوده است، اما دانسته نیست که وی به یهود دیگری رشیدالدین نظر داشته است یا فلسفه‌گرایی او. فلسفه‌گرایی خواجه نیز یکی از اتهامات او است. ابن حجر در الدرر الکامنه نوشته است: «له تفسیر علی القرآن فسرّه علی طریقه الفلاسفه و فنسب الی الالحاد». همو به نقل از ذهبی آورده است:

«و کان الشیخ تاج الدین الافضلی (عبدالرحمن بن محمد بن ابی حامد التبریزی الشافعی، ۶۶۱ - ۷۱۹ ه. ق) یذمه و یرمیه بدین الاوائل». ابن کثیر درین باره نوشته است: «ولکن قد نال منه خلق کثیر من الناس و اتهموه علی الدین و تکلموا فی تفسیره... و لا شک انه کان مخبطا و مخلطا و لیس لدیه علم نافع و لا عمل صالح».

مؤلف شذرات‌الذهب نیز به منطق و فلسفه خوانی او اشاره کرده است. بی‌گمان رشیدالدین طیب و حکیم و با مقوله‌های فلسفی آشنا، اما معتقد به کلام اسلامی و در زمینه اندیشه و تفکر پیرو امام زین‌العابدین ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی بود. او در رساله چهاردهم «التوضیحات الرشیدیّه» از نظرگاههای امام محمد غزالی به

شیوه‌ای عالمانه دفاع کرده و به معارضان و طاعنان او استادانه پاسخ گفته است^{۹۶}، اگر او نیز همانند امام غزالی از ابزارها و اصطلاحات و مقوله‌های فلسفی در بیان اندیشه‌های خود سود می‌جسته و همانند او با فلسفه مخالف بوده است، یکی از شرطهای صلاحیت فقیهان مقیم ربع رشیدی آن بوده است که «قطعاً پیرامون درس فلسفه نگردند و نخوانند و به آموختن آن رغبت نمایند و اگر آموخته باشند ایشان را تعیین نکنند»^{۹۷}.

علامه قطب‌الدین محمود شیرازی عالم، فقیه، منجم، ریاضی‌دان و عارف نامی سده هفتم و هشتم (متوفای ۷۱۰ ه. ق) که از یاران خواجه سعدالدین ساوی بوده و با رشیدالدین میانه‌چندان خوبی نداشته^{۹۸} و گاه کنایه‌های ناگواری نثار رشیدالدین می‌کرده، در تقریظ خویش بر کتاب «توضیحات الرشیدی» خواجه که شامل تفسیرهای او بر آیات قرآنی نیز می‌باشد، چنین نوشته است: «چنین گوید احوج خلق الله الیه محمود بن مسعود... که در مجموع فوایدی که این مجلد شریف و کتاب لطیف بر آن مشتمل است از دستور عالم منبع الجود والکرم، معدن الفضل والحکم، مستخدم ارباب السیف والقلم مرجع وزراء العرب والعجم، مظهر الامن والامان، ناشر العدل والاحسان، افضل و اکمل ایران خواجه رشیدالملک والدین، عمادالاسلام والمسلمین، ابوالخیرات باری‌المبرات، الحاوی للریاستین الحکمیة والحکمیة، الجامع للفضلین العلمیة والعملیة، الواصل الی اقصى مراتب الداریة والتفهیم، المستغنی بالتأیید الالهی عن الاکتساب والتعلم لازالت شمس جلاله مشرقه منيرة... از نتایج طبع زخار در قلم گهربار آورده... بر لطایف آن کلم و بدایع آن حکم اطلاع افتاد حقاً و ثم حقاً که در غایت متانت و نهایت بلاغت است و از سرکمال دانش و علم الهامی که اشرف انواع علم است که (و علّمانه من لدنا علماً)^{۹۹} صادر گشته... و اما آنچه رسایل بدان مشتمل است بعضی آن است که از مفسران نقل فرموده نقلی است درست، موافق کتب تفسیر، و بعضی آن است که در کلمات علما و حکما موجود است لکن مجمل و مرموز و به تفصیل و توضیح و تدقیق محتاج و تا این غایت بر حقایق دقیق آن چنانکه باید هیچکس از اصحاب فضل و کیاست فضلاً عن غیرهم اطلاع نیافته و

۹۶ - ر.ک. به ۷۷. همین یادداشتها. مقاله استاد مهدی محقق. ص ۲۲۴

۹۷ - وقفنامه ربع رشیدی. چاپی. ص ۱۷۴

۹۸ - نقد حال: مجتبی مینوی. ص ۳۲۴. ملاقطب شیرازی

۹۹ - قرآن مجید. سوره ۱۸. آیه ۶۵

موجب تردّدات ایشان بوده و به سبب توضیح و بیانی که فرموده آن تردّدات برخاسته و آن اشکالات مرتفع گشته... الخ»^{۱۰۰}

در این بخش خواجه رشیدالدین مؤلف جامع التّواریخ شناسانده شد، اما باید افزود که بیگمان این کتاب عظیم را وی به تنهایی تألیف و تدوین نکرده است و کسان بسیاری برای گردانیدن مواد مورد نیاز مغولی، ترکی، چینی و عربی و شناسایی منابع لازم در زبانهای مختلف و شاید تلخیص و به یقین تحریر آنها با وی یاری کرده‌اند. شمس الدّین کاشانی که کوتاه شده‌ای از بخش مغول جامع التّواریخ را از تاریخ قبایل تا روزگار اولجایتو به نظم درآورده در باب چگونگی تألیف جامع التّواریخ چنین سروده است:

همه بستد و کرد فکر اندر آن	بپیوست با گفته دیگران
ز بیدار و داننده ترکان پیر	ز تاریخ دان مردم یادگیر
بنزدیک هر میر و هر مهتری	ز ترکان درین باب بُد دفتری
ازیشان همه بستد و نقل کرد	ورا رهنمایی درین عقل کرد
نویسنده ترکی و پارسی	همانا که بودند دوبارسی
که از بهر این کار بنشانده‌شان	به سر بر زر و گوهر افشانده‌شان
دو سه سال بود اندرین جستجوی	نمی‌کرد باکس جز این گفتگوی ^{۱۰۱}

چنانکه از نظم سست مایه شمس الدّین کاشانی برمی آید شصت تن در نوشتن جامع التّواریخ همکار و یار خواجه رشیدالدّین بوده‌اند، گروهی فارسی و گروهی ترکی نویس (یعنی ترک و مغول). متأسفانه نام هیچیک از آن شصت تن را که بیگمان در فراهم آوردن مایه نخستین جامع التّواریخ سهمی بزرگ و نقشی عمده داشته‌اند نمی‌دانیم. به احتمال نزدیک به یقین تمامی تاریخ مبارک غازانی (جلد نخست جامع التّواریخ که شیوه نگارش آن با متن دیباچه‌ها و مقدمه‌های وقف‌نامه ریع رشیدی (که بخشی از آن به خط خود خواجه است) و مقدمه طبّ اهل ختا (تانگسوقنامه ایلخان) ماندگی بسیار دارد، پرداخته و نوشته یا تقریر کرده خود خواجه رشیدالدّین فضل‌الله است. اما در عین حال تأثیر آثار گردانیده شده از زبانهای دیگر بویژه مغولی و در بخشهای برگرفته شده از «جهانگشای جوینی» تأثیر نثر آن کتاب بخوبی هویدا و آشکار است. برخلاف ترجمه‌های فاخر و ادیبانه سده‌های پیشین برگردان نوشته‌های مغولی برای جامع التّواریخ به نثری ساده و باصلاح تحت‌اللفظی و بسیار نزدیک به

زبان گفتاری انجام گردیده است، به عنوان مثال اینگونه نثرها را می توان در صفحه های زیر دید:

۹۰ تا ۹۳، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۹، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۱، ۲۵۷ و...

و گاه چنین برمی آید که گرداننده متن را بدرستی دریافته و یا بدرستی از عهده ترجمه آن برنیامده است و در نتیجه عبارت مبهم و تابدار شده است (ص ۹۱ و ۹۲ و ۱۲۵، ...). بیگمان در جلد دوم جامع التواریخ سهم همکاران خواجه بیشتر بوده است، و احتمال آن می رود که او بخشهایی از جلد دوم بویژه تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان و سلجوقیان را از روی متنهای پیشین برنویسانده است و خود در نوشتن آنها نقش چشمگیری نداشته؛ و شاید تنها آنها را از نظر گذرانده است؛ و این نکته از نثر آن بخشها نیز برمی آید. اگرچه تأثیر بی چون و چرای نثر متون منبع را نیز نباید از دیده دور داشت. شیوه نثر خواجه در تاریخ اقوام این جلد یعنی تاریخ اغوزان، فرنگان و پاپها، چین و هند و یهود بار دیگر بیشتر به چشم می خورد؛ و چه بسا این بخشها نیز از ناآگاهی ما از سرچشمه های آنست.

پس از قتل خواجه که دسیسه گران زمان زمینه آن را فراهم ساختند و بر اثر آن بنیاد خیر عظیم او را در ربع رشیدی تبریز و خانه های فرزندان و کسان او را نخست غارت و سپس ویران کردند، و نوشته های ارجمند او را به بهانه های واهی به آتش کشیدند و یاران و دوستداران و ستایندگان او را در سراسر سرزمینهای تحت حکومت ایلخانی ایران در معرض فشار و آزار قرار دادند، و به عنوان مثال در بغداد ابن خوام طیب و ریاضی دان و ادیب را به گناه آنکه خواجه را ستوده بود به کفر متهم ساختند و به آزارش پرداختند، و تا او زری هنگفت نثار قاضی القضاات نکرده و از نوبه اسلام! دریامده بود رهایی نیافت.^{۱۰۲}

آثار دیگر خواجه رشیدالدین فضل الله

خواجه رشیدالدین فضل الله افزون بر جامع التواریخ، نوشته های بسیاری در زمینه های گوناگون مانند: تفسیر، فقه، کلام، حکمت، پزشکی، داروشناسی و کشاورزی داشته

است که برخی از آنها تا روزگار ما بازمانده و برخی بر اثر دستبرد حوادث نابود شده یا تاکنون یافته نشده است.

خود وی در وقفنامهٔ ربع رشیدی آثار خویش را نه عنوان در شش مجموعه شناسانده که همه به دو زبان فارسی و عربی تدوین شده بوده است:

۱- مجموعهٔ رشیدیّه مشتمل بر چهار کتاب ۱- توضیحات ۲- مفتاح التفاسیر ۳- سلطانیّه ۴- لطایف.

۵- جامع التّواریخ

۶- آثار و احیاء

۷- بیان الحقایق

۸- تحقیق المباحث در چند مجلد

۹- اسؤله و اجوبه در چند مجلد

در همان منبع از رسالهٔ فتوحات، رسالهٔ معراج، رسالهٔ نفایس الافکار و رسالات در باب کمال نفس بعد از مفارقت نیز نام برده است، که از آن میان رسالهٔ فتوحات را بخشی از کتاب لطایف شناسانده است. گمان می‌رود که باقی این رساله‌ها نیز بخشهایی از آن یا دیگر نوشته‌های او بوده است. در جای دیگر از جامع التّصانیف رشیدی مشتمل بر صورالاقالیم (نقشهٔ کشورها) و صورالبلدان (نقشهٔ شهرها) یاد کرده است. گمان می‌رود منظور از جامع التّصانیف مجموعهٔ آن نه جلد و منظور از صورالاقالیم و صورالبلدان بخش پایانی و گم شدهٔ جامع التّواریخ باشد.

استاد روانشاد مجتبی مینوی برخی از آثار وی را جز جامع التّواریخ در کتابخانه‌های ترکیه و اروپا رؤیت و معرفی کرده اند:

۱- توضیحات رشیدیّه، روایت عربی، مشتمل بر نوزده رساله یا مقاله «غالباً در امور و مباحث دینی و از آن جمله بعضی در تفسیر سوره‌های کوچک قرآن یا آیه‌های مورد بحث»

۲- مفتاح التّفاسیر، روایت عربی محتوی رسایل و مقالاتی در مباحث دینی از قبیل خیر و شر، جبر و قدر، تناسخ و حشر، سعادت و استبداد و غیره...

۳- کتاب سلطانی روایت فارسی که این کتاب هم غیر از آنچه که مربوط به «خصال پادشاه اسلام و احوال شخص مصنّف است عموماً در مباحث دینی است و جدولی در شعب انساب اولیا و خلفا و جداولی در شجرهٔ انساب اقوام و طوایف

نیز دارد»

۴ - بیان الحقایق، روایت عربی که آن هم در مباحث دینی است اما «رساله یازدهم آن در باب جدری و حصبه» است.

۵ - نسبنامه انبیاء و ملوک و سلاطین، روایت فارسی که به ظاهر بخشی از جامع التواریخ است.

۶ - کتاب طب اهل ختا (تانگسوق نامه)

۷ - مکاتیب رشیدالدین «که آن را پس از مرگش محمد ابرقوهی جمع آوری کرده است. شادروان مینوی آن را بر ساخته و معمول دانسته اند.

آن استاد فقید بر مبنای مقدمه توضیحات رشیده آثار دیگری از وی نام برده که نسخه ای از آنها نیافته است:

۱ - اخبار و آثار (که گویا همان آثار و احیاء است)

۲ - کتاب ادویه مفردة مغولی

۴ - کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی

شادروان زکی ولیدی طغان نام کتاب اخیر را «کتاب سیاست و تدبیر ملک ختایان» نامیده است. و همو روایت فارسی کتاب لطایف الحقایق خواجه را نیز رؤیت و معرفی کرده است.

بر اینهمه کتاب وقفنامه ربع رشیدی را نیز باید افزود که قسمت هایی از آن به خط خود خواجه رشیدالدین است. آنچه از میان آثار دیگر خواجه جز جامع التواریخ منتشر شده به قرار زیر است:

۱ - مکاتیب به کوشش مولوی محمد شفیع، لاهور ۱۹۴۷، که همان کتاب بار دیگر به اهتمام کتابشناس نامی آقای محمدتقی دانش پژوه با نام سوانح الافکار در تهران به سال ۱۳۵۸ نشر یافته است.

۲ - طب اهل ختا (تانگسوق نامه) چاپ عکسی، به اهتمام شادروان مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۰.

۳ - وقفنامه ربع رشیدی، چاپ عکسی به اهتمام شادروان مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۵۰.

۴ - وقفنامه ربع رشیدی، چاپ حروفی به اهتمام شادروان مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۵۰.

۵- لطایف الحقایق، به اهتمام غلامرضا طاهر، تهران ۱۳۵۷.

۶- بخشهایی از کتاب اسؤله و اجوبه چاپ عکسی، به اهتمام زکی ولیدی طغان در:

Islam tetkikleri Enstitüsü Dergisi, Cild: 3, cüz 3 - 4 - İstanbul. 1966

داراییها و بنیاد نیکوکاری خواجه رشیدالدین

همانگونه که در جامع التواریخ و دیگر منابع آمده است، پدر و نیای خواجه هردو صاحب لقب بوده‌اند، پدرش عمادالدوله و نیایش موفق الدوله و هردو پزشک بوده‌اند و پیش از گشودن دژهای اسماعیلیان به دست هلاگوخان، در دربار پادشاهان آن جماعت می‌زیستند. اگرچه خود خواجه اشاره کرده است که آنان و خواجه نصیرالدین طوسی «بغیر اختیار در آن ملک افتاده بودند» اما این سخن چندان هم استوار نیست، زیرا فرمانروایان پسین اسماعیلی، برخلاف زندگی ساده و بی‌پیرایه رهبران نخستین آن گروه، گویا بویژه پس از جلال‌الدین حسن نومسلمان، همانند دیگر شاهان و فرمانروایان، سازمان درباری به نسبت مفصلی داشتند و همه تشریفات و رسم و آیینهای دربارهای آن روزگار را برپا می‌داشتند، وزیران فاضل و کاردانی به کارگماشته بودند و گروهی از دانشمندان و پزشکان و منجمان در دربار آنان مقیم بودند.

نسوی مؤلف سیرت جلال‌الدین منکبرنی^{۱۰۳} در گزارش سفارتی که بدانجا داشته، آگاهی‌هایی (اگرچه نه چندان گسترده) درباره دربار اسماعیلیان به دست داده است. به نوشته نسوی از میهمانان پیشواز می‌شده و هنگام گفتگو با سفیر، وزیر بر دست راست و سفیر بر دست چپ سلطان می‌نشسته و سخن نخست از آن وزیر بوده است. به سفیران خلعت و صله می‌داده‌اند. نسوی در آن سفارت سه هزار دینار نقد و چهارصد گوسفند ماده نصیب یافت؛ و به همراهان او سی پاره خلعت دادند. بی‌گمان دانشوران و پزشکان دربار اسماعیلی نیز از آنگونه بخشش‌ها بی‌بهره نمی‌ماندند. و چون مغولان دانشمندان را بزرگ می‌داشتند، همانگونه که خود رشیدالدین آورده است: پدر و نیای او همانند خواجه نصیرالدین پس از پایین آمدن از دژ اسماعیلیان با مهربانی و «سیورغامیشی» هلاگو روبرو شدند؛ و وی فرمان داد چهارپایانی در اختیار آنان قرار گیرد تا آنان اهل و عیال و داراییهای خویش را بگیرند و با وی همراه گردند.

باید آورده‌های پدران خواجه را از دژهای اسماعیلی هسته نخستین ثروت خاندان او دانست. پس از آن نیز آنان در دربار ایلخانان مغول حضور داشتند و با توجه به ویژگیهای قومی آنان در گردآوری ثروت و دست و دل بازی ایلخانان درباره کارگزاران راست دل و مورد اعتماد و اطمینان باید خانواده خواجه پیش از به دوران رسیدن وی

ثروتی قابل انباشته باشند، و چون مغولان مردمی دشت نشین و گله و ستوردار بودند و بدان اهمیت می دادند و ملک و زمین در نظر آنان جلوه‌ای نداشت، بخشی از باغها و زمینهای بی حد و اندازه و بی شماری که از املاک خاصه (دولتی - سلطنتی) فرمانروایان پیشین که به دست آنان نابود شده بودند به آنان تعلق می یافت، به کارگذاران خویش می بخشیدند و آنان از آن زمینها، به ثروتهای هنگفتی دست می یافتند، به گونه‌ای که گاه آن دارایی و ثروت رشک اداری پیشگان بی نصیب یا کم نصیب بومی و بندرت ترک و مغول را برمی انگیخت و آنان را به دم تیغ ایلخان می دادند. خانواده جویی از آن زمره بودند که بدانگونه به همه چیز دست یافتند و از این راه جان بر سر آنچه که انباشته بودند نهادند و همه را یکسره از کف دادند.

اگرچه دنباله نویس تاریخ ابن عبری بر آن است که رشیدالدین تمام دارایی خویش را در راه رنگین داشتن خوان گیخاتو خان بر باد داد، اما باید پذیرفت بخشی از اندوخته‌های پدران از این آفت ایمن و برای وی به جای مانده باشد. خود وی در روزگار غازان و اولجایتو پایگاهی والا یافت و از بخششهای آن دو ایلخان برخوردار گردید. بخش بزرگی از این بخششها ملک بوده است، چنانچه خود به گواهی این می نویسد: «هرچه این ضعیف پیش از این تاکنون بر ابواب البر که به هر موضع ساخته، وقف کرده است، تمامت در ایام دولت پادشاهان ماضی... و عهد همایون پادشاهان ایشان به دست آورده، خصوصاً در این عهد همایون که این انعامات و صدقات از اموال و املاک که پادشاه اسلام... در حق این ضعیف سیورغامیشی فرموده زیادت از حد وصف است و آنچه بواسطه اعزاز و اکرام و مرحمت و سیورغامیشی که در حق این ضعیف فرموده و می فرماید همواره مال بر مال و جاه بر جاه افزوده و می افزاید».^{۱۰۴}

آنچه را نیز که به نقد دستیاب وی می شد یا زمین می خرید یا صرف آبادانی زمینهای بایر و متروک می کرد. [اگر ضعف سندیت نامه‌های او را نادیده بگیریم و یا دست کم بخشی از آنها را حقیقت بینگاریم] گذشته از ایلخانان کسان دیگری نیز چون شاهان هند و مصر به پاس مقامی که در دربار ایلخانی داشت (و لابد از کشش او به ملک و زمین و زمینداری آگاه بودند) املاکی به وی بخشیده بودند^{۱۰۵}. وی در وقف نامه ربع رشیدی چگونگی تملک (بیع شرعی، انشاء، احیاء) خود را بر چند فقره از زمینهای وقف شده بازگفته است. دانسته نیست که آیا خواجه رشیدالدین، سلطان

محمود غازان را ترغیب کرده بود که بنیاد خیر و ابواب البر بنا نهد یا به گفته خواجه او خود پس از زیارت بارگاه امام هشتم (در خراسان) و حضرت امیر (ع) در نجف و... بدان فراست افتاد و این اندیشه از او به خواجه انتقال یافت و خواجه از وی پیروی کرد. به هر حال نخست غازان خان در غرب شهر تبریز در جایی که شنب یا شم و یا به زبان امروزی تبریزیان شام غازان نامیده می شد، گوری برای خویش و در کنار آن مسجد جامع، دو مدرسه برای شافعیان و حنفیان، خانقاه، دارالسیاده، رصدخانه، دارالشفاء، کتابخانه،... و گرمابه ای سییل (رایگان) ساخت، که بیرون نگهداری آن سازمان و هزینه کارکنان آن مقرر داشته بود از درآمد املاک وقف شده بر آنجا، برای صد کودک مکتب قرآن خوانی دایر گردد، و برای مرغان صحرایی چینه افشانه شود، و به پانصد بیوه زن هریک سالانه چهار من پنبه داده شود و... نیز خانقاهی در بوزینجرد همدان، و شاید خانقاهی در بغداد دایر و ملکهای بر آنها وقف و خواجه رشیدالدین را بر اینهمه متولی گردانیده بود.^{۱۰۶} خواجه رشیدالدین نیز شاید به پیروی از غازان خان با هزینه کردن «نقد ریزه های مال خود»^{۱۰۷} که بیگمان مبلغ هنگفتی بود بنیاد خیر بسیار بزرگی در جانب شرقی شهر تبریز، نزدیک ولیان کوه، در جوار محله شش گیلان یا شش گیلان بنا نهاد. این بنیاد خیر از سه بخش عمده: ربع رشیدی، ربض رشیدی و شهرستان رشیدی تشکیل شده بود. وی به ظاهر تمامی املاک خویش را جز آنچه که پیشتر بر بنیادهای خیر دیگر مانند مسجد جامع رشیدی در محله شش گیلان تبریز و دیگر «بقاع خیر شهر تبریز، ابواب الخیر همدان و یزد» در چند مرحله (و بنابر آنچه که از وقف نامه وی برمی آید، یک مرحله و عمده آن به سال ۷۰۹ ه. ق بوده است) بر «ربع رشیدی و توابع و لواحق آن» وقف کرد.

خواجه بیگمان از این موقوفه سازی جز کسب ثواب آخرت برای خویش، رعایت جانب فرزندان و استوار ساختن دست تصرف آنان بر داراییهای پدر را نیز در نظر داشته است. زیرا با شناختی که از دشمنان قوی پنجه خود، و آگاهیایی که از رسم روزگار خویش داشت، می ترسید که پس از مرگش فرزندان را جز باد بر دست نماند، همانگونه که با همه این تدبیرات کمابیش شد و همه آن دارایی کلان تاراج گردید. موقوفه خواجه عبارت بوده از صدها قطعه زمین، چندین روستا، دهها خانه و خان

۱۰۶ - ر.ک. به تاریخ دوره غازان. جامع: همین نشر. ص ۱۳۷۵

۱۰۷ - وقفنامه ص ۳۷

و گرمابه و قنات و حق آبه قنات و آسیا در تبریز، فارس، اصفهان، موصل، یزد و دیگر نقاط آذربایجان و «خراج و مال و قبحور چند ناحیه تبریز که از سوی ایلخان به وی سیورغامیشی شده و مبلغ سالانه آن ۴۰۹۰ دینار (هر دینار = ۳ مثقال زر = ۱۳/۹۵ گرم و جمع ۵۷/۰۶ کیلو) بود و... الخ.

وی چنان مقرر کرده بود که نیمی از بهره سالانه آن داراییها به فرزندان او برسد، و نیمی دیگر صرف هزینه‌های سازمان ربع رشیدی و برنامه‌های از پیش تعیین کرده‌ی وی گردد. سازمان ربع رشیدی و برنامه‌های آن به تفصیل تمام در کتاب و قفنامه ربع رشیدی آمده است و طالبان می‌توانند بدان کتاب مراجعه کنند و در اینجا تنها به نکاتی از سازمان و برنامه‌های آن می‌پردازیم. ربع رشیدی از چند بخش تشکیل می‌شد: ۱- روضه: (که گور واقف و فرزندان در سرداب آن قرار می‌گرفت) و دارای دو مسجد تابستانی و زمستانی بود، و در این بخش می‌بایست مدرسی به پنج تن درس حدیث و تفسیر بگوید، و مدرّس دیگری به بیست تن اصول، علوم عقلی و ادبی و ریاضی [حساب] بیاموزد؛ که نخستین یک و دومی دو استادیار (معید) داشتند. این استادان و استادیاران حقوق قابل توجهی دریافت می‌داشتند. (مدرّس حدیث و تفسیر سالانه ۱۵۰ دینار = ۴۵۰ مثقال زر و استادیارش ۱۰۰ دینار = ۳۰۰ مثقال زر، مدرّس سایر علوم ۳۶۰ دینار = ۱۰۸۰ مثقال زر و هریک از استادیارانش ۲۰۰ دینار = ۶۰۰ مثقال زر). جالب توجه آنکه شاگردان نیز مقرّری و به اصطلاح امروز کمک هزینه تحصیلی می‌گرفتند. (هریک سالانه ۳۰ دینار = ۹۰ مثقال زر = ۴۱۸ گرم). و همه آنان اعم از استاد و استادیار و دانشجو از اقامتگاه، غذا و درمان رایگان برخوردار بودند. این بخش کتابخانه جداگانه‌ای جز کتابخانه عمومی ربع رشیدی داشت.

در همین بخش دارالتعلیمی بوده است که در آن به ده کودک یتیم آموزش قرآن داده می‌شد و این کودکان جز معلّم (مستول آموزشی) مربّی‌ای (مستول پرورشی) با عنوان اتابک داشته‌اند، معلّم، اتابک و این نوآموزان همگی مقرّری دریافت می‌داشتند و از مسکن و غذا و درمان رایگان برخوردار بودند.

۲- خانقاه که در آن یک شیخ و پنج صوفی اقامت داشتند و آنان نیز از مزایایی مشابه مدرّسان و معلّمان و دانشجویان بهره‌مند بودند.

۳- دارالصّیافه (مهمانخانه) و این دارالصّیافه دو بخش بوده است بخشی برای مجاوران و بخشی برای مسافران و برای همه رایگان.

۴ - دارالشفاء. در این بخش یک تن پزشک و یک تن پزشکیار، یک تن جراح و یک تن چشم پزشک (کحال) و یک تن داروساز (شرابدار) و دو تن پرستار (خادم) بطور تمام وقت به کار گمارده شده بودند که کارکنان، مجاوران و مسافران ربع رشیدی را برایگان درمان می کردند. و پزشک دارالشفاء وظیفه داشت پنج تن دانشجوی (متعلم) پزشکی را هریک به مدت پنج سال آموزش دهد و پس از تکمیل دوره تحصیل برای هریک از آنان دانشنامه (اجازت) صادر کند. پزشکان و دیگر شاغلان و دانشجویان این بخش نیز از مقرری کافی و مسکن و غذا و درمان رایگان برخوردار بودند. جالب توجه آنکه مقرری پزشک ربع رشیدی سالانه ۳۳۰ دینار و از مقرری استاد علوم کمتر بوده است.

۵ - کتابخانه عمومی ربع رشیدی که در آن کتابدار و تحویلداری به کار اشتغال داشتند. استفاده از کتابخانه برای همگان رایگان بود، اما اگر کسی می خواست کتابی را به امانت برد، باید تضمینی معادل بهای آن برای استفاده در ربع رشیدی و دوبرابر بهای آن برای استفاده در شهر تبریز بسپارد، و به بیرون از تبریز کتاب داده نمی شد. آنچه از گفتنیها درباره زندگانی رشیدالدین فضل الله و شرح احوال و اعمال و آثار او گفتنی بود با خوانندگان گرامی در میان نهاده ایم و از مستندات سودمند یاری جسته ایم. سخن پایانی ما آرزوی تندرستی و بهروزی برای همگان است.

والعاقبة للمتقين